

# عشق راستین نیاز ضروری عصر حاضر

سخنان سان میانگ مون  
کانون خانواده برای اتحاد و صلح جهانی

## فهرست مطالب

- ◀ اتحاد دنيا و اتحاد دو كرة شمالي و جنوبي از طريق عشق راستين
- ◀ هستي زادگاه و سرزمين پدري من است.
- ◀ هر كسي خواهان عشق راستين است!
- ◀ مسير آمريكا و بشریت در آخر زمان
- ◀ مراحل زندگي شاهزاده ها و شاهدخت هاي خدا

## اتحاد دنيا و اتحاد دو كره شمالي و جنوبي از طريق عشق راستين

همان گرمي، عزيزاني كه آرزوي پر حرارتشان اتحاد شمال و جنوب است، خانها و آقايان.



هزاره نوين كه چندي است آغاز گرديده است، يك دوره زماني براي پاكسازي دسته بنديها و درگيريهاي قرن گذشته، و آشكارسازي ايده آل يك خانواده موزون و متحد جهاني است. مايل هستم كه سخنان خود را با سپاس از شما به خاطر شركت در مراسم هشتمين سالگرد تولدم آغاز كنم. بالاتر از همه چيز، مايل هستم كه تمامي شكوه و افتخار دريافتي را به خدا پيشكش كنم، چون او بود كه تا به اين روز از من مواظبت نمود.

همانطور كه به گذشته مينگرم، به خاطر مي آورم كه زندگي من هرگز آسان نبود. زندگي من با رنج تاريخي مردم ما و سختيهاي بيشماري كه آنها تحت تسلط قدرتهاي بزرگ تحمل كردند، درهم بافته شده بود.

من، در سن شانزده سالگي، از طريق دعا با خواست خدا ارتباط برقرار كردم، و پس از آن در تمامي دوران زندگي تمامي روح و انرژي خود را براي انجام خواست خدا فدا كردم. من به اين فهم دست پيدا كردم كه دليل بنيادي و اساسي افسردگي و اندوه بشر، بحراني شدن رابطه خدا و انسان بواسطه سقوط بود. بشریت بسبب سقوط به حوزه ناداني روي نزول كرد. در تلاش براي حل مشكلات بنيادي كه اين جهل روي در ميان جوامع بشري و هستي بوجود آورده بود، من در بيش از ده هزار سخنراني عمومي در نقاط مختلف جهاني سعي در ارائه يك ديدگاه راستين بشري، يك ديدگاه راستين جهاني و يك ديدگاه راستين تاريخي متمرکز بر خدائيزم (خداگراني) داشته ام.

اين سخنرانيها به بيش از دوازده زبان دنيا ترجمه و در سيصد جلد چاپ شده است. محتويات اين سخنرانيها نتيجه يك دوره مطالعات مستمر و فراگير مدارك و اسناد تاريخي نيست و استنتاج من، نتيجه تحقيقات دانش پژوهانه نيست. برعكس، من از طريق ارتباطات با هر دو دنياي مرئي و نامرئي به پاسخ سؤالات اساسي و بنيادي (بشر) دست يافته ام.

مسئله اتحاد شبه جزيره كره، آرزو و ميل جدي مردم ما و حركت و تلاش پاياني براي به نتيجه رسيدن جنگ سرد جهاني است. بهمين خاطر امروز، با عرض قدرداني بخاطر گرهمائي پرمعناي شما، مايلم در باره موضوع "شكل گيري اتحاد شمال-جنوب كره و اتحاد دنيا از طريق عشق راستين" با شما صحبت نموده و پاسخ اساسي به چگونگي شكلگيري اتحاد را ارائه دهم.

اتحاد كشور ما، فقط يك اتحاد قلمرو ملي نبوده كه درگير مسائلي وراي آن است. اين (اتحاد) با اتحاد روح و جسم بشر، كه بسبب سقوط از هم جدا شده و رو در روي هم قرار گرفته اند، آغاز ميشود و اين خود الگويي براي اتحاد دنياي به دو قسمت تقسيم شده، است. به همين خاطر، اين مسئله ميبايست از ديدگاه مشيت الهي براي نجات و رستگاري بشر درك و دريافت شود. بعبارت ديگر، اين مشكل ميبايست در سطح مشيت الهي حل و فصل گردد.

هدف نهائي شيطان در پس درگيري تاريخي بين خوبي و بدبي، از زمان آغاز آن، كه بخاطر سقوط اولين اجداد بشري شكل گرفت، چيست؟ شيطان چشم خود را بطور دقيق به خدا دوخته است. خدا ابدی، تغييرناپذير، مطلق و يگانه بوده و استاندارد ايده آلي را كه او از آغاز آفرينش در نظر داشته نيز ميبايست داراي همين كيفيتها باشد.

اگر قرار باشد كه بطور مستقيم از خدا در اين مورد بپرسيم، فكر ميكنم مسائلي را كه مطرح كردم تأييد خواهد كرد. خدا چه پاسخي خواهد داشت اگر شيطان بپرسد، كه "خدایا، وقتي كه در آغاز مرا بعنوان بزرگ فرشته آفريدي، آیا متمرکز بر عشقي موقت نسبت به من عمل كردي، يا عشقي ابدی؟"

فكر ميكنم كه خدا خواهد گفت كه بواسطه عشقي ابدی او را بعنوان بزرگ فرشته آفريده است. اگر ميگفت كه عشق او موقت بود، اين جواب، او را خدائي محدود ميساخت. اگر او نتواند استاندارد ابدی عشق خود را نسبت به شيطان حفظ نمايد، سرانجام زماني فراخواهد رسيد كه ديگر در برابر شيطان توانائي بكارگيري اختيارات خود را بعنوان خدا، نخواهد داشت. بنابراین، مهم نيست كه تا چه اندازه شيطان با خدا مخالفت ميكند، او چاره اي جز

تأسیس پایه برای عشق ورزیدن به شیطان نخواهد داشت.

شیطان میگوید: "من بواسطه سقوط یک ولگرد پلید شدم، ولی تو و مردم خوب نمیتوانید متد و روش مشابه مرا مورد استفاده قرار دهید، اینطور نیست؟ ممکن است که من از جنگیدن لذت ببرم، ولی قرار نیست که تو از جنگیدن لذت ببری. تو حتی باید وزش باد را تحمل کنی، اینطور نیست؟" بهمین دلیل، فلسفه خدا از نوع فلسفه عدم-مقاومت است. چرا اینطور است؟ چون تا زمان آشکارسازی دنیای ایده آل بهشتی بر روی زمین، صرفنظر از تمامی اوضاع و احوال، خدا باید به بزرگ فرشته مبدل شده به شیطان عشق بورزد.

مهم نیست که شیطان چقدر برای خدا مشکل می آفریند، خدا نمیتواند او را مجازات کرده یا از بین ببرد. صرفنظر از تمامی چیزهایی که باعث بوجود آمدن شیطان شدند، خدا باید پایه ای برای عشق به شیطان تأسیس کند. مشکل این است که او تنها زمانی میتواند پیروزی کامل را تجربه نماید که شیطان اعتراف کند: "اوه، خدا، واقعاً خدا است! من تسلیم تو هستم."

به همین خاطر، خدا در موقعیتی قرار دارد که در آن توسط شیطان به بند کشیده شده است. از آنجائیکه برای خدا راه اصل مشیت الهی برای بازسازی این است که شیطان را با عشق ورزیدن به او به زانو درآورد، ما در مقام فرزندان او میبایست در یک چنین راه و مسیری گام برداریم.

مهم نیست که اگر فردی در گوشه و کنار دنیا مورد رنج و آزار قرار گرفته است و بعنوان یک دشمن در سطح جهانی قلمداد میشود، او باید شرط و پایه ای برای عشق ورزیدن به مخالفانش تأسیس کند. از این دیدگاه حقیقت شگفت انگیزی در این کلام خدا نهفته است: "دشمن خود را دوست بدار." در واقع این یکی از نبردهای استراتژیکی خدا است.

این کلمات ساده بنظر میرسند، اما کسی آن درک نکرد، اگر چه این کلمات خط مرزی بین پیروزی و شکست را در نبرد بین خدا و شیطان را رسم کردند.

اگر قرار بود که خدا فلسفه و عقیده ای اختیار کند که با آن به شیطان بعنوان دشمن نظر دوخته و در پی انتقام جوئی بدنبال او روان شود، هرگز قادر نخواهد بود که بر قله پیروزی بایستد. بهمین دلیل او استراتژی عشق را بدوش کشیده و گفته است که "دشمن خود را دوست بدار." عبارت "دشمن خود را دوست بدار" همچنین حد اعلی تدریسات و تعالیم عیسی نیز میباشد.

جالب توجه این است که عیسی، تنها فرزند خدا، در برابر شیطان ایستاده و برای او دعا میکنند، علیرغم این حقیقت که شیطان سعی در کشتن او دارد. اگر عیسی در آخرین لحظات بر روی صلیب، نسبت به دشمن خود کوچکترین احساس نفرت و کینه ای در قلبش میداشت، مشیت الهی بطور کامل واژگون شده و نابود میشد. چون عیسی با قلبی مملو از عشق به دشمنانش و مملو از دعا برای برکت گرفتن آنها، بر مرگ غالب آمد، شیطان در آن لحظه تسلیم گردید.

این نقطه ای است که صلاحیت فرزند ابدی خدا بودن از آن سرچشمه میگیرد. حتی شیطان این صلاحیت را تشخیص داده، آن را برسمیت میشناسد. شما نیز قادر خواهید بود که در برابر شیطان ایستاده و به او بگوئید، "هی شیطان، آیا در فرزند خدا بودن من تردید داری؟" و شیطان پاسخ خواهد داد: "نه، براسی تو فرزند خدائی." ما میبایست خود را بگونه ای هدایت کنیم که اگر به شیطان گفتیم: "اگر مردمی مثل من حوزه متقابل خدا را از سطح فردی تا سطح خانواده، طایفه، جامعه، ملت و دنیا گسترش دهند، آیا برای تو مشکلی نیست؟" پاسخ شیطان این باشد: "این اصل است، بهمین خاطر نمیتوانم مخالفت کنم."

خدا تحت چنین شرطها و پایه ها و با حوزه فرهنگی مسیحی، بعنوان فرهنگ مرکزی، مشیت خود را دنبال نموده است. چه ما خود را در راه فداکاری و شهادت، در مقام شهید یافته، چه در عمق نرد خونین، میبایست نهضت عشق به خدا و عشق به حتی دشمن خود را به پیش ببریم. ما میبایست پرچم این جنبش را در خانواده هایمان، در جوامعمان و در ملت هایمان به احتزاز در آوریم.

امپراطوری روم مسیحیت را بسختی مورد رنج و آزار قرار داد، اما در برابر عشقی که مسیحیت از آن برای دوست داشتن کشور دشمن استفاده نمود، وادار به تسلیم شد، و این چگونگی جهانی شدن مذهب مسیحیت است. نقطه آغاز برای راه بهشت در درون کشوری بود که دشمن او محسوب میشد. تا به این زمان مسیحیت به دوست داشتن دشمنان شخصی خود می اندیشیده اند، ولی این درست و کافی نیست. ما میبایست به کشوری که دشمن ما است عشق بورزیم، حتی دنیای دشمن را نیز بایستی دوست بداریم.

نقطه آغاز برای راه بهشت در درون کشوری بود که دشمن ما محسوب میشد. تا زمانی که نتوانیم پایه سنت عشق راستین را بوجود آورده و بر این پایه مستقر شویم، قادر نخواهیم بود که پادشاهی بهشتی را بر روی زمین تأسیس کنیم. اگر اینگونه، این سنت عشق راستین تأسیس شود، هرگز نمیتواند فلسفه یا ایدئولوژی بزرگتر و باشکوهتری نسبت به آن وجود داشته باشد.

زمانیکه کشور کره تحت تسلط امپراطوری ژاپن بود، چهار کشور مشیت شده - کره، ژاپن، آلمان و امریکا- دشمن یکدیگر بودند. با توجه به شرایط آن زمان، ژاپنی ها و کره ای ها دشمن یکدیگر بودند، ژاپنی ها و آمریکائی ها هم دشمن یکدیگر بودند، آمریکائی ها و آلمانی ها نیز دشمن یکدیگر بودند. با اینهمه، من راه عشق راستین بهشتی را پیش گرفته و ژاپنی ها، آلمانی ها

را به آمریکا، کشور دشمن آنها، کشانده و به آنها گفتم که آمریکا در مسیر تباهی و نابودی در حال سقوط است و برای احیای دوباره آن کمک آنها ضروری است.

من برای ژاپنی‌ها و آلمانی‌ها تأکید کردم که آنها قادر خواهند بود تا یک اندیشه نوین مستعد در هدایت بشر بسوی دنیای نوین مورد نظر خدا را تأسیس کنند، اگر نتوانند شرط عشق ورزیدن به دشمن گذشته خود، آمریکا، را با عشقی بیشتر از عشق به سرزمین پدری خود بنا نهند. من این سنت عشق راستین را بنا نهاده و یک شروع نوین را پایه گذاری نمودم.

تا زمانی که مردم پایه و شرطی تأسیس نکنند که براساس آن بتوانند کشورهای دشمن خود را دوست بدارند، پادشاهی بهشتی نمیتواند بر روی زمین تحقق یابد. تنها در عمق عشق راستین الهی است که چنین سنت تاریخی میتواند بنا نهاده شود.

وقتی که از جانب دولت فدرال آمریکا تحقیر شده و با بی عدالتی به دادگاه کشانده شدم، در واقع من با تأسیس روزنامه واشنگتن تایمز و یک ایستگاه خبررسانی، و با کار و تلاش سرسخانه‌تر برای دادن زندگی به آمریکا به آنها پاسخ دادم.

اخیراً، برای همکاری با چین، سعی در گردهم آوردن برنامه‌ریزان سوق‌الجیشی برجسته از سراسر دنیا بوده‌ام. این یک مثال از چگونگی کار تمامی سازمانها و فدراسیونهای است که تأسیس کرده‌ام، اینکه تمامی آنها آماده برای همکاری و خدمت به هر نوع تلاش بهشتی متضمن عشق راستین هستند. در آینده، حتی آنهایکه دارای استعداد مافوق و برتر هستند، اگر در توشه خود اثری تکمیل شده از عشق نداشته باشند خود را در بند دیگران خواهند دید.

برای همه ضروری است که این نکته را به خاطر بسپارند. من در زمان حکومت امپراطوری ژاپن (در کره) وارد نهضت مقاومت ضد-ژاپنی شده بودم، از این نقطه نظر، مردم ژاپن دشمنان من بودند. این نکته بطور عمومی برای تمامی کره‌ای‌ها و بطور فردی برای خود من صادق بود، اما بدنبال شکست ژاپن در جنگ دوم جهانی، من به این کشور عشق ورزیدم.

بعد از جنگ، میتوانستم به اداره پلیس رفته و در مورد کسی که مرا بخاطر فعالیت‌های مخفیانه و زیر زمینی استقلال طلبی‌ام توقیف و محبوس کرده و بطور جدی مورد شکنجه قرار داده بود، گزارش دهم. اگر به این کار دست میزدیم، تمامی آنها اعدام شده بودند. اما وقتی که با یک پلیس ژاپنی روبرو شدم که برای نجات زندگی خود در حال فرار بود، در بسته‌بندی لوازمش و فرار شبانه به محلی امن به او کمک کردم.

آیا میدانید که چرا تعداد بسیار زیادی از جوانان ژاپنی زندگی ابدی خود را بخطر انداخته و وفادارانه با من پیمان میبندند؟ چون اصل علت و معلول وجود دارد، و این اصل به آنها میگوید تا چیزی را که دریافت کرده‌اند، بازگردانند.

چون من با توجه به قلب خدا و با رفتن به واری مرزهای ملی، بذریهای عشق راستین را در جهان کاشتم. چون من پایه‌ای قلبی را بنا نهادم که مردم را بسوی یک زندگی با عشق به کشورهای دشمن هدایت میکند. به همین سبب، امروز ژاپن زندانی و در بند من است. ژاپن، بدون اینکه متوجه شود، در حال پاسخ به فراخوانی بهشتی خود میباشد.

تحت تسلط حاکمان ژاپنی، من به اندازه کافی دلیل داشتم تا در خود حتی نسبت به امپراطور ژاپن رنجش انبار کنم. ولی او پیش از این شکست خورده بود و خدا به کسی که شکست خورده است ضربه نمیزند. در واقع، خدا و دنیای روح به کسانی که به گناه خود پی برده و عذرخواهی کنند، لطف و رحمت نشان میدهد. چون این راه بهشتی است، کسی که شمشیر کشیده و به فرد مغلوب ضربه میزند، در آینده بازماندگانش را در تباهی و فلاکت خواهد داد.

ایالات متحده نیز کشوری است که مرا دشمن خود قلمداد میکند. اما من خانواده خود را پشت سر گذاشته و نظر خود را از سرزمین پدری‌ام، کره، منحرف کردم تا برای این کشور (آمریکا) رستگاری و نجات را به ارمغان آورم. من تمامی متعلقات خود را بدور ریختم تا دنیای تحت تسلط شیطان را نجات دهم.

به دشمنی و عداوت سمت و جهت گرفته شده از جانب کلیساها و فرقه‌های شرعی و قانونی بر علیه کانون خانواده (نهضت هماهنگ) بیاندهشید. ممکن است که گفته شود که دشمن هستیم، اما نبایستی بعنوان دشمن با یکدیگر بجنگیم، بلکه متمرکز بر عشق بسوی هم بازآئیم. چه اتفاقی خواهد افتاد زمانی که در عشق بسوی هم آئیم؟ دو نفری که در عشق بسوی یکدیگر آمده‌اند، جمهوری کره (جنوبی) را در جهت تکمیل خواست بهشتی و خدا هدایت نموده آنچنان که بتوانند کره شمالی را هضم کند. اگر بلافاصله بعد از آزادی کره از اشغال ژاپن، فرقه‌های مختلف مسیحی کره و نهضت هماهنگ متحد میشدند، تمامی مشکلات حل و فصل میشد.

چون چنین چیزی بواقعیت درنیامد، ما مجبور بودیم تا با دشمنان فرد، دشمنان خانواده، دشمنان طایفه و دشمنان مردم با فداکاری شگفت‌آوری جنگیده تا به مقام و موقعیتی نائل شویم که اگر قبل از این به آن دست می‌یافتیم دیگر درگیری وجود نمیداشت. ما برای غلبه بر راه عذاب بگونه‌ای در تلاش بودیم که قادر نبودیم تا به دشمنان ضربه بزنیم.

خانها و آقایان، تمامی مردم در کره شمالی خود را با "ایدئولوژی جوچه" (اندیشه‌ها و تدریسات کیم ایل سانگ، رهبر اسبق کره شمالی) مسلح کرده‌اند. ما میبایست خود را با "ایدئولوژی عشق راستین" مسلح کنیم که توانائی هضم و تحلیل آنها را دارد. کره شمالی بخشی از فرهنگ شمالی است که تحت تأثیر بادهای سرد فرهنگ روسیه قرار گرفته است. ما میبایست

برای ذوب طبیعی آنها با گرمی و حرارت تمدن این منطقه تلاش کنیم. در غیر این صورت هر دو کشور نابود خواهند شد. بهین سبب میبایست کاملاً خود را بطور فلسفی مسلح کنیم.

این فلسفه نمیبایست متمرکز بر خود و در پی انجام و تکمیل امیال فردی بوده، بلکه میبایست در پی رستگاری و نجات تمامی بشریت باشد. کمونیست‌ها اعتقاد دارند که تمامی افراد جامعه میبایست برای خاطر فقط چند رهبر حزب کار کنند.

به همین دلیل، آنها هر کسی را که بعنوان یک رقیب با استعداد قد برافرازد، حذف کرده و از میان بر میدارند. اما ما اینگونه نیستیم. ایده و عقیده ما این است که برای تأسیس استاندارد متقابل یک سطح بالاتر با محیط متقابل متحد شویم. یعنی اینکه هابیل و قابیل با یکدیگر متحد شده تا در سطح بالاتر والدین خود را دریافت کنند.

من باور ندارم که کره جنوبی برای غلبه بر کره شمالی باید از نیروی نظامی و ارتش استفاده کند. برعکس، ما میبایست ملت خود را بیشتر از آنکه آنها به ملت خود عشق میورزند، دوست بداریم. ما همچنین میبایست دارای قدرت و نیروی فلسفی شویم که حتی بیشتر از آنکه آنها به کمونیسم عشق میورزند، ما خدا را دوست بداریم. ما میبایست مردان و زنان با شخصیتی بشویم که بتوانند بطور طبیعی آنها را بزانو درآورند. جز این راه دیگری برای ما در جهت هضم و تحلیل کره شمالی وجود ندارد.

بعبارت دیگر، میبایست بتوانیم آنها را با نحوه زندگی خود تحت تأثیر قرار دهیم. میبایست قادر باشیم تا آن مردم مسلح به ایدئولوژی کمونیست را با استاندارد شخصیت و نحوه نگرش خود از زندگی مبهوت سازیم.

تا زمانی که نتوانیم محیط و زمینه مؤثر بر آنها را حفظ کنیم، قادر به بازسازی ملت از نوع قابیلی نخواهیم بود. اگر نتوانیم ملت قابیلی را بازسازی کنیم، نمیتوانیم ملت بازسازی شده مستعدی را برای ورود به سطح جهانی ملت متمرکز بر پادشاهی بهشتی تأسیس کنیم. اگر چه کره شمالی و جنوبی در مخالفت با یکدیگر از هم جدا شده‌اند، ما میبایست کره شمالی را بدون جنگیدن با آنها آزاد کنیم.

مردم کره در دو قسمت شمالی و جنوبی ملت‌ها خوارستار دیدن اتحاد و یگانگی کشور هستند، اما این نیاز چگونه میتواند بواقعیت درآید؟ اتحاد (بین دو جناح) تنها زمانی تحقق میابد که روشی خیره و ماهرانه به کار گرفته شود، که این حرکت به دو طرف رخصت خواهد داد تا با یکدیگر بزنند. وقتی که جنوبی‌ها به شمال رفته و یا شمالی‌ها به جنوب آمده و هر کدام در برخورد‌ها و گفتگوها بگویند که "بیائید با توجه به روش و نقطه نظر (ما) کار کنیم" شکل‌گیری اتحاد موفقیت آمیز خواهد بود.

خانها و آقایان، در حال حاضر شمالی‌ها و جنوبی‌ها در دو مسیر متفاوت سمت و جهت (جبهه) گرفته‌اند. آنها در دو مسیر مختلف قرار دارند، یکی سعی در رفتن به جنوب داشته و دیگری میخواهد به شمال برود. اهداف آنها با یکدیگر مغایرت دارند. اگر هر دو طرف بر موقعیت خود سماجت کنند، بطور حتم وضعیت دوباره به حالت تشنج و جدائی خواهد انجامید.

موضوع این است که در این مورد چه باید کرد؟ باید فردی از کره جنوبی باشد که شمالی‌ها را بیشتر از میزان عشق هر جنوبی به کشورش، دوست بدارد.

همچنین باید فردی از کره شمالی باشد که به جنوبی‌ها بیشتر از عشق هر شمالی به کشور و مردمش دوست بدارد. بجز این، راه و روشی دیگر وجود ندارد.

اگر کسی وجود داشته باشد که میزان احساس میهن پرستی‌اش با شکوهتر از هر جنوبی و یا هر شمالی باشد، آنگاه، راه برای اتحاد گشوده خواهد شد. آیا راه دیگری میتواند وجود داشته باشد؟ مهم نیست که تا چه اندازه سرسختانه اندیشیده‌اید، براساس راه دیگری وجود ندارد.

حال، مردم کره جنوبی چه کار بایستی انجام دهند؟ کشور ما خط مرزی بین شمال و جنوب (راست و چپ) را بر مدار 38 درجه گشوده است، و ما کسانی هستیم که بر آن خط جایمان داده‌اند، حال سؤال این است که چه کاری بایستی انجام دهیم؟

موضوع این است که چگونه این مشکل را حل و فصل کنیم، و پاسخ این است که حتی بیشتر از هر شمالی و هر جنوبی رنج و عذاب را تحمل کنیم.

چگونه میتوانیم چنین استاندارد میهن پرستانه‌ای را که از طریق تحمل رنج و عذاب و رفتن به واری مرزهای ملی صورت گرفته است، تقویت کنیم؟ این راهی است که در آن میتوانیم به این کشور زندگی داده و مشکلاتش را حل و فصل کنیم.

این راه برای اتحاد دو دنیای خوبی و پلیدی نیز صادق است. باید کسی در دنیای خوبی پدیدار شود که بیشتر از هر کسی در دنیای پلیدی (برای آن حوزه) میهن پرستی با شکوه باشد. کسی باید پدیدار شود که یک استاندارد باشکوهتر و والاتر وفاداری را نسبت به کشورش بیشتر از هر کسی در میان اجدادمان، کسانی که در پی خوبی بودند، بنا نهاد. این تنها راه برای حل و فصل مشکلات تاریخ از هم گسیخته است.

در این زمینه، عیسی، بطور خاصی قابل توجه بود. او متوجه شد که جنگ برای هیچ یک از طرفین خوبی بدنبال نخواهد داشت. تنها راه برای او در زیستن برای خاطر خدا و مردم اسرائیل، فدا شدن برای خدا و مردمش بود، و این دلیل اصلی در پس مسئله مصلوب شدن او

بود.

عشق عیسی به بشریت بیشتر از عشق هر کسی در طول تاریخ تا به این زمان بود، و عشق او به خدا باشکوهتر از هر فرد دیگری در تاریخ میباشد. بهمین سبب، مرگ او باعث شکل‌گیری یک تاریخ مقدر شده به نابودی، برای سمت و جهت نوین یافتن در مسیر دنیائی هدفدار شد، که این تاریخ حوزه فرهنگی مسیحی بود، و این مسئله یک حقیقت تاریخی است.

بدینسان، تنها راه برای اتحاد شمال-جنوب این است که ما مردمی شویم که بتوانند برای شمال و جنوب فدا شده و بمرند. راه دیگری برای نیل به اتحاد وجود ندارد. باید قلبی که بشکلی عمیق خواستار زیستن در هماهنگی با طرف مقابل است وجود داشته باشد.

وقتی که فردی به چگونگی هدایت زندگی‌اش می‌اندیشد، موضوعات اولیه و اساسی که مورد توجه قرار میگیرند از این قرار است: راه فرزند خلف، راه یک میهن پرست وفادار، راه یک مقدس، و راه پسر و دختر خدا.

آیا این دقیقاً قلبی نیست که با رفتن به واری (مرزها) جلو و عقب، راست و چپ، و بدون توجه به (چگونگی) پستی و بالا بودن مقام آنها، خواستار بودن با دیگران و زندگی در هماهنگی با آنها است؟ این یک نتیجه‌گیری منطقی است.

خرج مشترک در بین آلهائی که میگویند: "من میخواهم در هماهنگی با دیگران زندگی کنم"، قدرت نیست؟ قدرت نمیتواند بورای تاریخ برود، قدرت به یک دوره زمانی مشخصی محدود است.

همین مسئله برای علم و دانش نیز صادق است. دنیای علم و دانش میل ذاتی برای توسعه و پیشرفت دارد. آیا علم و دانش میتواند به ما قلبی دهد که بگوید: "میخواهم با این تکه از معرفت تا به ابد زندگی کنم"؟ بطور واضح، ما نمیتوانیم علم و معرفت یا دارائی را بطور ابدی حفظ و نگهداری کنیم. حال، خرج مشترکی که به واری (مرزها) بالا و پائین، جلو و عقب، راست و چپ، و تفاوت زمانی بین گذشته، حال و آینده می‌رود، چیست؟ این خرج مشترک نمیتواند چیزی جز عشق راستین متمرکز بر خدا باشد.

بنابراین، فرزند خلف کسی است که در خانواده اش با دادن عشقی ژرف و عمیق به والدینش زندگی میکند. همینطور میهن پرست فردی است که یک زندگی با عشقی عمیق به میهنش پیشه اوست. یک مقدس، فردی است که با عشقی ژرف و عمیق به مردم دنیا میزید و پسر و دختر خدا کسانی هستند که با عشقی عمیق به تمامی بشریت و خدا زندگی میکنند.

بنابراین مسئله این است که یک پایه راستین قلبی را توسعه دهیم که براساس آن فرد بتواند خواستار داشتن قلب یک میهن پرست باشد. چنین فردی خواهد خواست که زندگی اش در هم آوازی با بخت و اقبال مردم باشد. چنین فردی به تمامی مشکلاتی که مردم با آنها روبرو هستند بسان مشکلات شخصی خود مینگرد. این شخص با هر شادی تجربه شده توسط مردمش نه بعنوان یک شادی زودگذر که بسان یک شادی ابدی برای عموم مینگرد.

به کسی که دارای روابط عشق راستین و قلب راستین باشد، اجازه مخصوص داده میشود تا در حوزه اتحاد شرکت جوید.

خانها و آقایان، حتی یک زن که فاقد هرگونه آموزش اولیه است، میتواند با یک مرد با درجه دکترا ازدواج کرده و ناگهان همسر یک دانشمند شود. آیا این درست نیست؟ هر کسی که دارای تجربیات بسیار زیاد از روابط همراه با قلب خواستار زیستن در هماهنگی با دیگران باشد، امروز حق شرکت در حوزه اتحاد را دارد.

خدا خودش چنین ماهیتی دارد. بنابراین، اگر فرد زندگی را پیش گیرد که به او توانائی ایجاد هماهنگی با دیگران را بدهد، بطور خودبخود به او صلاحیت شرکت جستن در اتحاد اعطاً میشود.

مراحل ایجاد اتحاد را در چه مکانی بایستی از سر گیریم؟ نقطه شروع برای دستیابی به اتحاد شمال-جنوب در کجاست؟ نخستین مرحله چیست؟ آیا با توصل به نیروی جسمی خود دست بکار میشویم؟ اگر با توصل به نیروی جسمی بر دیگران غلبه کنیم، آنها نیز سرانجام نیروی قویتر از نیروی ما را توسعه داده و درگیری دوباره از سر گرفته خواهد شد. ما با چنین روشی نمیتوانیم به اتحاد نائل شویم. راه اتحاد زمانی گشوده میشود که هر کدام از ما بتواند بگوید، "اگر چه من در جنوب زندگی میکنم، واقعاً میخواهم در هماهنگی با مردم شمال زندگی کنم، واقعاً میخواهم با آنها یکی شوم."

فرض کنید که مردم در جنوب قرار بود که به هموطنان مان در شمال نظر دوخته و از چگونگی شرایط ناگوار زندگی آنها اشک بریزند. فرض کنید که قرار بود به آنها بگوئیم، "من بگونه ای زندگی میکنم که بتوانم در سختیها و مشکلات شما را همراهی کنم." فرض کنید که قرار بود که به آنها قول دهیم، "روزی، بزودی، من با آمادگی کامل برای روز رهاییتان در برابر شما ظاهر خواهم شد. و فرض کنید که آنگاه قرار بود تا برای اتحاد حرکت و تلاشی عملی را متمرکز بر چنان قلبی پیش بگیریم." من باور دارم که روز اتحاد دور از دست نمیبود اگر دست به انجام این کارها میزدیم.

خانها و آقایان، میبایست به چگونه در هماهنگی زیستن با هموطنان خود بیاندیشیم.

هیچکس نمیتواند یک میهن پرست باشد اگر نخواهد با والدین یا هموطنان خود زندگی کند. هر نوع ادعائی از جانب این فرد در میهن پرستی دروغی بیش نخواهد بود.

فرد نخست میبایست بتواند با کشور خود در هماهنگی بزیزد، قبل از اینکه بتواند در هماهنگی با دنیا زندگی کند. بعلاوه قبل از اینکه فرد بتواند در هماهنگی با خدا بزیزد، باید نخست در هماهنگی با دنیا زیسته باشد. بدینسان، فرد نمیتواند یک میهن پرست باشد، اگر نتواند نخست به هموطنان خود عشق ورزیده و یا به آن منطقه اجتماعی خاص عشق بدهد. سیاستمداران سهمیم و شریک شدن در زندگی شهروند معمولی باشد، بزودی از بین خواهد رفت. مهم نیست که او تا چه اندازه تحصیل کرده باشد، او بسان حباب روی آب محو و نابود خواهد شد.

هر رهبری که نتواند شهروندان کشورش را دوست بدارد، از قضاوت آنها و قضاوت تاریخ نمیتواند بگریزد.

التیام جدائی بین شمال و جنوب یک کار ساده نیست. میهن پرستان در تلاش برای ایجاد اتحاد، به عزمی راسخ برای کار همراه با بیدار خوابی های بسیار، رفتن به واری زمان، و غلبه بر تمامی انواع مشکلات نیاز دارند.

"من واقعاً میخواهم که با آنها زندگی کنم، نمیخواهم بمرم تا زمانی که بتوانم با آنها بمرم، نمیخواهم زندگی کنم مگر اینکه بتوانم با آنها بزم." با یک چنین احساس و قلبی نسبت به یکدیگر از جانب شمالیها و جنوبیها، حرکت و تلاش برای اتحاد آنها میتواند آغاز شود.

وقتی که اتحاد شمال-جنوب صورت گرفت، آنگاه این خود نقطه شروعی در تلاش برای اتحاد دو دنیای دموکراسی و کمونیست خواهد بود. هر کدام از ما بایستی آینده مردم مان و دنیا را بمثابة نمایشگر دنیا، نمایشگر شش میلیارد انسان، نمایشگر سه میلیارد انسان ساکن آسیا، نمایشگر مدرسه، نمایشگر تمامی دانش آموزانی که به آنها آموزش داده اید، در نظر بگیریم. ما میبایست عزم جزم کنیم تا نهضتی پیش گیریم که توانائی سهمیم شدن در زندگی هموطنان مان را به ما بدهد.

وقتی چنین تلاشی شما را به راه زندگی مقدسین مرتبط ساخت، آنگاه شما تجسم یک مقدس خواهید شد. اگر چنین چیزی را با احترام به خدا، همراه با وفاداری پسر یا دختر خدا، انجام دهید، آنگاه شما "وارث خدا" و "جانشین خواست خدا" خواهید شد. امروز، این مسائل را با شما درمیان میگذارم، چرا که در زندگی خود آنها را تثبیت کرده ام.

زمانیکه اتحاد شمال و جنوب در کره به انجام رسید، اتحاد دنیا بطور خود به خود فرا خواهد رسید. آیا فکر میکنید که قدرت سیاسی، قدرت نظامی، یا قدرت مالی و دارائی میتوانند به ارمغان آورنده اتحاد باشند؟ کمترین امکان و فرصتی هم برای انجام چنین چیزی وجود ندارد. این دلیلی است که هم اکنون من با شما اینگونه صحبت میکنم.

آیا اسلحه، دارائی یا علم و دانش توانائی بدور انداختن فلسفه های پوسیده را دارد؟ نه که نمیتوانند. تنها عشق راستین میتواند چنین کاری را انجام دهد. این عشق، عشقی است که از خدا می آید.

وقتی که فردی با خدا وارد یک رابطه عشق راستین میشود، به او اجازه و اختیار مخصوص در تسلط، مالکیت و حق وراثت داده میشود. در دنیای مکانیک، انرژی تولیدی کمتر از انرژی ورودی به دستگاه (انرژی مصرف شده) است، اما در دنیای عشق راستین، میزان انرژی تولید شده بیشتر از میزان مصرف شده میباشد.

عشق راستین چیست؟ عشقی است که برای دیگران میزید. عشقی با فداکاری و بخشش بیکران و نامحدود است، و از میزان فدا کردن نشانه ای در خاطر باقی نخواهد ماند. عشقی است که هرگز از فدا کردن و دهش خسته نخواهد شد. یک مادر نود ساله برمیگردد و به پسر هفتاد ساله خود میگوید، "وقتی که از خیابون رد میشی، مواظب خودت باش،" و این چیز عجیبی نیست. اگر چه آن مادر مشابه این جمله را بارها و بارها در طی چند دهه گذشته تکرار کرده است، همیشه یک بار دیگر آن را تکرار خواهد کرد.

اگر در این دنیای سقوط کرده، چنین چیزی در ارتباط با والدین درست است، در دنیای واقعی و ایده آل، چطور میتوانیم از داد و دریافت عشق خدا خسته و بیزار شویم؟ وقتی که ما حوزه مفهومی راستین خدا را در زندگی بنا نهیم، میتوانیم برای نخستین بار شکوه تغییرناپذیر عشق راستین را درک کنیم. آنگاه، ما قادر خواهیم بود تا متمرکز بر عشق راستین یسری به اصول و رفتارهای اخلاقی زندگی ابدی نظم دهیم. در دنیا چه کسی از این موضوع آگاه و باخیر است؟

در سال 1984، من بر روی تختخواب در یک زندان آمریکائی، که بطور غیرعادلانه ای در آن محبوس شده بودم، دراز کشیده بودم، که خدا آمد و گفت: "تو تنها کسی هستی که میتوانم به او اعتماد کنم، از تو میخواهم که مشکل موجود در کشور نیکاراگوئه را حل و فصل کنی." آیا واقعاً من تنها فردی هستم که خدا با چنین فرمانی بسوی او می رود؟

گفته میشود که آمریکا کشور بزرگی است که در پیشاپیش تمامی کشورهای پیشرفته ایستاده است. این کشور دارای 240 میلیون نفر جمعیت بوده و همچنین دارای تعداد بسیار زیاد و قابل توجهی از رهبران مذهبی است. چقدر خدا باید درمانده باشد که نتواند به هیچیک از

آن رهبران مذهبی مراجعه نموده بلکه بسوی من آمده باشد؟ لاقلاً جای خوشبختی دارد که خدا میداند چگونه شخص مورد نظر خود را توسط عشقش بیابد.

اگر در آن زمان من برای خاطر دنیا کار نمیکردم، تا بحال آمریکای جنوبی در جنگ بطور کامل غارت و نابود شده بود.

اتحاد شمال-جنوب میل و آرزوی ملتبهانه مردم کره است، اما همچنین میل پرحرارت خدا در این زمان نیز میباشد. این نیاز و میل خالصانه بهشتی است که کره شمالی و کره جنوبی با یکدیگر متحد شده و اینکه جایگاه آرامش خدا در خانه شما، در کلیساها، و در تمامی مراکز مذهبی دنیا متمرکز بر خدا بنا نهاد شود.

چگونه میتوان به خدا ملازمت کرد؟ چگونه میتوان همه چیز را پاک و شفاف کنیم؟ مسئله این است که چگونه میتوان همه چیز را چنان پاک کرد که خدا بگوید، براساسی کاملاً پاکیزه است؟

پاسخ ساده است. ما بایستی پیرامون خود را متمرکز بر عشق راستینی پاکیزه کنیم که برتر و باشکوهتر از عشق ما به والدینمان، باشکوهتر از عشق ما به زوجمان، و با شکوهتر از عشق ما به فرزندانمان باشد. تنها زمانی که پیشکش ما متمرکز بر چنین عشقی در محراب تقدیم شد، ایده آل اتحاد شمال-جنوب میتواند بارز و آشکار شود. این جایی است که ایده آل آمیزش فرهنگهای غربی و شرقی میتواند شکل گیرد، و این جایی است که ایده آل اتحاد بین حوزه جسمی (مادی) و حوزه بهشتی (روحی) میتواند صورت پذیرد. این همچنین نقطه ای است که در آن حوزه رهایی جهنم و بهشت بواقعیت در می آید. ما بدون عشق راستین قادر به گشایش این مسئله نیستیم، درواقع ما به کلید عشق راستین نیاز داریم.

اتحادی که متمرکز بر عشق راستین بین روح و جسم فرد صورت میپذیرد، همواره میتواند بسان اتحاد عشق در سطح خانواده آشکار و قابل لمس شود. یک زن و شوهر محبوب با یک خانواده هماهنگ همواره گسترش عشق خود را در سطح طایفه خود مشاهده خواهند کرد.

اگر زن و شوهری محبوب با یکدیگر یگانه شوند، چه کسی جرأت میکند تا در روابط آنها رخنه بوجود آورده و آن دو را از یکدیگر جدا نماید؟ یک هستی بنا شده از خانواده هماهنگ، مردم هماهنگ، دولت هماهنگ، دنیای هماهنگ، بهشت و زمین هماهنگ، عشق راستین هماهنگ بشر و خدا ... آیا این جهان مدینه فاضله عشق راستین نیست؟ در چنین جهانی، وجود ناسازگاری امکان ندارد. همانطور که گیاهان عنصر زندگی را از طریق جذب اشعه خورشید دریافت میکنند، عشق عنصر زندگی تمامی مردم میشود. میل و آرزوی مشتاقانه ما تأسیس پادشاهی بهشتی بر روی زمین و در بهشت است، جاییکه بتوانیم تا به ابد با عشق راستین درهم آمیزیم. بهرحال تعداد ساکنین این دنیا چقدر است، زوجهای فاعلی یا مفعولی عشق راستین چه کسانی هستند، مردم با شخصیتی که بتوانند با صلاحیت سروری تمامی موجودات، قد علم کنند، کیانند، و چه کسی ارزش زندگی عالی و قابل توجه و اختیار مخصوص همراه با چنین زندگی را دارا است؟

خالصانه امیدوارم که شما عزیزان، چیزهایی را که مطرح کردم بخاطر سپرده و برای اتحاد روح و جسم خود تلاش نمائید. امیدوارم که شما خود آغازگر بوده و فردی شوید که برای خاطر همسرش زندگی کرده و بعنوان فردی راستین که برای خانواده اش، مردمش، کشورش و دنیا زندگی میکند، ادامه دهید.

اگر شما چنین چیزی را با انجام برسانید، آنگاه اتحاد شمال-جنوب جنوبی بواقعیت درخواهد آمد. حتی اینولوژی کمونیست، وقتیکه در عمق عشق الهی قرار گیرد بسادگی درهم فرو رفته و نابود میشود. مسئله این است که تا به حال از این موضوع آگاه نبودیم. وقتیکه ما بتوانیم قلب مملو از عشق خود را پرورش دهیم، اتحاد شمال-جنوب اصلاً و ابداً مشکل نخواهد بود.

این تمامی مشکل ما نیست، مشکلات بین شرق و غرب، مشکلات شمال و جنوب در سطح جهانی، مشکلات مربوط به تفاوتی بین کشورهای فقیر و ثروتمند همه بتمامی میتوانند از طریق عشق راستین الهی حل و فصل شوند.

ما میبایست متمرکز بر ایده آل خدا، ایده آل دنیا را هضم کنیم، و در آنجا ایده آل کشور را هضم کنیم. سپس میبایست بسوی حوزه بیکران صلح ایده آل دنیا که ایده آل کشور را به ایده آل طایفه، خانواده و فرد، مرتبط میسازد ادامه دهیم. بدون شك این راهی است که در آن مدینه فاضله عشق راستین که خدا خواستار آن است میتواند بر روی زمین بنا نهاده شود.

میهمانان عزیز و گرامی: ما با توصل به اسلحه، شمشیر یا هیچ نوع نیروی جسمی نمیتوانیم با دنیای کمونیسم بجنگیم، بلکه میبایست با عشق، به جنگ آنها برویم. کمونیستها برای تأسیس دنیای کمونیست در پی نابودی دنیای دموکراسی هستند. در مقابل، ما میبایست ساختار و تشکیلاتی را بنا نهیم که رستگاری و نجات را نه تنها برای دنیای دموکراسی بلکه برای دنیای کمونیست نیز به ارمغان آورد.

مدار 38 درجه ژرفترین نقطه در آخرین مرحله اتحاد شمال-جنوب بواسطه عشق راستین خدا است. وقتیکه به مرحله از میان برداری سرحد مرزی بین شمال و جنوب برسیم، کره شمالی میگوید، "از من کاری ساخته نیست." شوروی هم همین مطلب را خواهد گفت، چین هم همین جمله را تکرار خواهد کرد، دولت و احزاب مخالف در سئول نیز خواهند گفت که "از ما نیز کاری ساخته نیست." حتی ایالات متحده و ژاپن نیز خواهند گفت که از دستشان کاری ساخته نیست. اگر

اینگونه باشد، آنگاه این خود پایان همه چیز خواهد بود. اگر چنین چیزی اتفاق بیافتد، آیا از بین رفته و نابود می‌شویم یا رشد می‌کنیم؟ این پایان تمامی پلیدی‌ها و نقطه شروع تمامی خوبی خواهد بود. به این دلیل ما میبایست شهروندان کشور خود را متحد سازیم.

میلیون‌ها نفر در کره، ژاپن و ایالات متحده از طریق "فدراسیون جهانی برای پیروزی بر کمونیسم" و "کائوسا" بسختی کار کردند تا پایه‌هایی غیر دولتی در هر یک از آن کشورها تأسیس کنند.

من اصول بنیادی برای اتحاد را چهل سال پیش از این مطرح و اعلام کردم. پس از آن تا به این زمان، حرکت و نهضتی از ایده‌ها را متمرکز بر خدائیزم، چه به صورت داخلی (درون کشوری) و چه برون کشوری، در سراسر دنیا، پیش گرفتم. من در کشورهای مهم حول و حوش شبه جزیره کره برای تأسیس پایه بین المللی برای اتحاد، کار و تلاش بسیار داشته‌ام.

در طی سالها، رهبران بسیاری از کشورها، همچنین رهبرانی از دنیای فلسفه، خدائیزم را بعنوان تنها فلسفه صلاحیت‌دار نه تنها برای اتحاد با ماده‌گرائی و کمونیسم، -که بعنوان نقطه و قطب مقابل آن است- بلکه همچنین تنها فلسفه مستعد در آزادی و رهائی بشریت عامی تشخیص داده‌اند.

هموطنان عزیز مملو از امید ملت‌هبنانه برای اتحاد شمال-جنوب: بیائید با یکدیگر سیستم ارزشها را براساس خدائیزم قرار داده، دست به دست یکدیگر داده و مردم این کشور را با فلسفه‌ای نوین مسلح کنیم. مسئله اتحاد شمال-جنوب را برای خاطر خودمان، برای خاطر مردم کره و صلح جهانی یک موضوع ایمان و عقیده قلمداد کنیم. بپاخاسته و به ندای بهشتی این عهد لبیک بگوئیم. بیائیم رهبران و مردمی پارسا و پرهیزگار شویم که در خط اول جبهه نهضت اتحاد شمال-جنوب جانانه میایستند.

مخصوصاً، بعنوان نتیجه سقوط حوا در آغاز زندگی بشر، تاریخ جهتی نادرست را پیش گرفت، بهمین دلیل در آخر زمان ضروری است که زنان، با عشق مادرانه شان، موضع رهبری را در غلبه بر نزاع‌ها و درگیری‌ها در عهد جدائی و جبهه‌گیری‌ها بعهده گرفته و تاریخ نوین صلح جوئی و اتحاد را بیافرینند. وظیفه زنان در تحقق پادشاهی بهشتی، آموزش و بازسازی دختران و پسران جوان (فرزندانشان) و حتی شوهرانشان میباشد.

عمیقاً دعا می‌کنم که خدا به شما و خانواده شما برکت دهد.

متشکرم.

## هستی زادگاه و سرزمین پدری من است.

یهمانان محترم، خانم ها و آقایان

از اعماق قلبم از تمامی شما، متخصصین و نمایندگان رهبری در سطوح مختلف اجتماعی در سراسر جهان، عزیزانی که قدم رنجبه فرمودید و برای شرکت در مراسم هشتمین سالگرد تولد من به کشور کره آمده اید، قدردان هستم. مخصوصاً مایلم هستم که قدردانی عمیق و قلبی خود را به خداوند که در طی دوره زندگی ام حامی من بوده است، تقدیم کنم. مایلم تمامی شکوه و افتخار دریافتی را به او پیشکش کنم.

در طی دوره زندگی ام، برای رستگاری و نجات بشریت وجودم را بتمامی وقف کردم. از آن زمان که در سن شانزده سالگی فراخوانده شدم، با ایجاد ارتباط با عیسی و دیگر مقدسین در دنیای روح سرسختانه به کشف خواست خدا پرداختم. در نتیجه این تلاش، دریافتم که خدا بر روی تخت شکوه و افتخار تکیه نکرده است، بلکه او خدای رنج و عذاب، خدای غم و سوگواری است، خدائی است که برای نجات فرزندان که بدنبال سقوط به جهنم نزول کرده اند، در تلاش بسیار است.

بشریت بواسطه سقوط به جهل روحی فرو شد. ما حیات و زندگی خدا، سرچشمه زندگی انسان، هدف زندگی بر روی زمین با بدن جسمی، وجود دنیای روح که بدنبال مرگ جسمی رهسپار آن خواهیم شد، و آمادگی ضروری برای زندگی بعد از مرگ جسمی، را درک نکردیم. اما از آن زمان که از خواست خدا و قلب او آگاه شدم، با یک فکر و یک هدف یعنی انجام خواست خدا، تمامی زندگی ام را وقف کرده، به واری زمان و مکان رفته و هر چیز دیگری را از خاطر خود زدودم.

با نظری به زندگی هشتاد ساله مملو از سؤتفاهمها و رنج و آزار بسیار خودم، برایم بسیار شگفت انگیز است که امروز میتوانم با شما باشم. باور دارم که دلیل آن، این است که در تمامی دوره زندگی ام حتی یک خطه نیز از خواست خدا چشم پوشی نکرده و در پی یک زندگی آرام و بی سر و صدا نبوده ام. در طی زندگی تا به این زمان، تقریباً ده هزار سخنرانی ارائه داده ام، که این سخنرانیها در بیش از سیصد جلد چاپ شده است و بدینگونه زندگی من از طریق این سخنان و این کتابها بر روی شما گشوده شده است.

در این روز پرشکوه، مایلم در مورد رابطه بنیادی خدا و انسان، با شما مطالبی را تحت عنوان "هستی زادگاه و سرزمین پدری من" درمیان بگذارم.

در اصل هستی یک خانه و آشیانه بسیار بزرگ برای انسان است تا در آن بعنوان سرور زندگی نماید. زندگی بشر در زمینه روابط بالا و پائین، راست و چپ، و جلو و عقب ساختاری کروی را به خود میپذیرد. این (روابط) در روابط والدین-فرزند، شوهر-زن، برادر-خواهر به نقطه اوج خود میرسد. خدا نقطه مرکزی تمامی این روابط را اشغال میکند، در نتیجه او در مقام عدد 7، بعنوان نقطه مرکزی اعداد 1، 2، 3، 4، 5، 6، نمایندنده بالا-پائین، راست-چپ، جلو-عقب میباشد. به همین دلیل، اگر چه او نامرئی است، با اینحال میتواند به ما در طی زندگی روزانه آموزش و سمت و جهت دهد.

علیرغم مشکلات و کشمکشهایی که ما بواسطه سقوط در حوزه شیطان با آنها روبرو شده ایم، تشخیص داده ایم که دوره رشد عمومی برای انسان، بالغ شدن، همسر راستین شدن، ازدواج کردن و با داشتن فرزندان والدین راستین شدن میباشد. بهمین دلیل، نمیتوانیم روابط بین برادر و خواهر، شوهر و زن، والدین و فرزند را انکار کنیم، در غیر اینصورت اصل هستی را زیر پا گذاشته آن را نقض کرده ایم. بدینسان، در هر شرایط و وضعیتی، ضروری است که ما دارای خانواده ای شویم که شامل والدین و فرزند، شوهر و زن، و برادر و خواهر است.

زندگی بعنوان خانواده همراه با والدین، شوهر، زن، و فرزند، الگوی ایده آل روابط بشری است. بهمین دلیل، همه باید بطور کامل از والدین خود، زوج خود، و فرزندان خود عشق دریافت کرده و سیراب شوند. چه چیزی باعث تکامل تمامی این روابط بشری میشود؟ بطور حتم پول، قدرت، و علم و دانش نیست، بلکه عشق راستین خدا است که میتواند بین تمامی این روابط هماهنگی ایجاد نموده آنها را کامل کند.

چنین عشقی یک نیروی سرمایه گذاری است، بعبارت دیگر نه نیرو برای گرفتن بلکه نیروی برای دادن (دهش) میباشد. این دهش، دهش تام و کمال، تا آخرین مرحله (به حد هیچ رسیدن) میباشد. وقتی که به حد "هیچ" رسیدیم، آنگاه میتوانیم هر آنچه را که بسوی ما می آید، به آغوش گیریم. قدرت دهش تام و کمال ابدی است. در نتیجه قدرت داد و دریافت نیز ابدی است، بهمین سبب یک بالانس و هماهنگی در روابط بوجود می آید. از اینرو، روابط متقابل براساس

زندگی فداکارانه و برای خاطر دیگران، متمرکز بر عشق راستین می‌تواند جهان را به کمال برساند.

وقتی که ما به بهشت و زمین می‌نگریم، می‌بینیم که اساس حیات تمامی موجودات "روابط" می‌باشد. سرچشمه انرژی که هستی را بسوی خود میکشد می‌تواند یک نقطه مرکزی را بین انرژی دادن و انرژی دریافتن معین کند. خدا با قرار گرفتن در آن نقطه مرکزی و در مقام عدد خوش یمن 7، هماهنگی تمامی هستی را اداره و کنترل مینماید. بخت و اقبال بهشتی در طی مراحل دریافتن و بازگرداندن آن انرژی، بسط و توسعه می‌یابد. در این حوزه، عشق، هوا، آب، و نور به جریان افتاده، و پس از سیر و گردش بسیار به شکل اصیل و اولیه خود باز می‌گردند.

خانم‌ها و آقایان، انسان خوب چه کسی است؟ برای این سؤال، پاسخ‌های بسیاری می‌توانیم ارائه دهیم، اما یکی از آنها این است که فرد خوب کسی است که میزان بازگرداندنش بیشتر از میزان دریافتش باشد. به همین علت، هیچ والدینی مایل نیست که فرزندش پست‌تر از خودش باشد، برعکس می‌خواهند که فرزندانشان بر آنها پیشی گیرند. به همین شکل، شوهر می‌خواهد که همسرش از او برتر بوده و زن نیز همین انتظار را دارد. بعلاوه برادر بزرگتر می‌خواهد که برادر کوچکش از او بهتر شود و برادر کوچکتر نیز نسبت به برادر بزرگتر خود همینگونه می‌اندیشد. بدینسان والدین می‌خواهند بیشتر از آنکه دریافت کرده‌اند، فدا کنند، زوج‌ها، برادرها و خواهرها، تمامی آفرینش و در نهایت تمامی هستی دارای چنین مراد و حاجتی هستند.

علاوه بر این، تنها آنهایی که با قلب و نگرشی باشکوه باور دارند که هستی زادگاه و سرزمین پدری آنها است، آزاد و رها شده و از جانب هستی پذیرفته خواهند شد. یعنی اینکه، وقتی که فرد در سطح فردی پذیرفته شد و سپس در سطوح خانواده، کشور، دنیا و سرانجام در سطح هستی نیز پذیرفته گردید، می‌تواند پسر یا دختر خدا شود.

پس از آن، چه مکانی را برای زندگی انتخاب می‌کنید؟ ایمان دارم که مایل به زندگی در زادگاه خود هستید. از دیدگاهی گشاده و باز، "زادگاه شما" کره زمین در هستی است، و "سرزمین پدری شما" محل سکونت خدا، نماینده تمامی اجداد شما است. بنابراین خدا جد سرزمین پدری ما است. در واقع مکانی که والدین، زوج، برادر-خواهر و فرزند سقوط نکرده در آن زندگی می‌کنند، زادگاه ما است، و آن کره زمین در حالت اصیل آن است، جائیکه تمامی نژادها -سیاه، سفید، زرد و سرخ- در هماهنگی با یکدیگر زندگی می‌کنند.

ما فرزندان چه کسی هستیم؟ تمامی ما انسانها از یک والدین سرچشمه گرفته‌ایم. هر جا که باشیم، به هر سوئی که روانه شویم چه شمال یا جنوب و چه شرق یا غرب، خدا، پدر تمامی انسانها، همواره با ما است.

بعنوان مثال، این خطا است که فکر کنیم که مالک کشور آمریکا سفید پوستان، یا سیاه پوستان، یا زرد پوستان و یا سرخ پوستان هستند. مالک و صاحب آمریکا، خدا است. همین موضوع در مورد کره و دیگر کشورها نیز صادق است. تنها دلیل اینکه چرا رنگ پوست ما فرق میکند این حقیقت است که هر محیط و منطقه آب و هوایی رنگ حفاظت و حرارت مخصوص به خود را تولید می‌کند. به همین دلیل، سفید پوستان مناطق با برف بسیار را اشغال کرده‌اند، برعکس سیاه پوستان بسیاری در مناطقی با تابش شدید نور خورشید، مثل آفریقا، زندگی می‌کنند. با اینهمه، تمامی انسانها دارای ساختار استخوان‌بندی و رنگ خون مشابه هستند. به همین سبب، تبعیض (نژادی) غیر قابل قبول است.

دلیل برگزاری‌های بسیار مراسم‌های برکت ازدواج با زوج‌هایی از قبایل و ملت‌های مختلف، همین موضوع می‌باشد. ما برای ترفیع و گسترش برابری نژادی در تلاش هستیم. مردم از تمامی نژادها با پیروی از قوانین طبیعت و اصل با یکدیگر ازدواج می‌کنند. ازدواج یک سفید پوست و یک سیاه پوست بمعنای ملحق شدن قطب شمال و قطب جنوب است. ما همچنین باور داریم که بازماندگان این زوج‌ها، با به ارث بردن نیرو و توانایی هر دو نژاد و ترکیب آنها، منفعت بیشتری کسب می‌کنند.

جایی که عشق است، درگیری و کشمکش نیست. اگر چه شما اهل ملتها و زادگاه‌های مختلفی هستید، اما نمی‌توانید از سهم شدن یک زادگاه و سرزمین پدری راستین مشترک متمرکز بر عشق راستین اجتناب کنید، چرا که تمامی موجودات آفرینش خواهان نیل به زادگاه اصیل روحی، زادگاه متحد و صلح آمیز هستند.

مهمترین مسائل در جهان بشر عشق، زندگی، و نسب خونی راستین هستند. زندگی در عشق است و نسب خونی در ارتباط با آن است. نسب خونی راستین بدون ارتباط با عشق راستین نمی‌تواند شکل بگیرد، همینطور عشق بدون ارتباط با زندگی راستین، عشق کاذب خوانده می‌شود. در ارتباط بین عشق راستین و نسب خونی راستین است که زندگی راستین متولد می‌شود.

بدینسان، راه ابدیت از طریق عشق راستین، زندگی راستین، و نسب خونی راستین می‌توان گشوده شود. ایده آل آفرینش خدا این است که ما با حفظ عشق، زندگی و نسب خونی راستین انسانی راستین شویم. انسان‌های ایده آل شبیه خدا -سرور و مالک عشق، زندگی و نسب خونی راستین ابدی- پسران و دختران کامل و راستین پادشاهی بهشتی هستند.

چرا ما ازدواج می‌کنیم؟ ازدواج برای مرتبط ساختن سنت راستین به گذشته، حال و آینده است. قبل از سقوط، آدم و حوا بطور مستقیم با خدا در ارتباط بودند، اما بعد از سقوط نتوانستند که چنین ارتباطی داشته باشند. و بالطبع فرزندانشان، قابیل و هابیل،

نتوانستند که وارث نسب خونی خدا شده که نسب خونی شیطان را به ارث بردند. به همین دلیل، عیسی گفت: "تا زمانیکه دوباره متولد نشوید، نمیتوانید پادشاهی بهشتی را ببینید."<sup>1</sup>

شیطان خدای دروغین، خدای هرزگی، دشمن عشق خدای راستین است. بدن و جسم حوا متمرکز بر رمش، چقدر پست و زبون بوده است زمانیکه بجای فرزندان الهی، به فرزندان شیطان تولد داد. متمرکز بر سقوط اولین اجداد بشری، دنیای عشق بین دنیای خدا و دنیای شیطان تقسیم شد.

باید بدانید که شما بخاطر عشق نادرست با یک زندگی نادرست متولد شده اید. شما باید احساس شرمندگی کنید از اینکه در مقام دشمن عشق، دشمن زندگی و دشمن نسب خونی راستین هستید. خدا در مشاهده این دنیایی که فحشاء، همجنس بازي و انواع بی بند و باری در آن متداول و مرسوم است، براساسی رنج برده و عذاب میکشد.

موقعیت خدا این است که علیرغم تمامی این بی بند و باریها میبایست که فرزندان دشمن خود، شیطان، را بیشتر از فرزندان خود دوست بدارد. او باید با همه سختیهای موجود، تمامی دارائیهایش را داده و داده تا بتواند دختران و پسران از دست رفته اش را بازسازی نماید. و این تمامی مفاد مشیت الهی برای رستگاری و نجات میباشد.

برای احیای زندگی سقوط کرده میبایست یک نیروی قویتر زندگی طرح و برنامه ریزی شود. وضعیت خدا بسیار رقت آمیز میباشد و او بخاطر بدبختی و بیچارگی هر نوزادی که توسط نطفه دروغین به این دنیا پا گذاشته و در طی دوره های مختلف تاریخ بشر، به میلیاردها انسان تکثیر یافته اند، بسیار رنج و عذاب میکشد.

قرار است که انسانها از سه مرحله -درون رحم یا عهد آب، زندگی بر روی زمین یا عهد هوا، و زندگی در دنیای روح یا عهد عشق، طی طریق کنند. همانطور که نطفه با دریافت غذا در درون رحم رشد میکند، ما با دریافت غذا از زمین و موجودات آفرینش (بر روی زمین) رشد میکنیم. همین دلیل ما بایستی که زمین را دوست بداریم، چون زمینی که ما با بدن جسمی خود بر روی آن زندگی میکنیم، همانند رحم مادر است، و از آنجائیکه خدا هستی را برای ما آفرید، دوره ای را که ما در بدن جسمی زندگی میکنیم، عهد کرة زمین (زندگی زمینی) خوانده میشود.

در دنیای روح، نور با درخشندگی نور خورشید شب و روز (!) در حال پرتوافکشی است. خارج از منظومه شمسی شب وجود نداشته که همواره روز است. دنیای روح نیز همینگونه است. نور عشق در دنیای روح تغییر نمیابد. چه شب باشد و چه روز، چه قطب شمال باشد و چه قطب جنوب، عشق تغییرپذیر نیست. دنیای روح، دنیای چنین عشق راستینی بوده و بسان انباری است که میوه های زندگی چهار فصل، و نتیجه کار و تلاش سخت ما بر روی زمین در آن نگهداری میشود.

در طی دوره مشیت الهی برای بازسازی، عیسی تنها فردی بود که با زندگی مرتبط به نسب خونی مستقیم خدا متولد شد. با توجه به این نکته، در میان بشریت سقوط کرده کسی هرگز به حوزه سلطه مستقیم خدا وارد نشده است. به این سبب، زندگی خدا، یک زندگی تنهائی، بتمامی تنها بوده است. از اینرو ما افسرده ایم، آفرینش در افسردگی است و دنیای انسانی ما نیز در افسردگی است. همین دلیل، خدا در پی فردی امین و قابل اعتماد بوده است که بتواند نسب خونی سقوط کرده بشری را پاکسازی نموده و آن را به زندگی راستین پیوند زند. آن فرد "نجات دهنده" است که با بازسازی عشق راستین خدا، رهائی بخش تمامی ابناء بشری است.

همانطور که آگاه هستید، تاریخ بعد از آدم و حوا، عهد قدیم، یک دوره تاریخی برای مردم برگزیده بود تا عیسی را بعنوان نجات دهنده دریافت کنند. خواست خدا این بود که عیسی از طریق مردم برگزیده، بنی اسرائیل، که برای مدتهای بسیار آنها را آماده کرده بود، تمامی انسانها را با پیوند زدن به خانواده و نسب خونی راستین خود، به سوی خدا بازگرداند. اما بخاطر بی ایمانی بنی اسرائیل، عیسی مصلوب شده و زندگی اش را فدا ساخت و انجام مشیت الهی تا ظهور دوباره بتعویق افتاد.

بنابراین، نجات دهنده در ظهور دوباره، باید در مقام والدین راستین، خانه و آشیانه عشق راستین را بازسازی نموده، مشیت الهی برای رستگاری بشریت را به انجام برساند. نقطه شروع کار نجات دهنده این است که (برتر و بالاتر از آدم و حوائی که اگر سقوط نمی بود، کامل شده و تشکیل خانواده میدادند) بعنوان خانواده فرزند -پسر و دختر- خلف با عظمت و شکوه بیشتری به خدا ملازمت کند. نجات دهنده در مقام پدر و متمرکز بر عشق راستین، با ایجاد ارتباط بین نسب خونی راستین و زندگی راستین، در شروع تازه برای هر چیزی، سرور خانواده ایده آل مرکزی برای تمامی ابناء بشری میباشد.

با توجه به این نکته، نجات دهنده باید در مقام والدین راستین تمامی بشریت ظهور نموده، با انکار عشق و نسب خونی دنیای سقوط کرده شیطانی و راه زندگی سقوط کرده بشری، از طریق عشق راستین خدا فرد، خانواده، قبیله، کشور، دنیا و هستی کامل را به ارمغان آورد.

<sup>1</sup> یوحنا بخش 3 آیه 3

بدینسان، تمامی انسانها بواسطه عشق راستین و با دریافت برکت نوین ازدواج، وارث خانواده‌هایی با نسب خونی راستین میشوند. و ما میبایست این حقیقت را درک کنیم که بدون عشق راستین راهی برای به ارث بردن نسب خونی راستین وجود ندارد. ولی با انجام آن، میتوان جهنم دنیای شیطانی را آزاد کرد.

سؤال این است که چگونه میتوان به وراثت حوزه تسلط شیطانی که ما بدنبال سقوط بعنوان زندانی در آن به بند کشیده شده و هم اکنون در آن زندگی میکنیم، برویم؟ تمامی انسانها میبایست به مقام پسران و دختران خدا بازسازی شوند. بعبارت دیگر، همگی ما میبایست از هشت مرحله: نطفه در رحم، دوره نوزادی و کودکی، دوره برادری و خواهری، دوره نامزدی، دوره زناشویی در مقام‌های زن و شوهر، دوره والدینی، و دوره پدربزرگ و مادربزرگ، و عهد پادشاهی در مقام شاه و ملکه، طی طریق کنیم. از اینرو میبایست درک کنیم که ما با این هدف پا به عرصه گیتی نهاده‌ایم که با نیل به مقام شاهزاده و شاهدخت، بعنوان فرزندان خدا، سرور بزرگ بهشت و زمین شویم.

خانم‌ها و آقایان، بر این اساس، در اصل قرار بود که مرد با پیوستن به یک زن به مقام شاه نائل شده و زن در پیوستن به مرد، به مقام ملکه نائل آید، و سپس با هم بعنوان شاهزاده و شاهدخت وارث همه چیز در تمامی هستی شوند. تنها نجات دهنده در مقام والدین راستین میتواند از طریق برکت مقدس و در طی مراحل هشتگانه شرطهای غرامت، از پائین‌ترین سطح در جهنم تا بالاترین سطح در بهشت، وحدت و یگانگی بین جهنم و بهشت را بواقعیت درآورد.

بدینسان، در برابر جهانیان، "زوج‌های برکت‌گرفته" (Blessed Couples) باید به مقام فاعلی "زوج‌های مثبت" (Plus Couples)، یعنی کسانی که برای دیگران در سطح جهانی متعهد میشوند، دست پیدا کنند. بدینگونه، برای اینکه فرد بتواند بطور کامل فردی نوین شود، باید متمرکز بر خدا، ایمان مطلق، عشق مطلق و اطاعت مطلق را به اجرا درآورد. من در تمامی زندگی‌ام بدینسان زیسته‌ام.

خدا در آغاز با "ایمان مطلق" هستی را آفرید. او ما را بعنوان زوج مطلق عشق خود آفرید. "ایمان مطلق" به این معنا است که فرد هر آنچه را که دارد، از جمله خودش را بطور تمام و کمال فدا نماید. سپس آنچه را که انجام داده است بطور کامل فراموش نموده و دوباره فدا کردن را از سر گیرد. اینچنین روشی آنقدر ادامه پیدا میکند که فرد به مرحله "هیچ"، بدون مفهوم "من و مال من"، میرسد.

چون خدا تمامی ایمان خود را گذاشت، چیزی که باقی مانده است "هیچ" است، چون تمامی عشق خود را گذاشته است، چیزی را که باقی مانده است "هیچ" است و چون تمامی اطاعت خود را گذاشته است، چیزی را که باقی مانده است "هیچ" است. با اینهمه هرچه بیشتر فدا کنید، عشق راستین بیشتر رشد خواهد کرد. بهمین خاطر، ما میبایست از الگوی خدا پیروی کنیم.

حتی اگر انکار شدیم، باید بیشتر دوست بداریم، و حتی اگر دارائی خود را بتمامی فدا کردیم، میبایست به فدا کردن ادامه دهیم تا زمانی که از طریق عشق راستین، دشمن در آزادی و با اراده خود تسلیم شود. خداوند چنین مسیری را طی نموده و والدین بهشت و زمین نیز در یک چنین راهی گام برداشته‌اند.

بدینسان فردی که تمامی دارائیهایش را برای خاطر دیگران فدا نموده و کاری را که انجام داده است از خاطر خود پاک میکند، و دوباره و دوباره چنین میکند، شخص مرکزی در زندگی برای دیگران، و باشکوهترین در میان تمامی فرزندان خلف خواهد بود. همین مسئله در مورد میهن پرست در سطح کشور نیز صادق میباشد. فرد هر چه بیشتر فدا کرده و فداکاریش را فراموش نماید، بیشتر بسان میهن پرست، مقدس، و پسر یا دختر الهی رشد خواهد کرد.

از آغاز تاریخ بشر تا به این زمان، بیشتر از هر کسی در جهان هستی، خدا برای ما زیسته است. او بطور مداوم خود و زندگی‌اش را فدا کرده و فداکاریش را فراموش نموده است. و چون او تا به ابدیت به انجام چنین کاری ادامه خواهد داد، اجداد نهائی ما، و پادشاه (بزرگ) بزرگان فداکار خواهد بود.

دلیل اینکه نهضت هماهنگ در طی مدت بسیار کوتاهی به یک گروه مذهبی جهانی مبدل گشته است این است که من (مؤسس و هادی این نهضت) با چنین اصولی زندگی کرده‌ام. وقتی که به زندگی خود، که یک زندگی با سرسپردگی کامل برای دیگران بود، نظر می‌افکنم، گواهی میدهم که راهی مملو از مخالفت‌های بسیار از جانب میلیون‌ها نیروی پلید شیطانی در دو دنیای مرئی و نامرئی، از جانب رهبران مذهبی و دولتمردان بیشمار بوده است. با اینهمه چون من برای خاطر آنها زیستم، به مقام مرکزی زندگی آنها دست یافتم. همانطور که برای مخالفینی که مرا درک نکردند، زیسته و زندگی‌ام را برای فرزندان آنها و دولتهائی که مرا مورد رنج و عذاب قرار دادند فدا کردم، اکنون آنها در برابر من سر تعظیم فرود آورده‌اند. از همین نکته میتوان، استراتژی خدا را در برابر شیطان فهمید. استراتژی خدا ضروری میدانند که نخست ضربه خورده و خسارت و زیان دریافت کرده سپس در پایان همه چیز را بدست آورد، اما استراتژی شیطان این است که نخست ضربه بزند ولی در پایان همه چیز را از دست میدهد.

من تحت چنین اصولی، به دهها هزار زوج جوان از شش قاره و پنج اقیانوس برکت ازدواج داده‌ام با این عنوان و این هدف که پنج نژاد بشری را نجات داده، آنها را متحد ساخته و

يك دنياي تحت تسلط يك خدای واحد بسازيم. وقتيكه غرب و شرق به يكديگر ملحق شوند، درگيري و كشمكشهاي بزرگ فرهنگي در سطح جهاني محو و نابود خواهند شد. بعنوان مثال وقتيكه يك آمريكائي و يك آلماني با يكديگر ازدواج کرده و زن و شوهر شوند، آن دو ملت دشمن يكي و متحد خواهند شد.

علاوه بر اين، من حتي به انسانهاي ساكن دنياي روح نيز برکت دادم. براي تحقق پادشاهي بهشتي بر روي زمين و دنياي روح ساكنين دنياي روح نيز بايد آزاد شوند، و بر روي زمين تنها والدين راستين هستند که قادر به انجام چنين کاري هستند. آدم و حواء، اولين اجداد بشري، بعنوان والدين دروغين بذريهاي گناه را کاشتند. نجات دهنده با ظهور در مقام والدين راستين، بايد بشريت را هم بر روي زمين و هم در دنياي روح آزاد نمايد. خدا بتنهائي نيتواند مسائل شکل گرفته بواسطه نسب خوني غلط را حل و فصل نمايد، در غير اينصورت مدتها پيش آن را انجام داده بود. در اينصورت، ميتوانست حتي جلوي جريان عمل سقوط را بگيرد. اما، او بعنوان خدای اصل، نيتواند در سهم مسئوليت انسان دخالت کند.

با توجه به اين نکته، نجات دهنده در مقام والدين راستين بايد به بشريت، يعني کسانيكه نسب خوني-شان با گناه اصيل آلوده گشته است، تولد دوباره دهد. با توجه به اين نقطه نظر، مراسم هاي برکت ازدواج فقط يك مراسم براي بهم ملحق کردن دختران و پسران جوان نيست. در واقع، مراسم مقدسي است که شما در طی آن با دريافت نطفه اصيل زندگي از خدا، بسان فرزندان راستين او متولد ميشويد.

با توجه به اصل غرامت، با طی طريق کردن از دورههاي غرامت فردي، خانوادگي، قبيله اي، ملي، جهاني و هستي، عهد آزادي دنياي روح و زمين فرا خواهد رسيد. دنيا بين ده ها هزار قبائل انساني تقسيم شده است، روابط والدين-فرزندان، شوهر-زن، برادر-خواهر از هم گسيخته اند، حتي دنياي مذاهب نيز بين چهار حوزه بزرگ فرهنگي: مسيحي، بوديسم، اسلام و کنفوسيوس تقسيم گرديده است. اما در اين زمان، ما با سپري کردن عهد قديم، عهد جديد و عهد تکميل شده و ورود به حوزه بدون سقوط و اصيل آدم چهارم، به عهد بهشت يا عهد اتحاد باشکوه، پا گذاشته ايم. بعبارت ديگر، ما اکنون به عهد پادشاهي بهشت گام نهاده ايم، و با توجه به پيشرفت مشيت الهي و سپري شدن حوزههاي اولين، دومين، و سومين آدم متمرکز بر ايده آل ظهور دوباره، حوزه آدم چهارم، عهد سلطه مستقيم خدا، فرا رسیده است. يعني اينکه ما ديگر در عهد مليت گراني و يا حتي در عهد جهان گراني زندگي نميکنيم، اين دوره ها سپري شده اند. ما در عهدي زندگي ميکنيم که قرار است در آن تمامی هستي با يك خدای واحد متحد شود. بعلاوه، زمين بعنوان زادگاه خانوادههاي برکت گرفته با دنياي روح يكي ميشود، آنگاه عهد پادشاهي بهشتي بر روي زمين و در دنياي روح فراميرسد.

ميهمانان گرامي، خانها و آقايان!

با فرا رسيدن هزاره نوين، در نيمه شب سال نو، اول ژانويه، من پيامي را همراه با شعار "گسترش جهان شمول عشق، که همانا تکميل پادشاهي بهشتي هزاره نوين است." ارائه دادم. "گسترش جهان شمول عشق" بمعناي بازسازي بهشت و زمين بسان خانه عشق راستين، و کار تکميل پادشاهي بهشتي در آستانه هزاره نوين در تمامی جهان میباشد. هستي خانه و سراي پادشاهي بهشتي است. همانگونه که ما در آستانه هزاره نوين قرار گرفته ايم، خانه بنا شده توسط عشق راستين قرار است که سنگ بنائي شود تا پادشاهي بهشتي براساس آن در تمامی جهان تاسيس شود. دنيا، خانه عشقي است که کشور ميتواند وارد آن شود و هستي، خانه عشقي است که دنيا ميتواند در آن جاي گيرد.

چون هستي از خدا است، براي تکميل خانه در مقام مفعول، خانههاي اصل ميبايست بازسازي شده و در سطوح خانواده، قبيله، ملت، و دنيا متحد شوند. درغایت، خانواده عشق راستين اساس و بنيان هستي است. بنا براین، شوهر، خانه عشق راستين همسر خود و زن، خانه عشق راستين شوهر خود میباشد. والدين، خانه عشق راستين فرزندان خود و فرزندان، خانه عشق راستين والدين خود هستند. بعلاوه کشور عشق راستين جاگاه آرامش بخش هستي بوده و کشور خدا جائي است که آزادي، عشق راستين و زندگي راستين بطور ابدی در آن ساکن است.

من در طی اين دوره با اعلان "تحقق پادشاهي بهشتي از طريق خانواده هاي ايده آل" در تلاش براي ترويج ارزش هاي خانواده بوده ام. زيرا نقطه مرکزي حوزه اي که بهشت و زمين ميتوانند در آن آرام گيرند، خانوادهاي است که در آن يك مرد و زن راستيني که خدا در آنها ساکن است، بهم ملحق ميشوند. با توجه به اين، ما ميبايست باغ عدن مطرح شده در کتاب مقدس را با واقعيت درآوريم. اين هزاره نوين عهدي است که در آن متمرکز بر ايده آل آفرينش، تاريخ شش هزار ساله مشيت الهي براي رستگاري بشر تکميل شده و پادشاهي بهشتي اصيل بنا ميشود. اين عهد همچنين عهدي است که قرار است تا در آن تمامی نوپدهاي عهد قديم و عهد جديد به اجرا درآيد. سلطه مستقيم خدای جاوداني از طريق بازسازي "مقام پسر ارشد"، "مقام والدين"، "مقام شاه" با گشايش عهد نوين وفور، سلطنت، تفوق و حضور خدا در همه جا، آغاز ميشود.

همانطور که قبل از اين اشاره شد، زمين زادگاه تمامی انسانها و دنياي روح سرزمين پدري ابدی است که در غایت تمامی بشريت به آن پاي خواهند نهاد. سرانجام زمان آن فرا رسیده است که ايده آل جهاني خانواده بر روي زمين بواقعيت درآمده، متمرکز بر والدين بهشتي، ما را به وراي سطح "کشور تحت تسلط خدا" به سطح "هستي تحت تسلط خدا" ببرد. بنا براین، نخست خواهشمندم که اساس رابطه خدا و انسان را بعنوان رابطه پدر-فرزندی درک نموده، سپس

براساس آن، در تبدیل هستی - بهشت و زمین، یا دنیای روح و جسم - به زادگاه و سرزمین پدری نقشی فعال بعهده گیرید.

یکبار دیگر از شرکت تمامی شما عزیزان در این مراسم تشکر میکنم. آرزومندم که تمامی انسانهای جهان، از تمامی نژادها و رنگها، بعنوان برادران و خواهران با یکدیگر زیسته و پادشاهی صلح آمیز، آزادی و نیکوکاری هزاره نوین را بنا نهند.

خدا به شما، و ملت شما برکت دهد. بسیار سپاسگزارم.

## هر کسی خواهان عشق راستین است!

وجهای عزیز برکت گرفته در تمامی کشورهای دنیا:

مهمترین چیز به گونه‌ای که ما بیشتر از هر چیز دیگری به آن نیاز داریم، چیست؟ این مهمترین چیز، نه پول، نه قدرت، و نه علم و دانش که عشق راستین است. عشق راستین بسیار با ارزش تر از زندگی و حتی از آب و هوا نیز بسار مهمتر میباشد.

چرا عشق راستین اینقدر با ارزش و مهم است؟ بخاطر اینکه عشق راستین وسیله و کانالی است که ما میتوانیم توسط آن به ملاقات خدا برویم. همانگونه که انسانها خواهان ملاقات با خدا هستند، بواسطه عشق، خدا نیز میخواهد انسانهای راستین را ببیند. عشقی را که خدا توسط آن میتواند مردان و زنان را دیده، لمس کرده و با آنها در ارتباط باشد، همان عشقی است که مردان و زنان (در قالب شوهر و زن در واحد خانواده) نسبت به یکدیگر ارائه میدهند (عشق زناشویی).

اگر در تمامی هستی چیز دیگری، بجز عشق، با ارزش ترین و مهمترین چیز قلمداد میشد، آنگاه مردان و زنان برای تصاحب شخصی آن با یکدیگر میجنگیدند. ولی وقتی میفهمیم که عشق دارای والاترین ارزش است، آنگاه تلاش خواهیم داشت تا برای یکدیگر زیسته، با هم یکی شده و شادی تصاحب عشق را با یکدیگر سهیم شویم.

هر فردی خواهان عشق است. عشق تنها چیزی است که میتواند رضایت خاطر انسان ها را در دستیابی به تمامی آمال و آرزوهایشان برآورده نماید. براساس این کشش مداوم و پایدار انسان - و خدا- به عشق بود که انجام مشیت الهی برای رستگاری را ممکن ساخت.

در اصل عشق به خدا تعلق دارد، با این همه حتی خدا خودش (به تنهایی) نمی تواند آن را تصاحب نماید. عشق به یک رابطه متقابل و دو جانبه نیاز دارد. یک مرد به تنهایی، یا یک زن به تنهایی نمیتوانند عشق را تجربه نمایند. زنان برای خاطر عشق مردان، و مردان برای خاطر عشق زنان زندگی میکنند. هر کدام از ما، صرفنظر از تمامی ظواهر بیرونی، در اعماق قلبمان خواهان زوجی هستیم که بتوانیم به همراهی او بالاترین میزان عشق را تجربه کنیم.

ما در بررسی هستی، میبینیم که تمامی موجودات، در غالب فاعل و مفعول، و بصورت زوجهای مرتبط به یکدیگر وجود دارند. ما در دنیای مواد آلی، شاهد رابطه مثبت و منفی را هستیم، در دنیای گیاهان، دنیای حیوانات و جوامع انسانی روابط بین مذکر و مؤنث جلب توجه میکند، و دلیلش این است که خدا آفرینش را بوجود آورده تا ایده آل عشق را به تجسم درآورد. تمامی موجودات خواهان تجربه عشق راستین از طریق یک رابطه متقابل و دوجانبه هستند. عشق در تمامی هستی، تنها قدرتی است که هیچ کس و هیچ چیزی نمیتواند خود به تنهایی آن را بتصرف در آورد. اما وقتی دارای زوج و همسر باشیم، عشق به ما قدرت میدهد تا حتی تمامی هستی را با یکدیگر سهیم شویم. بهمین شکل، شوهر و زن نیز به فرزند نیاز دارند تا بتوانند لذت ژرف و عمیق عشق والدینی را تجربه کنند.

بدینسان میتوانیم بگوئیم که خدا، بشریت و تمامی هستی را در مقام زوجهای متقابل خود آفرید تا عشق راستین را به ارمغان آورد. تمامی انواع عشق-عشق کودکانه، عشق خواهر و برادری، عشق زناشویی و عشق والدینی-از طریق اتحاد و یگانگی زوجهای فاعل و مفعولی شکل گرفته و بالغ میشوند، و وقتی دو نفر در عشق راستین متحد و یگانه شوند، امکان جدائی آنها وجود نخواهد داشت، به همین دلیل، در عشق راستین، عبارت طلاق وجود ندارد.

احساس عشق در قلب مردی که عاشق شده است، خود به خود شکل نمیگیرد، بلکه آن احساس بخاطر وجود یک جنس مؤنث خاص بیدار شده است. بهمین شکل آتش عشق در قلب یک زن، نه توسط خودش، بلکه توسط مردی که دوستش میدارد در او برافروخته گشته است. بعبارت دیگر عشق ما به زوج ما تعلق دارد، در نتیجه ما میبایست به عشق زوجمان احترام بگذاریم، با این احساس که حتی از عشق خودمان با ارزش تر است. هر فردی باید از زوجش قدر دان و سیاستگذار بوده و زندگی اش را برای او بگذارد. این برهان و استدلال ساده، این امکان را بوجود میآورد تا تمامی زوجهای برکت گرفته با یکدیگر برای ابد زندگی نمایند. وقتی که شوهر و زن برای یکدیگر زیسته، به یکدیگر احترام گذاشته و در عشق راستین بطور کامل یگانه و متحد شوند، این امکان بوجود خواهد آمد تا نسب خونی شیطان بطور کامل ریشه کن شود.

عشق راستین، از طریق هر دو روابط متقابل عمودی و افقی شکل میگیرد. یک رابطه افقی عشق راستین برور در جهت عمودی به بالا کشیده شده تا سرانجام به نقطه نهائی نائل شود. این نقطه نهائی، مقام "سلطان و بانوی عشق راستین" است.

در این جایگاه، همه چیز شکوفا شده، همه چیز متبلور گشته، همه چیز دربرگرفته شده و همه چیز در هم ترکیب خواهند شد. به همین دلیل تمامی موجودات آفرینش می‌خواهند تا به خود عشق مبدل گشته و در عمق عشق زندگی کنند. ما برای عشق متولد شده برای عشق زیسته و سرانجام برای عشق می‌میریم.

نه تنها انسان بلکه تمامی موجودات خواهان عشق هستند، به این سبب انسان‌ها بعنوان بالاترین نوع موجودات در هستی، بایستی تمامی شاهکارهای آفرینش خدا را به آغوش گرفته، به آنها عشق ورزیده و چگونگی عشق ورزیدن را به دیگر موجودات آموزش دهند. تمامی آفرینش در انتظار دریافت و تجربه عشق خدا از طریق مردان و زنانی است که در نقطه نهایی عشق راستین با خدا یکی شده‌اند. این بسیار شرم‌آور است که ما هنوز نتوانسته‌ایم این سطح از عشق را بواقعیت درآوریم.

تمامی موجودات در سطح خاص زندگی خود در همراهی با موجودی دیگر بسر می‌برند که بطور متقابل بسوی یکدیگر جذب شده و همزمان با آن می‌خواهند تا در سطوح والاتر عشق غرق شوند. بدینسان، مواد آلی می‌خواهند که در گیاهان غرق شوند، گیاهان در حیوانات، و سرانجام تمامی آفرینش می‌خواهند تا در انسان غرق شده و با آنها یکی شوند. از این طریق است که سرانجام همه به مقامی دست پیدا می‌کنند که می‌توانند عصارة عشق راستین را تجربه کنند، و این خود عشقی است که در نزدیکی بسیار با خدا- بعنوان سرچشمه عشق- قلمداد می‌شود.

بعنوان مثال موجوداتی چون مارماهیها و سوسمارها که مواد غذایی مورد علاقه ماهی‌ها هستند، همچنین مواد اولیه داروهای طبیعی انسانها را فراهم می‌کنند. موجودات در سطوح بالاتر قرار است تا موجودات در سطح پایین‌تر را مورد مصرف قرار دهند. بدون چنین مراحل، هستی نمی‌تواند به حیات خود ادامه دهد.

براساس این منطق عشق، تئوری داروین در ارتباط با راز بقا، میبایست دوباره تجدید نظر شود. حتی مورچه‌ها و موجودات ریز میکروسکوپی آنقدر خواهان عشق راستین هستند که حاضرند از بین رفته و جزئی از وجود یک موجود، با عشق برتر، شوند. به دلیل همین اصل، انسانها که در مقام بالاترین زوج عشق خدا آفریده شده‌اند، می‌توانند بر تمامی موجودات آفرینش تسلط داشته باشند. ما تنها با این شرط که دارای قلبی بعنوان نمایندة عشق خدای آفریننده باشیم، می‌توانیم از هر چه که خواهان آن باشیم، لذت ببریم.

ایده آل خدا در ارتباط با آدم و حوا، بعنوان یک زوج، این بود که آنها متمرکز بر عشق راستین، بذری برای تکثیر تمامی خانواده‌ها، قبایل، ملت‌ها و سرانجام انبوه بی‌شمار شهروندان پادشاهی بهشتی خدا شوند. شهروندان پادشاهی بهشتی تنها با توجه به سنت عشق راستین خدا می‌توانند بوجود آیند.

دیدگاه و نگرشی را که هم اکنون با شما سهیم می‌شویم، با تئوری‌های چارلز داروین، فرضیه تکامل، تفاوت بسیار دارد. با این حال، نه از طریق تئوری‌های داروین، بلکه با توجه به این دیدگاه است که ما می‌توانیم به صلح جهانی نائل شویم. چرا که کلام من به اصول اساسی آفرینش شهادت داده و بر آن استوار است.

داروین در تئوری خود مطرح کرد که جهان انواع (موجودات) از طریق یک دوره گزینش و انتخاب طبیعی متمرکز بر تغییرات ناگهانی و تصادفی نتیجه شده‌اند.

چنین تئوری در واقع برای توسعه و پیشرفت جهان طبیعت، هدف، دستورالعمل و معنای اساسی و بنیادی قائل نیست. اما امروزه، دانشمندان و افرادی دیگر با یکدیگر در ارتباط با فرضیه تکامل و نظریه خلقت (آفرینش) بحث می‌کنند.

عبارت "خلقت" بر وجود و حیات خدای آفریننده دست می‌گذارد و اینکه در تلاش آفرینندگی او هدفی آشکار به تجسم درآمده است. تمامی زوج‌های فاعلی و مفعولی با یکدیگر متحد می‌شوند تا به هدف بالاتر نائل شوند.

کمونیسیم همانند داروینیسیم فاقد عنصر هدف است. آفرینش خدا در بردارنده عشق راستین است، در حالیکه کمونیسیم تنها تضاد، کشمکش و نابودی را فرض قرار می‌دهد، بهمین دلیل سرنوشتش سرانجام نابودی و از صحنه روزگار محو شدن است.

در تمامی جهان آفرینش، با ارزشترین پدیده‌ها، بشریت- مردان و زنان - هستند. بعلاوه با ارزشترین عضو بدن انسان بیبی، چشم، دست یا حتی مغز نبوده، بلکه آلات تناسلی، آلات اصلی عشق، است. تمامی موجودات در جهان هستی از طریق آلات تناسلی بازآفرینی می‌کنند.

بیشتر موجودات آفرینش - چه گیاهان و چه حیوانات - در رابطه جنسی تکثیر می‌ابند. با ارزش و برجسته ترین خانواده، با یک زن و شوهر یگانه و متحد، یا به عرصه وجود می‌گذارد. آلات تناسلی ما، جایگاه مقدس اصلی زندگی ما بوده، از موقعیتی بسیار با ارزش برخوردار است، جائیکه نسب خونی انسان و تاریخ با هم مرتبط می‌شوند.

اصل اساسی آفرینش جهان هستی توسط خدا، آفرینش از طریق روابط مذکر و مؤنث بوده است، ولی برای اینکه مرد و زن عشق مطلق را با یکدیگر سهیم شوند، میبایست تنها یک زوج داشته باشند. ما میبایست تنها یک زوج ابدی داشته باشیم، نه دو تا و نه بیشتر. برای هر زنی تنها یک مرد و برای هر مردی تنها یک زن وجود دارد. بهمین دلیل، خدا در آغاز آفرینش، دو تا آدم یا دو تا حوا نی‌آفرید. ولی بدبختانه در دنیای امروز کودکانی را

میبینیم که گاه موارد، دارای چندین ناپذیری هستند. براساس عشق، چقدر کاذب، پست و خفیف شده است!

حفاظت و پاسداری مردان و زنان از پاکی و عفت خود به معنای پاسداری از حیات هستی است. نظم و انضباط عشق، بین مردان و زنان، پایه و اساس جهان هستی بوده و ما نمی‌توانیم از عشق سواستفاده کنیم، بگونه‌ای که انگاری حیوان هستیم. عشق ما تنها می‌تواند یک صاحب و مالک داشته باشد. کلمه "راستین" در "عشق راستین" امکان وجود بیشتر از یک صاحب را از بین می‌برد. بعبارتی دیگر (برای هر کسی) تنها یک زوج می‌تواند وجود داشته باشد و این، یک قانون مطلق و تغییر ناپذیری است.

عبارت "عشق راستین" به آن معنا نیست که هر کسی توانایی انجام آن را داشته باشد. تنها خدا می‌تواند بطور واقعی با "عشق راستین" زیسته و تنها او، بطور مطلق، صاحب و مالک "عشق راستین" می‌باشد. زندگی راستین خدا، نسب خونی راستین خدا، و وجدان راستین خدا، از عشق راستین سرچشمه می‌گیرد. از این دیدگاه، اساس بنیادین وجود خدا عشق راستین است.

در نتیجه ما برای ارتباط با عشق راستین، نخست می‌بایست با خدا ارتباط برقرار کنیم. این نکته که "پدر و مادرم درگیری و کشمکش و دعوا ندارند و ما به خوبی زندگی می‌کنیم"، به آن معنا نیست که آنها با عشق راستین زندگی می‌کنند. در جای دیگر یک دختر و پسر جوان ممکن است که بگویند: "ما چنان یکدیگر را دوست میداریم که حاضریم برای یکدیگر بمریم"، ولی باز هم آن عشق، عشق راستین نیست. اگر خدا حضور نداشته باشد، آنگاه آن عشق، عشق راستین نخواهد بود. عشق راستین، همواره متمرکز بر خدا است، و برای اینکه ما بتوانیم دختران و پسران راستین خدا بشویم، می‌بایست با عشق، زندگی و نسب خونی خدا مرتبط شویم.

قدرت، علم و دانش، پول و نیروهای نظامی نمی‌توانند تضمین کنند که یک فرد، به دنیای عشق راستین پا گذاشته و مورد استقبال قرار خواهد گرفت. هر کسی خواهان عشق راستین است، اما وجود چنین عشقی زمانی ممکن است که ما برای دیگران زندگی کنیم. ما به فدا شدن برای زوج خود و خدمت به او نیاز داریم! یک فرد با این اعلامیه که "تو باید برای من زندگی کنی" با افراد دیگر ارتباط برقرار می‌کند، همواره مورد تنفر دیگران بوده و آنها از ارتباط با او خودداری می‌کنند. این نوع فردگرایی خودخواهانه، ابزار کار، هدف و استراتژی شیطان است و نتیجه آن تنها می‌تواند جهنم و زندگی جهنمی باشد. ما می‌بایست برای دیگران زندگی کنیم. اگر فردی برای دیگران زیسته و وجودش را در خدمت به دیگران فدا نماید، آنگاه همه چیز و همه کس او را دوست خواهند داشت.

همگی ما در مقام فرزندان خدا آفریده شده‌ایم و همانگونه که بعنوان برادر و خواهر با یکدیگر، در عشق، ارتباط برقرار می‌کنیم و سپس شوهر و زن شده و به فرزندانی چند تولد داده و از آنها در مسیر رشد و شکوفایی‌شان سرپرستی می‌کنیم، خدا در تمامی مراحل در طول راه حضور داشته و پله به پله، نتایج عشق راستین را برداشت مینماید. خدا ما را در مسیر رشد و شکوفایی‌مان، مورد توجه قرار داده و راهنمایی می‌کند، و اینگونه در هر سطحی صاحب و سرور عشق راستین میشود. از اینرو میتوان دید که خدا، بشریت را، با توجه به این نکته که از طریق آنها میتوان صاحب تمامی انواع عشق بشود، بیشتر از خودش عزیز و گرامی میدارد. به همین شکل، ما نیز برای فردی که دوستش میداریم هزاران بار بیشتر از خودمان ارزش قائل هستیم.

خدا وجود خود را برای مفعول‌های دوستداشتی‌اش میگذارد و سپس آن کاری را که انجام داده فراموش مینماید، دوباره وجودش را صد در صد گذاشته و سپس صد در صد آن را فراموش مینمایند. به این ترتیب او میتواند همچنان به فداکاری ادامه دهد. به همین صورت، زنی که میخواهد شوهرش مرد موفقی باشد، باید وجودش را برای او گذاشته و سپس این فداکاری را فراموش کند. او با فداکاری و فراموشی مداوم، به شوهرش این توانایی را میدهد که به استعداد کامل و نهائی خود در زندگی نائل شود.

زمانیکه ما به عنوان زوج، بطور مداوم وجود خود را برای یکدیگر گذاشته و کاری را که انجام داده‌ایم از خاطر خود پاک کنیم، میزان و سطح عشق ما رشد کرده و در نهایت خود را در پیوند با خدا خواهیم یافت، در واقع این راهی است که ما در آن رابطه والدین-فرزندی خود را با خدا تکمیل کرده و دارای زندگی ابدی خواهیم شد.

همه خواهان ورود به بهشت هستند، اما افرادی که دارای این طرز تلقی که "دیگران باید برای من زندگی کنند"، باشند، نمیتوانند به آنجا پای نهند. عشق راستین با به آغوش کشیدن تمامی شاهکارهای آفرینش خدا و زیستن برای آنها آغاز میشود. راهی که ما در آن میتوانیم به بهشت نائل شویم، زیستن برای تمامی انسانها و در نهایت زیستن برای خدا است.

هر کدام از ما در طی زندگی باید دارای لااقل سه بار فداکاری برای دیگران تجربه کرده باشیم. این راه و روشی است که ما به واسطه آن میتوانیم برای اعمال خودخواهانه مرتبط به سقوط خانواده آدم، مصلوب شدن عیسی و مخالفت با خانواده سرور در ظهور دوباره (و تمامی دیگر شکست‌های موجود در تاریخ بشری تا عصر حاضر) غرامت بپردازیم.

سپس در ملاقات با خدا حتی پس از اینکه سه بار از دروازه مرگ گذشته و دوباره رستاخیز کرده‌ایم، نمی‌بایست از او انتظار داشته باشیم که ما و کار ما را به رسمیت شناخته و از ما را تمجید نماید، بلکه باید پیمان ببندیم که زندگی خود را بیشتر از اینها برای او خواهیم گذاشت. بدینسان ما قادر به ملاقات خدا خواهیم بود.

وقتی چنین مردمی در دنیا ساکن شوند، این دنیا، پادشاهی بهشتی خدا بر روی زمین خواهد شد. این راهی است که من چگونگی آن را آموزش میدهم، و آن دنیا، دنیایی است که خواهان ساختن آن هستیم.

فرزندان میوه و محصول عشق پدر و مادر هستند. ضروری است تا بدانیم که فرزندان تجسم عشق، نسب خونی و زندگی والدین خود هستند. بچه‌های کوچک اغلب مطرح میکنند که "این مال منه" یا "اون مال منه"، اما والدین صاحب چیزی هستند که فرزندان ادعای مالکیت آن را دارند. والدین ریشه و تنه (درخت خانواده) هستند، بدون آنها تمامی ما انسانها یتیم خواهیم بود. اگر ما نردبان عشق را، که در حکم وسیله‌ای برای پیوند ما به والدینمان خطاب میشود، شکسته و نابود کنیم، قادر به ادامه زندگی نخواهیم بود.

ما دختران و پسران خدا در مقام والدین و سرچشمه عشق راستین، هستیم و والدین والاترین استاد عشق برای فرزندان خود هستند. رابطه والدین-فرزند، رابطه عمودی و رابطه زن و شوهر، رابطه‌ای افقی هستند. خطوط این دو نوع رابطه باید از یک زاویه با درجه‌ای درست و مناسب از یکدیگر عبور کنند.

رابطه برادر و خواهری، بعد سوم، یک قطب (از نوع روابط) جلو به عقب را بوجود می‌آورند. وقتی که تمامی این سه بعد روابط از نقطه مرکزی دارای یک فاصله بوده و با آزادی در عشق به گردش در آیند، روابط آنها یک حوزه کروی را بوجود می‌آورد. بهمین خاطر تمامی موجودات در عشق زیسته و جهان هستی به تمامی بصورت کروی است. تمامی هستی متمرکز بر این روابط، هماهنگ و منظم میشوند. در نقطه مرکزی این حوزه کروی روابط عشق، تمامی انواع عشق متحد و یگانه شده و به یک هماهنگی پویا و پر انرژی صلح آمیز نائل خواهند شد. نقطه مرکزی، جائیکه تمامی این روابط از آن جدا شده و تقسیم میشوند، همان جایی است که خدا در آن ساکن است. اگر ما این سه بعد از روابط را به تصویر بکشیم، خواهیم دید که خدا، سرچشمه و اساس نهایی عشق، زندگی، نسب خونی و وجدان است.

در خانواده متمرکز بر خدا، عشق عمودی و افقی یگانه و یکی میشود. چنین خانواده‌ای گسترش یافته و یک قبیله، جامعه، ملت، دنیا، و هستی عشق خواهد شد.

اگر چه همواره مرکز اصلی تمامی روابط، خدای یگانه است. اگر آدم و حوا سقوط نمیکردند، میتوانستند ایده‌آل خانواده راستین متمرکز بر خدا را به واقعیت در آورده و والدین راستین بشری شوند. آنها بعنوان والدین راستین، الگوی "عشق زناشویی راستین" و "عشق والدینی راستین" را به بازماندگانشان، تمامی نسلهای بشری، عرضه میکردند.

در طول تاریخ بشری، مشیت الهی برای رستگاری، مشیت الهی برای بازسازی بوده و خدا در طی این مسیر، برای بازسازی والدین راستین تلاش داشته است، یعنی برای وجود کسانی تلاش داشته است که بتوانند بعنوان یک الگو برای تمامی بشریت، ایده‌آل عشق راستین، زندگی راستین و نسب خونی راستین را تأسیس نمایند. بعد از اینکه آدم و حوا صاحب فرزندان میشدند، چه کسانی شاهد ازدواج آنها می‌بودند؟ آدم و حوا خود بعنوان والدین، به این کار دست میزدند. بنابراین ضروری است تا بطور جدی به فقدان دخالت والدین در ازدواج فرزندانمان، در جوامع امروز توجه کنیم.

"کانون خانواده"، که دارای والدین راستین میباشد، در سطح جهانی در مقام والدین برای دادن برکت ازدواج به تمامی مردمان دنیا ایستاده است. این ازدواجها نه تنها به واری تفاوت‌های قومی، نژادی، مذهبی می‌رود، که حتی مقدسین و افراد پلید بسیاری نیز، در ازدواج با یکدیگر برکت دریافت کرده اند. والدین راستین عشق پلید، زندگی پلید و نسب خونی پلید را انکار میکنند، اما هیچوقت قابیل را، اگر چه هابیل را بقتل رساند، از خود نرانده بلکه به آغوش میگیرند. همگان، از جمله قابیل یک برکت مشابه را دریافت میکنند

در اقیانوس، در حین تغییرات امواج، نقطه‌ای است که نیروهای ورودی و خروجی امواج، در تعادل و آرامش خواهند بود به همین صورت، یک نقطه مشابه در مشیت الهی برای رستگاری، در بین نیروهای خوبی و بدی، وجود دارد. بواسطه برکت مردم خوب و پلید در این نقطه بازگشت، شیطان بطور کامل ترد شده و بیرون رانده میشود.

سقوط موقعی شکل گرفت که در آن زمان، در باغ عدن، خطایی درگیر مسئله ازدواج شد. اما در این زمان، والدین راستین، آن خطا را تصحیح کرده و بر اساس پایه‌ای بازسازی شده و اصیل به ازدواجها برکت میدهند. آنها با پاکسازی مشکلاتی را که آدم و حوا در مقام والدین مرتکب شده بودند، جهنم را ریشه کن کرده و به دهها بلیون نفر از اجداد بشری در دنیای روح، برکت میدهند. پدران و پسرانی که در دنیای روح هستند میتوانند از طریق پایه‌های خانوادگی متمرکز بر عشق راستین، بنا شده توسط بازماندگانمان بر روی زمین، یکی و متحد شوند. بعلاوه چنین پایه خانوادگی میتواند یک نقطه آغاز پیوند شرق، غرب، شمال، جنوب باشد.

خانواده ایده‌آل، خانواده‌ای است که در آن، والدین و فرزندان، زن و شوهر، برادران و خواهران میخواهند تا در عشق راستین با هم باشند. آفرینش چنین خانواده‌هایی از طریق برکت، نقطه آغازین یک تلاش ابدی برای دادن توانایی به مردم در جهت تجربه کامل برکت و لذت عشق است. مراسم‌های برکت، آغاز پادشاهی بهشتی خدا را بر روی زمین، نشانه‌گذاری میکنند، که پادشاهی بهشتی خدا در دنیای روح نیز در مراحل مقدر شده بعدی فرا خواهد رسید.

امیدوارم که خانواده‌های برکت گرفته در تمامی کشورهای مختلف جهان، با والدین راستین یکی شوند. در انجام این کار، ما یک انقلاب خانوادگی نوین متمرکز بر عشق- همچنین یک انقلاب اخلاقی جهانی متمرکز بر عشق راستین- را رهبری و هدایت خواهیم کرد، بگونه‌ای که صلح ابدی جهانی بتواند بر روی زمین و در دنیای روح تاسیس شود.

متشکرم.

## مسیر آمریکا و بشریت در آخر زمان

ب  
نگاه به تاریخ بشر از نقطه نظر مشیت الهی برای رستگاری، "آخر زمان" مقطعی است برای تغییر جهت، یعنی زمانی که تاریخ پلیدی شیطان به انتها رسیده و سلطه خوبی خدا آغاز میشود. با توجه به این نکته، "آخر زمان" دوره زمانی است که تمامی تلاشها و فعالیتها به نتیجه میرسد، و بدینگونه در آخر زمان، کمال فردی، کمال خانواده، کمال مردم، کمال کشور، کمال جهان و کمال تام هستی باید واقعیت درآید.

هر وقت که خبر وقوع آخر زمان در مشیت الهی (در تاریخ) اعلام شد، خدا مردم را در مسیری ایدئولوژی متمرکز بر خود هدایت کرد، اما ما در انجام مسئولیت خود، همچنین در قرار گرفتن در مقام خوبی و انکار تاریخ پلیدی شکست خوردیم. وی چون خدا ابدی، تغییرناپذیر، مطلق و یگانه است، خواست او نیز ابدی، تغییرناپذیر، مطلق و یگانه میباشد. بنابراین، او از طریق فرد، خانواده، جامعه، کشور، دنیا و سلطه راستین، جهانی را تأسیس خواهد کرد که بتواند در آن-در بهشت و زمین- با آزادی زیسته، به اینجا و آنجا رفته و کار و تلاش داشته باشد.

با این وصف، دنیای اصیلی را که خدا در پی آن است، چگونه دنیایی است؟ دنیای مورد نظر خدا، دنیای متمرکز بر والدین راستین میباشد. اما متأسفانه بواسطه سقوط، ما والدین راستین بشری و دنیای راستین را در همان اولین گام های تاریخ بشر از دست دادیم. بهمین سبب، چیزی در این دنیا، -سرزمین، محل سکونت ما، ایدئولوژی ها، و غیره، نمیتواند ما را به والدین راستین پیوند زند. در نتیجه نخست خود ما باید به وضعیتی خوب و درست بازسازی شویم. با انجام اینکار، وقتیکه والدین، شوهر و زن، فرزند، مردم، آفرینش، سلطه و هستی راستین پا بر عرصه وجود نهادند بگونه ای که بتوانند قلباً با خدا ارتباط برقرار کنند، در نهایت دنیای پلیدی پایان یافته از بین خواهد رفت.

آخر زمان، دوره زمانی است که در آن چنین ایده آلی بواقعیت در خواهد آمد، همچنین دوره وقوع ظهور دوباره نجات دهنده میباشد. از اینرو، در آخر زمان، پدیده های مصیبت باری چون قضاوت با آتش، از بین رفتن کره زمین یا بی سرپناه شدن انسانها در فضا، ... و غیره، رخ خواهد داد. برعکس دوره ای است که تاریخ گرفتار آمده با تراژدی های بسیار آزاد خواهد شد، و این از طریق شرطهای فداکارانه پیشکش شده در هر سطح- فردی، خانوادگی، جامعه، کشور، دنیا و در نهایت در سطح هستی- بنا میشود. در نتیجه، در این دوره زمانی، تمامی سطوحی که رابطه عمودی خود را با خدا از دست داده اند، بازسازی خواهند شد. ما در انتظار چنین روزی بوده ایم، و این روزی است که همه ما به آن دست خواهیم یافت.

فرد، خانواده، و ملت از هم بیگانه شده، بعلاوه افزایش دائمی انواع مشکلات مانند آلودگی هوا، کمبود مواد غذایی، تضادها و برخوردهای مذهبی، و رودررویی های اجتماعی باعث بوجود آمدن نزاع، یا حتی جنگهای بسیار شده است. در این مجبوحه، چه کسی مسئولیت دنیا را بعهده میگیرد؟ این یک سؤال جدی است. در گذشته، کشورهای کمونیستی نتوانستند بورای ملیت گرایی خود پا بگذارند. حتی کشور پر قدرت آمریکا نیز نمیتواند به واری ایده آل آمریکایی ساختن دنیا برود. وقتیکه یک کشور، مسائل مربوط به خود را در برابر دیگر کشورهای جهان در مقام نخست قرار میدهد، قادر به رهبری دنیا نخواهد بود. بهمین خاطر ما به مردم و یا کشوری نیاز داریم که بتوانند برای هدیف والاطر خود را فدا کرده و برای بنای کشوری ایده آل تلاش داشته باشند که تمامی دنیا را در آغوش میگیرد.

من با توجه این نقطه نظر، و در پاسخ به ندای خدا، به این کشور، به ایالات متحده آمریکا آمده ام. من برای احیاء و تولد دوباره این کشور، از طریق آموزش جوانان، در کشوری که با بحران اخلاقی و انحطاط مذهبی روبرو است، در تلاش بسیار بوده ام.

شاید کنجکاو باشید از اینکه من به آنها چه چیزی آموزش میدهم. این در واقع آسان است. نخست، "زیستن برای دیگران". بطور دقیقتر، تعالیم من میگوید که فرد برای خانواده، خانواده برای جامعه، جامعه برای مردم، مردم برای کشور، کشور برای دنیا و دنیا برای خدا میزند. آنگاه خدا بسوی ما خواهد آمد.

در خانواده قرار است که والدین برای فرزندان، فرزندان برای والدین، شوهر برای زن، زن برای شوهر زندگی کنند. هر کسی که در مقایسه با خودش بیشتر برای دیگران زندگی میکند، شخص مرکزی در حوزه خوبی خواهد شد.

دوم، من به مردم آموزش میدهم که "دشنت را دوست بدار". خدا خودش عیسی، تنها فرزند

دوست داشتنی اش را برای رستگاری بشریت فدا کرد. از آنجائیکه خدا برای نجات فرزندان دشمن خود، شیطان، دست به انجام اینکار زد، شیطان نتوانست در برابر خدا قدرتمندانه ایستاده و کاری انجام دهد. حتی شیطان در برابر خدائی که به فرزندان او بیشتر از فرزندان خودش عشق میورزد جز اینکه با اراده خود تسلیم شود چاره دیگری ندارد. نقشه شیطان همیشه این است که نخست ضربه میزند ولی در پایان شکست میخورد، در مقابل خدا همواره با پذیرش مقام ضربه پذیر و شکست خورده شروع میکند اما در پایان پیروزی را از آن خود مینماید. زیستن با ایمان به یک چنین قانون بهشتی، راز پایه ای است که من با وجود سؤنفاهم ها و رنج و عذاب تندخویانه با اعزام مبلغین به بیش از 185 کشور در سراسر دنیا تأسیس کردم.

با مشاهده تاریخ مسیحیت در میابیم که راه آنها، راه عذاب و شهادت بود. در یک چنین راهی، در طی دو هزار سال تاریخ، این اثر خونبار، آبستن پایه ای برای رشد و توسعه یک دموکراسی قدرتمند گردید. اما مسیحیت که در گذشته اساس قدرت و استحکام دنیای دموکراسی بود، امروز با بحران روبرو است. کشورهای مسیحی، سمت و جهت درست خود را گم کرده اند، آنها خدا، عیسی و مشیت الهی را انکار میکنند. ما حتی صداهائی را میشنویم که ادعا میکنند: "خدا مرده است"، یا "خدا وجود ندارد". خدا با مشاهده آنها چه احساسی دارد؟ قلب خدا همه جا و همه چیز را در پی فرزندانش زیر و رو میکند، با این امید که روز درخشان و باشکوه را تجربه نماید.

خانم ها و آقایان، خدا تا بحال برای خاطر چه کسی خود را فدا کرده است؟ این فداکاری نه برای آمریکا و نه برای مسیحیت بلکه برای هر کدام از ما است، بعبارت دیگر، برای شما و من بعنوان یک فرد. بهمین شکل، دلیل مصلوب شدن عیسی نه برای نجات مسیح یا خودش، بلکه برای نجات هر کدام از ما، برای شما و من بود.

چون سقوط در سطح فردی روی داد، رستگاری و نجات نیز باید در سطح فردی آغاز شود. با توجه به این نکته، یک نماینده بشری باید پا پیش گذاشته و اعلام نماید که: "من بعنوان نماینده تمامی بشریت بطور کامل مسئولیت بعهد میگیرم. من تمامی ضرر و زیان های وارد آمده از جانب انسان در تمامی دوران تاریخ را جبران خواهم کرد، و کاری میکنم که خدا مغرور انسان شود." بدون چنین فهم و چنین عزمی، بازسازی امکان پذیر نیست. ما نمیبایست فقط در سطح فکری یا ذهنی توقف کنیم. تا زمانیکه حاضر نباشیم با اراده خود بیشتر از کسان دیگری که در سطح جهانی تحت رنج و عذاب قرار گرفتند، بدبختی و سرگردانی را تحمل کنیم، نمیتوانیم به قلب خدا دست پیدا کنیم.

آیا تا بحال برای شش میلیارد انسان ساکن روی زمین، بسان فرزندی در حال مرگ خود دعا کرده اید؟ با این رغبت که خود را برای خانواده، قبیله، جامعه، کشور، و دنیا فدا کنید تا چه اندازه قلب خود را برای نجات آنها پیشکش کرده اید؟ باور دارم که تعداد کمی هستند که میتوانند به این سؤالی پاسخ مثبت بدهند. اما سرور در ظهور دوباره بعنوان نماینده تمامی ابناء بشری با چنین استانداردی ظهور خواهد کرد.

خدا که مشیت الهی برای رستگاری را رهبری میکرده است، ابراهیم را دو هزار سال بعد از سقوط اولین اجداد بشری یافت، و باز ماندگان او، مردم برگزیده، یا بنی اسرائیل، را با تکثیر در هر سطح، بعنوان یک خانواده نوین، یک قبیله نوین، یک جامعه نوین، شکل داد. چون بنی اسرائیل بعنوان مردم برگزیده، برای دریافت نجات دهنده فراخوانده شدند، برای دریافت نجات دهنده واقعی که در آینده ظهور خواهد کرد، براساس پایه های پیروزمندانه، مردم مرکزی قلمداد شدند. اگر شما به نقطه و هسته مرکزی بروید، خواهید دید که استاندارد و ایدئولوژی را که اولین اجداد بشری، آدم و حوا، میبایست به آن دست یافته و تکمیلش کنند، نیاز به بازسازی دارد. این در واقع اندیشه و ایدئولوژی نجات دهنده است، که از دیدگاه مسیحی "اندیشه داماد" خوانده میشود. در این اندیشه، معتقدین در مقام عروس میایستند. در نتیجه، هدف غائی مسیحیت تأسیس پادشاهی مسیحی یا جهان مسیحی نیست. مهمترین وظیفه مسیحیت، آمادگی در کسب صلاحیت برای دریافت داماد میباشد.

بنی اسرائیل علیرغم اهمیت مأموریت شان، بخاطر مصلوب کردن عیسی، نتوانستند این سنت را تکمیل نموده و به دیگران منتقل کنند، و بدینسان مقام خود را بعنوان مردم برگزیده از دست دادند. بجای آنها مسیحیت بعنوان دومین اسرائیل فراخوانده شد تا برخاسته و انجام آن مأموریت را بعهد گیرد. خدا متمرکز بر این هدف، مشیت الهی را تا به این زمان هدایت کرده است و عصر حاضر مرحله پایانی آن مشیت الهی است.

اساس اندیشه و ایدئولوژی مسیحانه چیست؟ اندیشه ای برای نجات دنیا است، یک مجموعه تعلیماتی است که میتواند دنیا را متحد ساخته، خانواده ای ایده آل بنا نهاده و هدف اصلی آن بازسازی مقام والدین راستین از دست رفته بواسطه سقوط اولین اجداد بشری است.

با نگاهی به تعالیم عهد قدیم و عهد جدید متوجه میشویم که مسیح (نجات دهنده) با اختیار پدر ظهور نموده، یک عروس (همسر) واقعی، نماینده قدرت روح القدس، را دریافت کرده و مقام والدین راستین را بازسازی میکند. عروس و داماد در "شیافت بره"، در کتاب "مکاشفات یوحنا"، اشاره به دستیابی به مقام والدین راستین از طریق دستیابی به مقام شوهر و زن راستین میباشد. بر همین اساس، مسیحیت در برابر نجات دهنده در مقام عروس قرار دارد.

عیسی با چنین مأموریتی ظهور نمود. با اینحال، وقتی که مردم و کشورش را به دلیل بی ایمانی آنها، از دست داد، زندگی خود را برای خاطر دنیا و پادشاهی بهشتی مورد نظرش فدا کرد.

راه رنج و عذابی را که عیسی طی نمود، همان راهی بود که خدا خودش در طی سالیان بسیار در آن گام نهاده بوده است. در چنین موقعیت محنت باری بود که عیسی به دعا نشست: "خدایا، لطفاً آنها را ببخش چون از کردار خود آگاه نیستند." او حتی بر دروازه مرگ، با انتظار پیروزی در آینده، رومیان و مردمی را که با او مخالفت میکردند، بخشید. بنابراین، زندگی عیسی در سن 33 سالگی به پایان نرسید بلکه با کمک و یاری خدا، مسیحیت روح و قلب او را به ارث برده و اکنون یکی از چهار مذهب بزرگ دنیا میباشد.

خانم‌ها و آقایان، در حال حاضر، کشور آمریکا بعنوان قدرتمندترین کشور دنیا قلمداد میشود، با اینحال اگر نتواند با جهت‌مشتی الهی همگام شود، بیش از این قادر به شکوفایی و پیشرفت نخواهد بود. به تاریخ تمدن‌ها نگاه کنید: تمدن‌های باستان بطور عمومی در مناطق حاره، یا نواحی گرمسیر بین دو مدار شمال و جنوب استواء، متولد شدند، بعنوان مثال: مایا، اینکا، مصریان باستان، اقوام ساکن بین النهرین، هند، و چین. و اینچنین حوزه تمدن‌ها از جایی به جای دیگر در حال حرکت بوده است.

اگر سقوط صورت‌نیگرفت، تمدن از نواحی معتدل بهاری، آغاز شده و بسوی نواحی معتدل پائیزی، حرکت میکرد. دنیای آزاد و دموکراسی امروز در نواحی معتدل قرار دارند. بطور عمومی، با نگاه به خط استواء بعنوان مرکز، کشورهای پیشرفته غربی آمریکا، انگلیس، آلمان و غیره، در حول و حوش عرض جغرافیایی 23 درجه شمالی، قرار دارند.

با پایان تمدن‌های نواحی معتدل پائیزی، تمدن‌های نواحی سردسیر زمستانی برای مدت کوتاهی فرا می‌رسند، و این پیدایش کمونیسیم بود. روشنفکران بسیاری ممکن است که بیاندیشند که با فرورپاشی اتحاد جماهیر شوروی، جنگ سرد نیز از بین رفته است، ولی ماده گرایی و الحاد همچنان در سراسر دنیا رواج دارد، و این به دو صورت دموکراسی و کمونیسیم، که هر دو برور قدرت خود را از دست میدهند، گسترش پیدا کرده است.

ایده آل آفرینش خدا میبایست در نواحی معتدل بهاری آغاز شود، اما بخاطر سقوط اولین اجداد بشری، در نواحی گرم و خشک آغاز شد. اکنون، تمدن بهاری راستین که ما پیش از اینها در پی آن بوده‌ایم، با غلبه بر بحران تمدن‌های نواحی گرم و خشک، و تهدید تمدن‌های نواحی سردسیر، آشکار خواهد شد. چه کسی و چگونه، قادر است تا تمدن‌های نواحی سردسیر زمستانی را ذوب نماید؟ با بکارگیری قدرت، پول، علم، یا معرفت چنین چیزی امکان ندارد.

با نگاهی به حرکت تمدن‌های ساحلی یا کناره -سواحل رودخانه و دریا- میبینیم که نقطه مرکزی آنها هیچوقت ثابت نبوده بلکه همواره در نقاط مختلف جهانی در حال حرکت میباشد. تمدن بشری در اطراف رودهای نیل، دجله و فرات شکل گرفته و گسترش یافتند. پس از آن مرکز تمدن به نواحی کناره دریای مدیترانه، مخصوصاً به یونان، روم، اسپانیا و پرتغال، تغییر مکان داد. سپس به نواحی آتلانتیک، متمرکز بر انگلیس، آمریکا منتقل گردید، و سرانجام در تمدن‌های اقیانوس آرام آمریکا، ژاپن، و کره به میوه نشست. بدینسان، با توجه به این نقطه نظر -از دیدگاه تاریخ فرهنگی- شبه جزیره کره موقعیت بسیار مهم و حساسی را اشغال کرده است. کره از طرف شمال، در آخرین نقطه نواحی سردسیر که به روسیه و چین مرتبط است قرار دارد، و از طرف جنوب، در آخرین نقطه تمدن‌های معتدل مرتبط به ژاپن و آمریکا قرار دارد.

بدینسان، این نکته که کره به یک تمدن معتدل بهاری تاریخ جهان با استعداد هضم هر دو تمدن‌های مناطق سردسیر و معتدل تولد داده است، با دیدگاه مشیت الهی سازگاری دارد. از این نقطه نظر، این حقیقت که رورند مون -کسی که زندگی را برای حل مشکل شمال-جنوب و شرق-غرب گذاشته است- از کشور کره آمده است، تنها میتواند بعنوان نتیجه‌گیری مشیت الهی تشریح شود. در حقیقت، من در تمامی زندگی‌ام در تلاش برای نیل به دنیایی تحت تسلط خدا، به واری مرزهای نژادی، اعتقادی و ملی رفتم و گام نهادن در یک چنین راهی بخاطر مشیت الهی بود. این نه یک تنوری، که من آن را اختراع کرده باشم، بلکه اصل تاریخ مشیت شده میباشد. من در ارتباط با خواست خدا بوجد درآمده بودم و بیشتر از اینکه بگذارم که فقط بعنوان یک ایده باقی بماند، کار و تلاش داشتم تا آن را بواقعیت درآورم. در سطح جهانی، بشکل بیرونی، جا و مکانی وجود ندارد که من در آن فعالیتی انجام نداده باشم. من به فعالیت‌های مذهبی و کسب و کار در آلاسکا، آنتارکتیکا، کشورهای حوزه اتحاد جماهیر شوروی سابق، در 33 کشور آمریکای مرکزی و جنوبی و در سراسر آسیا و آفریقا جانی تازه دادم. ما در حال آمادگی برای حل مشکلاتی هستیم که بشریت در طی این هزاره نوین با آن روبرو است، مثل: آلودگی محیط، گرسنگی، و بیماری‌ها. در طی سالهای اخیر، متمرکز بر منطقه پانتانل و آمازون برزیل برای تأسیس پایه‌ای واقعی در حمایت و حفاظت از محیط زیست (کره زمین) تلاش داشته‌ام. بعبارت دیگر، در زمینه درونی، از طریق "نهضت عشق پاک" و "مراسم‌های بین المللی برکت مقدس"، "نهضت خانواده راستین" فعالیت داشته‌ام و شرکت چیزی در حدود 430 میلیون زوج در سطح جهانی در این مراسم برکت، نیرو و انگیزه قویتری به بنای پادشاهی بهشتی که خدا برای مدتهای طولانی منتظر آن بود، میدهد.

خانم‌ها و آقایان، تا بحال، کشورهای که دارای قدرت عظیم سیاسی، نظامی، و اقتصادی بوده‌اند، جهان را تحت کنترل خود داشتند. با اینهمه هیچ کشوری نمیتواند بدون همگامی با مشیت الهی تا به ابد به حیات خود ادامه دهد. سقوط تمدن‌های با عظمت یونان و روم مثال بارز این نکته است. ایالات متحده آمریکا که بسان یک قدرت عظیم سینه سپر کرده است، در وضعیت مشابه روم باستان است. سقوط روم در کنار تهاجم و تاخت و تازهای بیرونی، بیشتر

بخاطر فساد و مشکلات اخلاقی درونی صورت گرفت. فساد اخلاقی باعث شد تا روم حمایتها و بخت و اقبال بهشتی را از دست بدهد.

در عصر حاضر، نیروهای سیاسی طرفدار ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی، بیش از یک سوم جمعیت جهان و همینطور بیش از دو سوم خاک کره زمین را تحت اختیار و تسلط خود گرفته‌اند، اما این بسط و توسعه نیز نتوانست برای ابد ادامه داشته باشد.

زمان آن فرا خواهد رسید که رهبران مذهبی سخنگوی خواست خدا، صعود کنند. رهبران مذهبی، پیامبران (عصر حاضر) هستند، آنها میبایست در جایگاه خواست خدا قرار گرفته، آن را برای همگان آشکار نموده و جهت حرکت تمامی ابناء بشری را به آنان نشان دهند. اما تراشه‌های فرقه‌های مختلف مذهبی و درگیری‌های بین گروه‌های مذهبی که ما امروز شاهد آنها هستیم، به چیزی جز تعویق در انجام مشیت الهی کمک نمیکنند. بهمین دلیل، من در جهت حل و فصل مشکلات جهان مذاهب، چیزی در حدود نود درصد از بودجه نهضت هماهنگ را برای فعالیتهای لازم در نزدیکی شدن به دیگر فرقه‌ها و گروه‌های مذهبی بکار گرفتم.

من همینطور "کانون مذاهب برای صلح جهانی" را با این سه هدف تأسیس کردم: 1. تسهیل اتحاد و هماهنگی بین گروه‌های مذهبی. 2. همکاری در حل و فصل مشکلات و درگیری‌های موجود در بسیاری از نقاط مختلف جهانی. 3. کمک به شکوفایی صلح جهانی. اخیراً "کانون بین‌المللی مذاهب برای صلح جهانی" را تأسیس کردم که این سازمان در ماه‌های گذشته هفت کنفرانس "هون دوک‌هه"<sup>2</sup> را برگزار کرد.

تمامی مردمان دنیا باید به وراي مرزها و تفاوت‌های نژادی، مذهبی رفته، برای تحقق واقع بینانه ایده‌آل آفرینش و دنیا، مشیت الهی را درک نموده و در نهایت با قلب خدا متحد شوند. قلب منشأ ایمان، امید و عشق است، چیزی که انسانها بعنوان یک نتیجه نهایی زندگی در پی آن بوده‌اند.

ما میبایست رابطه قلبی انسان با خدا را که بواسطه سقوط از دست رفت بازسازی کرده، و مقام‌های والدین و فرزند مورد نظر خدا را ترمیم کنیم. از اینرو، آخر زمان که خدا فرارسیدن آن را به ما وعده داده است، روزی است که والدین راستین ظهور کنند. بعبارة دیگر، روزی است که مردمان بیشمار جهان، کسانی که بواسطه سقوط، والدین خود را از دست داده‌اند، قادر خواهند بود تا یکبار دیگر به ملاقات والدین خود بشتابند. بهمین دلیل، والدین راستین میوه و نتیجه نهایی آرزوها و امیدهای تمامی بشریت هستند. همچنین آنها میوه نهایی تمامی پیروزیهای بدست آمده در تمامی طول تاریخ بشری میباشند.

نهضت هماهنگ برای انتشار این سنت از طریق اجرای مراسم‌های بین‌المللی برکت مقدس کار کرد. این حقیقت که سیاه پوست، سفید پوست، و زرد پوست، -ورای تفاوت‌های نژادی، رنگ پوست...- بعنوان برادر و خواهر بهم ملحق شده، یا خانواده‌هایی با زوج‌های دوست داشتنی تشکیل دهند، از عوامل بسیار مهم و قابل توجه در انجام خواست خدا است. امروز، انسانها با تلاش برای اجراء و تحقق سنت خانواده برکت گرفته، روابط اصیل برادر-خواهر، شوهر-زن، والدین-فرزند مورد نظر خدا را بازسازی و ترمیم میکنند. در نهایت، ما میبایست تا برای آزادی و رهائی خدا به پیش برویم، خدائی که بواسطه از دست رفتن فرزندانش، به عمق غم و اندوه فرو شد. تنها پس از این است که راه شادی راستین گشوده خواهد شد.

تا به این زمان، دموکراسی شعار "آزادی بشر" یا "رهائی بشر" را فریاد زده است. درمقایسه با آن، ما میبایست شعار "آزادی خدا" و "رهائی خدا" را ندا دهیم. زمانی که توانستیم خدا را از غم و اندوهش خلاص کنیم، رهائی بشری و ترمیم آزادی انسانها خود به خود انجام خواهد گرفت. هر کدام از شما باید درک کرده و باور کنید که برای خاطر رهائی خدا و رهائی دنیا پا به عرصه وجود نهاده‌اید.

خانم‌ها و آقایان، اینکه من امروز در شهر واشنگتن در ارتباط با مشیت الهی با شما صحبت میکنم، مفهومی عمیق و ژرف دارد. ایالات متحده در بسیاری از زمینه‌ها، کشوری است که در آمادگی برای انجام خواست خدا برکت گرفته است. نیاکان شما، بنیانگذاران این کشور، اولین زائرین این سرزمین، برای آزادی مذهب زندگی خود را بخطر انداخته، در جستجوی سرزمین آزادی، به اینجا (آمریکا) آمدند. آنها در جستجو برای آزادی راستین مذهبی، والدین، برادر و خواهر و زادگاه خود را ترک کرده و آنها را پشت سر گذاشتند. آنها در حینی که با بخطر انداختن زندگی خود از اقیانوس آتلانتیک عبور میکردند، حتی حاضر بودند تا رابطه و علاقه خود به سرزمین پدریشان را کاملاً قطع کنند.

در اواخر پائیز، نوامبر سال 1960 بود که "می‌فلور"<sup>3</sup> به "نیوانگلند" رسید. در طی اولین زمستان، نیمی از صد و دو نفری که به این سرزمین پا گذاشتند، بخاطر سرما و گرسنگی مردند. نکته قابل توجه این است که بسیاری از افرادی که جان خود را از دست دادند، از خوردن بذریه‌های با ارزشی را که برای کاشت در بهار آینده در دست داشتند، خودداری کرده بودند.

<sup>2</sup> گردمائی برای مطالعه موارد آموزشی برای تأسیس خانواده راستین، سخنان والدین راستین.

<sup>3</sup> کشتی حامل مهاجرین به سرزمین نوین، آمریکا

پورتانها<sup>4</sup> در تمامی زمینه ها و فعالیت هایشان به زندگی برای انجام خواست خدا ایمان داشتند. و این موضوع چه در حین شخم زدن زمین و چه در میدان نبرد، در همه جا، صادق بود. زمانیکه "جرج واشنگتن" در طی جنگ استقلال در دره "والی فورج" بسر میبرد، میبایست در بیچارگی و نومیدی محض دعا کرده باشد، و خدا در میدان نبرد برای خاطر خواستش، از آمریکا جانبداری نمود. در انگلستان، شاه و مردم برای جنگ متحد شده بودند، اما در آمریکا، خدا و پسران و دختران دوست داشتنیاش با دشمن میجنگیدند. آیا این نحوه تولد آمریکای مدافع آزادی ایمان نیست؟

حتی در این زمان، کنگره آمریکا برای شروع جلساتش با دعا آغاز به کار میکند. وقتی که رئیس جمهور آمریکا برای اولین بار مقام ریاست جمهوری را بعهده گرفته و به دفتر کارش وارد میشود، با گذاشتن دستانش بر روی کتاب مقدس سوگند یاد نموده و یکی از نمایندگان روحانیت (با دعا) به او برکت میدهد. دولت آمریکا حتی بر روی اسکناس های رایج کشور عبارت "ما به خدا ایمان داریم" (توکل به خدا) را حک کرده است. (کشور آمریکا در ارتباط با اهمیتی که به خدا میدهد در میان کشورهای دنیا یگانه است.) آمریکا اینگونه مقام یگانه ای را بعنوان یک کشور مسیحی (پروتستان) با نفوذ در سطح دنیا، تصاحب کرده است.

با اینهمه، امروز چه بر سر آمریکا آمده است؟ دعای دسته جمعی در مدارس ممنوع شده است. در برنامه های آموزشی، به "فرضیه تکامل" در مقایسه با تئوری آفرینش (خلقت) اولویت بیشتری داده میشود. میزان طلاق با رشد 50 درصد آن در این کشور، تقدس خانواده را بطور کامل از بین برده است.

من در سال 1971، خانواده و سرزمین پدری خود را به مقصد آمریکا ترک گفتم، چرا که ندای خدا را شنیدم که با من از نگرانی در مورد وضعیت کنونی این کشور سخن میگفت. بحض ورود به این کشور، فریاد برآوردم که من بسان مأمور آتش نشانی برای نجات خانه ای که در آتش میسوزد، و همچنین بعنوان یک پزشک برای درمان بیماری آمریکا، به اینجا آمده ام. در آن زمان متوجه شدم که خدا آمریکا را ترک میگفت. زمانی امکان این بود که بتوان خدا را در هر نقطه ای از آمریکا یافت، ولی او قلب مردم، خانواده ها و مدارس این کشور را ترک میکرد. انگاری همین دیروز بود که من در منهاتان، در چهار راه پنجم، ایستاده بودم و با گریه از خدا میخواستم تا این کشور را ترک نکند. بدبختانه همانطوری که پیش بیهوده بودم، آمریکا بیشتر در رفتن بسوی زوال اخلاقی سماجت کرده و میکند.

خانم ها و آقایان، چرا رورند مون علیغم مخالفتها و رنج و عذابهایی را که از جانب آمریکاییها دریافت کرده است، به گریستن برای آنها ادامه میدهد؟ زیرا من بهتر از هر کسی در مورد اشک، عرق و خونی را که خدا در طی مراحل تأسیس این کشور ریخته است، آگاهی دارم. من در طی سی سال گذشته در این کشور، حتی یک روز آرامش بخش نداشته ام.

سرور آمریکا چه کسی است؟ نه سفید پوستان و نه سیاه پوستان، بلکه سرور کسی است که بیشتر از هر فرد دیگری، بسان خدا، به این کشور عشق میورزد. چون خدا این کشور را بعنوان پسر نخست، یا کشور نماینده حوزه پسر بزرگ در بنای پادشاهی بهشتی انتخاب نموده است، من با شما خواهم بود. حتی در این زمان، عیسی بشکل روحی، عموماً در این کشور بوده و دعاها و خالصانه اش این است که هدف او در آمریکا به انجام برسد.

من با توجه به خواست خدا، در سال 1982 روزنامه واشنگتن تایمز را، اینجا در شهر واشنگتن تأسیس کردم. از آن پس، این روزنامه بعنوان یک واسطه خبری سنتی (محافظه کار) نشانگر راه و مسیری بود که آنها بایستی از آن تبعیت کنند و اینگونه دیدگاه عمومی مردم را هدایت کرده و سمت و جهت میداد. همچنین من در پی نهضتی پر قدرت برای نجات و رستگاری کشور و دنیا، از طریق فعالیتها و متمرکز بر ارزش خانواده راستین و عشق سالم و پاک برای جوانان بوده ام. من برای اینکه آمریکا بتواند در برابر خدا و مشیت الهی سرافراز باشد، وجودم را برای این کشور گذاشتم.

در سال 1965 وقتی که به آمریکا آمدم، مکانی را در نزدیکی کاخ سفید بعنوان "زمین مقدس" تقدیس کردم که حتی امروزه مردم بسیاری شبانگاه به آنجا رفته و برای نجات این کشور دعا میکنند. امیدوارم که شما قلب خود را گشوده و بتوانید صدای مملو از میل و آرزوی مشتاقانه شهدا و اولین کسانی را که به این کشور پای نهادند و اکنون در تاریخ این کشور زندگی میکنند، را بشنوید.

خانم ها و آقایان، این عهد و هزاره نوین که در آستانه آن هستیم، یک دوره زمانی برای اتمام تاریخ شش هزار ساله مشیت الهی و تحقق ایده آل آفرینش خدا در سراسر هستی است. این یک دوره زمانی است برای پایان زجه ها و سوگواری های آفرینش، که سرور راستین خود را بواسطه سقوط از دست داده بود. دوره ای است که والدین و فرزندی که برای مدهای بسیار از هم دور افتاده بودند، به ملاقات یکدیگر خواهند شتافت. قرار است که بهشت و زمین نوین، جاییکه دیگر در آن اشکی ریخته نخواهد شد، تأسیس شود. این دوره همچنین عهدی است که در آن بطور مستقیم بین دنیای روح و دنیای جسم ارتباط برقرار خواهد شد، و زمانی است که پادشاهی خدا بر روی زمین و در بهشت تأسیس خواهد گردید.

نقطه آغازین هزاره نوین کمال عهد جدید را نشانه گذاری نموده و لحظه ای است که قول و

<sup>4</sup> فرقه ای از پروتستانهای انگلستان که در زمان الیزابت بر علیه سنن خشک مذهبی قیام کردند و طرفدار سادگی در نیایش بودند.

وعده‌های عهد قدیم و عهد جدید به انجام می‌رسد و آینده بشریت زمانی است که حوزه سلطه مستقیم خدا بواسطه قدرت لایتناهی و حضور همیشگی‌اش بواقعیت در خواهد آمد. این نقطه همچنین دوره زمانی است که متمرکز بر والدین بهشت و زمین، شرق و غرب بسان "یک هستی تحت تسلط یک خدا" بهم ملحق خواهند شد، آنچنانکه یک خانواده باشکوه و بزرگ بشری بر روی زمین شکل خواهد گرفت. و این بمعنای کمال عهد تکمیل شده، بگونه‌ای که وعده‌های عهد قدیم و عهد جدید به انجام خواهد رسید.

زمان آن فرا رسیده است، زمان آن فرا رسیده است که آمریکا از خواب برخیزد. زمان آن فرا رسیده است که تمامی کشور و ملت آمریکا یک نهضت نوین برای تأسیس والدین راستین، خانواده‌های راستین، یک کشور راستین و یک دنیای راستین متمرکز بر خدا بوجود آورد. آمریکا بدینوسیله باید مانع خدا در ترک این کشور شده و به او ملازمت کند. خدا برای تأسیس آمریکا هزاران سال تلاش داشته است، اگر او این کشور را ترک کند به کجا می‌تواند برود؟

اگر آمریکا بدرستی به خدا ملازمت کند، تمامی مشکلاتش-مشکلات خانوادگی، مشکلات اخلاقی، مشکلات اجتماعی و مشکلات جوانان- بطور طبیعی حل و فصل خواهند شد. وقتی که آمریکای مکانی شود که مردم از تمامی نژادها بتوانند در هماهنگی با یکدیگر در آن زندگی نمایند، الگوی پادشاهی بهشتی بر روی زمین و در دنیای روح خواهد شد.

وقت آن است که ما با یکدیگر متحد شده و راهی را بگشاییم که بشریت میبایست در آن گام بردارد. اکنون زمان آن است که آمریکا در مقام "ملت پسر بزرگ" رهبری جنبش ملازمت به خدا را بعهده گرفته و بعنوان "سکان دار"، مأموریتش را در هدایت ملتهای جهان بسوی خدا به انجام برساند. از شما می‌خواهم که در تکمیل این مأموریت تاریخی با من بایستید.

یکبار دیگر مراتب سپاسگذاری خود را از تمامی شما عزیزان شرکت کننده بعمل آورده و امیدوارم که این زمان، شروعی تازه برای یک پادشاهی هزاره نوین سرشار از صلح، آزادی، و عدالت در بهشت و بر روی زمین باشد.

خداوند به شما و خانواده هایتان برکت دهد.

متشکرم.

## مراحل زندگی

### شاهزاده‌ها و شاهدخت‌های خدا

م

بهمانان گرامی، خانها و آقایان، شما برای خاطر اتحاد شمال - جنوب (کره) در این مکان گرد هم جمع آمده‌اید. هزاره نوینی را که به تازه‌گی آغاز کرده‌ایم، عهده است که ما در آن باید تمامی باقی مانده‌های جدائی و درگیری‌های بجا مانده از قرن گذشته را پاک کرده و ایده آل یک خانواده، یک روستای جهانی صلح و اتحاد را به واقعیت درآوریم. من دعا میکنم که برکات این هزاره نوین به خانه و خانواده‌های شما سرازیر بشود.

با نگاهی به گذشته زندگی‌ام، در هیچ دوره و زمانی هرگز چیزی در آرامش خیال نبود. من در یک مسیر رنج و عذاب، همراه با تمامی مردم این کشور، گام برداشتم، کشوری که دارای تاریخی مملو از نزاع و محنت بوده و اینچنین در دل قدرتهای بزرگ جهانی جای گرفته کرده است.

از آن زمان که من در سن پانزده سالگی، در دعای با خواست خدا ارتباط برقرار کردم، با فدای تمامی زندگی‌ام، افکار و اندیشه و تلاش را برای انجام خواست خدا بکار گرفتم. من دریافتم علت ریشه‌ای و مسبب رنج و عذاب بشری این بود که اولین اجداد بشری بواسطه فساد اخلاقی به حوزه نادانی و جهالت سقوط کرده و قطع رابطه بین خدا و انسان نتیجه آن شد.

جهالت در مورد مسائل بنیادی از قبیل رابطه با خدا، زندگی و هستی نتیجه این سقوط بشری است. من در تمامی طول زندگی ام، بیشتر از ده هزار بار در این مورد سخن گفته و دیدگاه جهانی، دیدگاه زندگی، دیدگاه تاریخی راستین را متمرکز بر اصول خداگرائی ارائه دادم.

مجموعه این سخنان بطور کامل به دوازده زبان بین المللی ترجمه شده و در بیش از 300 جلد چاپ شده است. مطالب این سخنان و کتابها نتیجه تحقیقات وسیع ادبی و مطالعات آکادمی نبوده بلکه مجموعه پاسخها به سؤالات اساسی و بنیادی است. پاسخ‌هایی را که من در طی طریق کردن آزادانه خود بین دنیای مرئی و نامرئی کسب کردم.

من امروز فرصت را مغتنم شمرده و میخواهم در مورد راه حل اساسی برای مسئله اتحاد شبه جزیره کره - اتحادی که میل قلبی ملت ما و همچنین پایان یابی آخرین موضوع جنگ سرد - سخن بگویم. موضوع سخنان امروز من، "مراحل زندگی شاهزاده‌ها و شاهدخت‌های خداوند" میباشد.

میهمانان گرامی، شهروند چه کشوری هستید؟ بسیاری از شما شهروندان کره‌ای می‌باشید. در واقع کشور کره برای شما سرزمین پدری، میهن، زادگاه است، اینطور نیست؟ خب زادگاه خدا کجاست؟ در این مقطع از زمان، خدا زادگاهی ندارد. سرچشمه تمامی کشورهای دنیا از کجاست؟ آیا آن سرچشمه از خدا است، یا اینکه از چیز و جای دیگری است؟ سرچشمه تاریخی کشورهای دنیا یک مسئله بزرگ و مهم است.

تمامی ملتها و کشورهای دنیا در نتیجه درگیریها و کشمکش‌ها جدا شده و شکل گرفته‌اند. در موارد بسیاری، دو کشور توسط یک خط مرزی مملو از درد و آزرده‌گی شدید از یک دیگر جدا گشته‌اند، تمامی ما از واقعیت تاریخی جنگ‌های وحشیانه و خونین درگرفته بر سر مرزهای مجاور بیشتر از مرزهای کشورهای سوم یا چهارم آگاه هستیم، و این نشان دهنده آن است که دیوار بین دو کشور و بین دو گروه مذهبی بزرگترین و بلندترین نوع دیوارها می‌باشد.

درگیریها همواره در سفرهای چند هزار کیلومتری صورت نمی‌گیرد. از دوران بسیار گذشته، جنگ‌ها بر سر مرزها بین دو کشور همسایه صورت میگرفته است. به همین دلیل، حتی خود شما ناگهان خود را درگیر جنگ با همسایگان و نزدیکان خود می‌یابید، چرا؟ چون بشریت سقوط کرده است، و شکل گیری تب جنگ با همسایگان نتیجه سقوط بشر میباشد.

سقوط چیست؟ سقوط به معنای نازساگاری بین خدا و انسان، انفجار جنگ و درگیری بین خدا و شیطان، و انفجار درگیری بین بشریت و شیطان میباشد. بنابراین، میتوانیم به این نتیجه برسیم که همانگونه که در تاریخ کره کوچک زمین تعداد بسیار زیادی کشور وجود دارد، همانطور هم تعداد بیشماری از درگیرها و کشمکش‌ها وجود داشته است.

کشورهائیکه در نتیجه این درگیریها و جنگ‌ها شکل گرفته‌اند، به کجا خواهند رفت؟ تمامی ملتها در پی صلح جهانی هستند، اما آیا صلاحیت نیل به آن را دارا هستند؟ این سؤال به یک وظیفه عمومی اشاره میکند که در برابر تمامی انسانها باقی مانده است. با توجه به این نقطه نظر، اگر ما با این توجیه که فلان کشور همسایه، دشمن دیرینه ما است و اینچنین با بیان مسائلی از این دست به دشمنانگی با کشورهای همسایه دامن بزنیم، هیچگاه نمیتوانیم به صلح جهانی نائل آئیم. براساسی اصلا و ابدا اهمیت ندارد اینکه چقدر ما در

انتظار صلح جهانی هستیم و اینکه چقدر برای انجام این امر تلاش داریم، این امر تحقق خواهد یافت و ما به چنین هدفي نائل نخواهیم شد. ما برای خنثی کردن عوامل محرك درگیریها و کشمکشها، همچنين پاکسازي تاريخ بد شکل ننگ‌آور، به يك نهضت که هادي راه باشد و دربردارنده چگونگی مسیر متضاد، نیاز داریم.

میهمانان گرامی، شما خودتان مثل افراد فاقد کشور هستید، آیا شما در گذشته صاحب کشوری بوده‌اید؟ آیا در تاریخ بشر کشوری وجود داشته است که براساسی بتوانیم آن را "کشور ما" خطاب کنیم؟ تا به این زمان، چنین چیزی نداشته‌ام. آیا دلیل این مسئله این است که تا بحال کسی برای ساخت و بنای آن اقدام نکرده است؟ نه. دلیل اینکه ما تا بحال دارای چنین کشوری نبوده‌ایم این است که افراد راغب به انجام چنین کاری، هرگز در مقامی نبودند که بتوانند آن را بنا نهند. آنها نتوانستند دست به چنین کاری بزنند چون عهده‌ای که در آن زندگی میکردند، به استناد دارد کاملاً پیشرفته‌ای که آن کشور بتواند براساس آن بنا شود میدان نمیداد. زادگاهی را که بطور ضروری می‌خواهیم بنا کنیم، کشوری نیست که با یک تاریخ و سنت خاص در جهان امروز وجود داشته باشد. بلکه در بعد واقعی کاملاً متفاوتی با کشورهای موجود جهان امروز است.

اگر می‌خواهیم چنین کشور متفاوتی را به ارث ببریم، بایستی مردمی بشویم که شعور و آگاهی ایدئولوژیکی لازم برای تحقق آن را دارا باشند. اگر آفریننده مطلق وجود داشته باشد، آن آگاهی ایدئولوژیکی بایستی با ایدئولوژی و اندیشه آفریننده یکی و هماهنگ شود. اگر آفریننده مطلق خواستار کشوری باشد، خواستار کشوری خواهد شد که شهروندان آن متمرکز بر حکومت و سلطنت ملی بطور کامل یکی هستند. ضروری است که ما چنین خصوصیت ملی و چنین قواره و الگوی ملی را کسب کنیم.

برای شکل‌گیری یک کشور، به وجود زمین، مردم و حکومت ملی نیاز است. کشور خدا نیز دارای همین الگو است. والدین نماینده حکومت ملی، پسرها و دخترها نماینده مردم، و کشور نماینده زمین و خاک ملی است. این یک قاعده غیرقابل انکار بوده و هیچیک از این عناصر را نمیتوان حذف کرد. حال، با ارزشترین چیز چیست؟ برای خاطر کشور و دنیا زیستن با ارزشترین چیزها است. تا زمانی که شما بر این اساس زندگی نمائید، هرگز بسوی نابودی کشیده نخواهید شد، و جائیکه نابودی نمیتواند در آن صورت پذیرد، مقصد نهایی است.

کسی که در حین تلاش برای بنای چنین کشوری جان خود را از دست بدهد، حتی پس از مرگش شهروند آن کشور محسوب خواهد شد و او بقا خواهد داشت تا زمانی که آن کشور وجود دارد.

همانطور که گفتم برای شکل‌گیری یک کشور به خاک و سرزمین ملی و مردم و همچنین به یک حکومت ملی نیاز است. حکومت ملی چیست؟ حکومت ملی یک حلقه ارتباطی با خدا، ریشه و سرچشمه اصلی میباشد. افرادی که کشور را اداره میکنند، نخست باید با خدا ارتباط برقرار کرده و سپس به اداره کشور بپردازند. در این مسیر، ضروری است که اداره کنندگان کشور با مردم آن کشور یکی و متحد شوند. آنها در یکی شدن با شهروندان کشور باید بیاندیشند که تمامی داری آنها نه برای خودشان که برای تمامی ملت و شهروندان کشور است. اگر آنها موفق به انجام چنین چیزی بشوند، آنگاه آن ملت پیشرفت کرده کامیاب خواهد شد. با توجه به این نقطه نظر، وقتیکه به موضوع تحقق پادشاهی بهشتی بر روی زمین میاندیشیم، مالک بهشت چه کسی است؟ بدون شك خدا مالک آن است. خب مردم در این بین چه هستند؟ مردم، تمامی ساکنین زمین خواهند بود. و سرزمین و خاک ملی کجاست؟ تمامی کره زمین سرزمین ملی محسوب میشود. آنگاه این پادشاهی بهشتی بر روی زمین شبیه چه کسی است؟ شبیه "من"<sup>5</sup> خواهد بود. اگر شما به هر کشور واحدی نظر بیاندازید، ساختار عمومی آنها چیست؟ حکومت ملی، مردم و سرزمین ملی. و این شبیه وجود یک انسان میباشد.

گفتیم که پادشاهی بهشتی شبیه چه کسی است؟ "من"، شبیه "من" است. افرادی مثل من گرد هم جمع آمده و یک ملت را تشکیل میدهند، همانطور که من دارای روح هستم، کشور هم باید دارای حکومت ملی باشد، همانطور که من دارای ماهیت شخصی هستم، کشور هم باید دارای مردم باشد، و همانطور که انسانها با جهان آفرینش در ارتباط متقابل قرار میگیرند، کشور هم بایستی دارای سرزمین ملی باشد.

در درون این اصل اولیه، مردم سرزمین ملی را کنترل میکنند و حکومت ملی بر مردم حکم میراند. همه چیز اینچنین است و جهت خواهند داشت. سرزمین، مردم و حکومت سه مهره اساسی برای شکل‌گیری کشور هستند. با نگاه به بشریت، اصل اولیه را اینچنین میبینیم: روح ما بر جسم، و جسم ما بر طبیعت کنترل دارد. اگر شما براساس این اصل اولیه، به تمامی جهان نظر بیافکنید، نتیجه قطعی *جان جی این*<sup>6</sup> است. گفتید که بهشت شبیه چه چیزی است؟ بهشت شبیه روح انسان است، به همین خاطر شبیه حکومت ملی نیز میباشد. بشریت شهروندان کشور بوده و کره زمین، جهان آفرینش است. در پایان، کشور شبیه چه کسی است؟ تمامی اینها شبیه "وجود من" است.

میزان بزرگی جامعه و کشور اهمیت ندارد، ضرورت شباهت آن به انسان اهمیت دارد، چون خداوند به چیزهایی علاقه دارند که تجسم خود او باشند. انسانها بیشتر به چه چیزهایی علاقه دارند؟ ما به چیزهایی که تجسم خودمان علاقه نشان میدهم. با این توصیف، کشور ایده آل

<sup>5</sup> فرد، انسان منصرف،

<sup>6</sup> *جان* به معنای بهشت، *جی* به معنای زمین و *این* به معنای بهشت میباشد.

باید شبیه چه چیزی یا چه کسی باشد؟ کشور ایده‌آل باید تجسم انسان و "چان، جی، این" باشد.

در مجموعه اصطلاحات نهضت هماهنگ عبارت "زادگاه" اشاره به کشور واحد و خاص مثل جمهوری کره نیست، بلکه اشاره به کشوری جهانی است. در واقع عبارت "جهانی" عبارتی است که در دنیای سقوط کرده و فاسد بکار برده میشود و من واقعاً از آن خوشم نمی‌آید. به هرحال، مکتب و مجموعه تعالیمی که در پی زادگاه میباشد، "چانجونیسم"<sup>7</sup> خوانده میشود.

آن زادگاه، جمهوری کره نیست. خدا خواهان جمهوری کره، یا ایالات متحده، یا کشورهای کمونیستی نیست. زادگاه، سرزمین پدری است که خدا خواستار است، و به همین دلیل ما باید فرهنگ و تاریخ سرزمین پدری نوین را بیافرینیم. ما بایستی تعریفی نوین از استاندارد نوین داشته باشیم تا بتوانیم زادگاه نوین و ایده‌آل را بسازیم. بنابراین، ما بایستی راه زندگی خود را تغییر دهیم، چرا که آن دنیا با دنیای کنونی تفاوت بسیاری دارد. کلام و زبان فرق میکند. آیا انسان ساکن دنیای امروز، معنای این عبارات را میداند: "حوزه سلطه اصل"، "پایه متقابل"، "پایه عمومی"، "مشیت الهی برای پایه بازسازی"؟ ...معنایش این است که زبان فرق میکند. اگر وقتیکه که کشور مورد نظر نهضت هماهنگ تأسیس بشود، ما باید سرلوحه و آرم نهضت را پائین کشیده و از بین ببریم، و زمانی هم که دنیای مورد نظر نهضت هماهنگ بنا شد، کشور تأسیس شده توسط نهضت را باید از بین ببریم. ما باید از مذاهی که تنها برای خاطر فرهنگ و سیرت مردم جمهوری کره وجود دارند دست بکشیم. در آینده، تنها مذهبی که برای جهان و جهانیان زندگی تلاش دارد، قادر به ادامه حیات است.

میهمانان عزیز، خانها و آقایان، فکر میکنید که جستجوگر خواست خدا باید مدافع چه چیزی باشد؟ او برآستی نمیتواند به مردم این دنیا بگوید که در مسیر خواست خودشان گام بردارند، برعکس و در حقیقت او باید به مردم بگوید که در مسیر متضاد گام بردارند. عملاتی که بیانگر این حقیقت هستند عباراتند از: "با قلب عشق راستین دشمنان خود را دوست بدار"، یا "دشمن خود را دوست بدار". این عبارات میتوانند تاریخ کاذب را زیر و رو کنند، آنها مثل لنگر کشتی میمانند، مانند زنجیرهای لنگر برای کشتی اسیر باد قبل از یک طوفان خوفناک هستند. اما در تمامی طول تاریخ مشیت الهی برای بازسازی، کسی وجود نداشته است که برآستی با این کلام زیسته باشد. اگر مردمی وجود داشتند که میتوانستند دشمنان خود را دوست بدارند، ما میبایست با استفاده از یک سازماندهی منظم، آنان را در سطح جهانی به بالا بکشیم. و چون این مسئله یک نتیجه‌گیری منطقی است، لازم است تا هر کدام از شما درک کنید که چرا خدا در واقع میبایست چنین نهضتی را به جهان عرضه نموده، و اینکه حرکتی مذهبی که در طول تاریخ تا به این زمان شکل گرفته همه انعکاس آن هستند.

خدا در طول تاریخ، چه کسی را بیشتر از هر فرد دیگری دوست داشته است؟ آن فرد عیسی است. عیسی برای اجتناب از درگیریها و تضادها جهتی نوین عرضه نمود. بین کشورهای زورگو و کشورهای تحت فشار، همانند روم و اسرائیل، با توجه به این نکته که هر کدام دیگری را دشمن میپندارد، دیوارهای بلندی شکل گرفته است. فلسفه عیسی این است که این دیوارها بطور ضروری باید فرو ریخته شود. عیسی میاندیشید که شما در روم میخواهید با زور و قدرت بر من در اسرائیل غلبه کنید، ولی در مسیری متضاد، با عشق، بر شما غلبه خواهم کرد. به همین سبب، او حتی در بر روی صلیب، برای دشمنانش برکت طلب نمود.

لازم است که تشخیص داده و درک کنیم که وقتی عیسی در ارتباط با سربازان رومی گفت: "خدایا آنان را ببخش، چون از کردار خود آگاه نیستند"، در واقع چنین فلسفه شگفت‌انگیزی را مطرح میکرد. عیسی با چنین تقاضایی، برای تمامی کشورهای جهان در فائق آمدن بر مرزهای ملی بین هر دو کشوری و نحوه نگرش تمامی کشورها نسبت به یکدیگر بعنوان دشمن، الگو و نمونه اصلی شد.

عیسی میدانست که دشمنان فردی تنها دشمنان روی زمین نیستند. او میدانست که دشمنان خانوادگی، قبیله‌ای، مذهبی، ملی و جهانی در تمامی اطراف او را احاطه کرده‌اند. به این معنا که برای کسانی که خواهان پیروی از او هستند، دشمنان زیادی در کمین میباشند. بعبارت دیگر، اگر شما در مسیر خانواده گام بردارید، خانواده‌های دیگری منتظر هستند، اگر در جهت قبیله گام بردارید، دیگر قبیله‌های دشمن منتظر شما خواهند بود. شما باید منتظر درگیری شدیدی باشید، اما هر بار که با دشمنان روبرو شدید باید به آنها عشق بورزید. اگر شما دارای چنین روحیه‌ای باشید، روزی پیروزی از آن شما است.

کشور ایده‌آل خدا در کدام نقطه تحقق خواهد یافت؟ بازسازی سرزمین پدری در کجا شکل خواهد گرفت؟ بازسازی این کشور از افرادی شروع خواهد شد که دارای فلسفه زیستن برای دیگران هستند. بنابراین، مسیحیت ندارد جز اینکه یک جهان شمول بشود، چرا که ارائه دهنده حرکت و نهضتی برای فائق آمدن با عشق بر تمامی مرزهای ملی و حصارهای فرهنگی، و حتی به آغوش گرفتن دشمن خود میباشد. اگر شما لوبیا کشت نمائید، لوبیا برداشت خواهید کرد، چون لوبیا قرمز از بذر لوبیای قرمز می‌آید، گل سرخ هم از بذر گل سرخ شکل میگیرد. به همین شکل، اگر شما بذر شیطانیه، بذر پاسخ متقابل به دشمن، کشت کنید، درخت پلیدی، درخت پاسخ متقابل به دشمن، حاصل خواهد شد. اما اگر بذر خوبی بیافشائید، بذر عشق ورزیدن به دشمن، آنگاه درخت خوبی، یا درخت عشق برای دشمنان حاصل خواهد شد. این یک اصل طبیعی است.

از کجا گفتم که سرزمین پدری آغاز میشود؟ در چه راهی حاصل میشود؟ سرزمین پدری در مسیری حاصل می‌آید که از خود سنت عشق به دشمنان در سطوح فردی، خانوادگی، قبیله‌ای، ملی و دنیا را به ارث بگذارد. همگی شما باید بدانید که بجز این راه در هیچ راه و مسیر دیگری زادگاه و موطن خدا نمیتواند پدیدار بشود.

توجه بفرمائید: چون مقامات دولتی، دولت ایالات متحده، و کنگره با من مخالفت کردند، روزی گواهینامه رسمی با این مضمون دریافت خواهم کرد که من در کنگره پیروز بودم، من در برابر دولت آمریکا پیروز بودم و من در ایالات متحده پیروز بودم. حتی من در دستگاههای دولتی و کنگره که با من مخالف بودند، دوستان بسیاری پیدا کرده‌ام. به هر حال، نمایان شده است که در نهایت پیروزی از آن من خواهد بود.

حتی اگر دارای چنین دوستانی نباشم، ایمان دارم که بر تمامی این چنین مخالفت‌هایی غلبه کرده و راه را بسوی پیروزی هدایت میکنم. هر چه مخالفت فرد در برابر من بیشتر میشود، میزان عشق من به دشمن بیشتر میشود، برای همین نگران مخالفتها و تضادهای بیشتر و بزرگتر نیستم.

قوانین طبیعی میگویند که اگر در جایی کمبود فشار بوجود آید، در جایی دیگر فشار در حد بالایی بروز خواهد کرد و همینطور اگر در مکانی فشار هوای سنگینی بروز کند، در مکانی دیگر فشار هوای سبکتری در جای دیگر پدیدار خواهد شد. اگر یک جایگاه بلند مثل دولت آمریکا با من مخالفت کند، و در صورت بوجود آوردن فشار در سطح پائین از جانب من، سرانجام در برابر من تسلیم خواهد شد، درست مثل قوانین طبیعی، که حوزه فشار در سطح بالا جذب حوزه فشار در سطح پائین میشود.

من اگرچه در گذشته میبایست تمامی انواع بدرفتاری را میپذیرفتم، ولی وقتی که با آنها ننگیده بلکه برعکس به آنها عشق ورزیدم، در پایان آنها بسوی من بازگشتند و از دوستان من شدند. آنگاه خانواده‌های دوست، قبیله‌های دوست، و ملتهای دوست پدیدار شدند.

اگر کشوری باشد که مردم آن دارای روحیه عشق به دشمن هستند، آن کشور، ایده آل مورد نظر خدا، همینطور نقطه تمرکز ایده آل تمامی بشریت خواهد شد. شما باید این نکته را بخوبی درک نمائید. وضعیت ظاهری و چهره من خوش تیپ نیست، درست است؟ شما مردم ممکن است چیزی نگوئید، اما مردم جهان اینگونه میانیدشند. من نسبتاً زشت هستم ولی خدا مرا بیشتر از هر کسی دوست میدارد. حتی اگر دنیا بیانیدش که من فرد هولناکی هستم، ولی خدا مرا به رسمیت میشناسد.

اگر شما در اعماق قلب دشمن خود را دوست میدارید، چیزی وجود ندارد که نتوانید از آن سخن بگوئید. چرا؟ اگر خدا بگوید که انسان موجودی خوش سیما است، آنگاه او واقعاً خوش سیما است. اگر خدا بگوید که او واقعاً فرد متینی است، آنگاه او واقعاً یک فرد متین و خودداری است، یا اگر بگوید که او دلیر و ژيان است، آنگاه او همان است که مطرح شده است. در نتیجه اگر من اینگونه اندیشیده و آن را بطور باشکوهی بپذیرم. آنگاه میتوانم با اعتماد بنفس دنیا را در آغوش بگیرم. وقتی که من اینچنین از خود بیخود گشته و تنهایی بکار میپردازم، میدانید که چه اتفاقی میافتد؟ مردم جوان، مردان و زنان جوان، یک خانواده از تمامی خانواده‌ها، تمامی ابناء بشری ظاهر میشوند، مردمی که خدا بتواند در آنها لذت را تجربه نماید، پدیدار میشوند، و طلوع موطن خدا ممکن خواهد شد.

عیسی گفت که ما بایستی دشمنان خود را دوست بداریم، معنایش این است که ما بایستی حتی به بدترین افراد عشق بورزیم. اگر مرد خوش تیپی با زشت‌ترین زن نامزد شود، باید آن زن را حتی از میزان عشقش به دشمنانش، دوست بدارد، و وقتی که صحبت از عشق ورزیدن به دشمن در این دنیا پیش می‌آید، چنین فردی کاندید پیشقراولی و حمل پرچم این حرکت خواهد بود. چنین فردی براحتی میتواند به وراي مرزها و حصارهای قومی و ملی خیز بردارد.

روزی که شما توانستید تهي اما با قلی عاشق زندگی کنید، تمامی دیوارها به فرو خواهد ریخت، تاریخ مشیت الهی برای بازسازی کوتاه شده و بهشت بسیار نزدیک خواهد شد. فلسفه من بسیار ساده است. کاری نیست که انجام نداده باشم، من کشاورز بودم، کارگری کردم، و به خیلی از کارهای دیگر دست زده‌ام، ماهیگیر بوده و ماهی تن هم صید کرده و تمامی زندگی خود را اینگونه زیسته‌ام، اما میانیدشیدم که تنها هستم. ولی وقتی که به پشت سرم نگاه کردم، دیدم انگلیسی‌ها و آمریکایی‌ها و مردمان تمامی دنیا از من پیروی میکنند. حتی اگر از آنها بخوام که بروند و گم شوند، حتی اگر آنها را با پاهای خود زده و از خود دور بسازم، آنها همچنان بازگشته و از من پیروی خواهند کرد. اگر من به این سوي رو کرده یا به آن سوي بروم، آنها باز هم بدنبال من می‌آیند. این چیزی بوده که تا بحال روی داده است، بنابراین هر چند بار که برای تحقیق به نهضت هماهنگ رجوع کنید، باز هم چیزی برای آموختن خواهید یافت.

میهمانان گرمی، خانها و آقایان، اکنون در چه راه و مسیری میبایست گام برداریم؟ مهم نیست که چه نوع قبیله‌ای را تأسیس نموده‌اید، تا زمانی که حکومت ملی کشورهای شیطانی به حیات خود ادامه دهند، تمامی شما، مردمی فاقد کشور خواهید بود. آیا این کشور شما است؟ شما فاقد کشور هستید! برآستی مهم نیست که چه نوع قبیله‌ای را بنا نهاده‌اید، اگر حکومت ملی، حکومتی متمرکز بر خدا نباشد، آن قبیله براحتی قتل عام و نابود خواهد شد. اینطور نیست؟ در نتیجه، ما بایستی به جستجوی کشوری برویم که خدا بتواند با آغوشی باز از آن

استقبال نماید. چه منظوری داریم و قتی که ما در باره حوزه اولین اسرائیل در دنیای امروز سخن میگوئیم و اینکه آن سرزمین بطور ضروری باید چگونه ای متحد و یگانه شود که خدا بتواند از آن استقبال نماید، سرزمینی که افراد، خانواده ها، قبیله ها، طایفه ها و نهضت بتواند از آن استقبال کنند. اما به هر حال، چه شما این موضوع را متمرکز بر نهضت هماهنگ، چه متمرکز بر مسیحیت و چه متمرکز بر جمهوری کره مورد توجه قرار دهید، آیا آنها در موقعیتی قرار گرفته بودند که از جانب عموم مورد استقبال قرار گیرند؟ اینطور نیست، جهت ها فرق میکنند و آنها تفاوت دارند. مسیری را که دولت جمهوری کره پیش گرفته است، بیرونی است، اینطور نیست؟ آنها در این مسیر، نه متمرکز بر خدا بلکه متمرکز بر مسائل مادی جوامع دنیوی در حرکت هستند. این کشور دارای هیچگونه اندیشه یا فلسفه مرکزی نیست.

بنابراین اگر نتوانیم متمرکز بر یک ایدئولوژی مرکزی، این کشور را با خدا مرتبط ساخته و یک تصور کلی ملی مصلح به محتویات نوین دو یا سه بعدی بوجود آورده و با سر دست گرفتن آن، بعنوان یک ایده آل، در برابر تمامی ملت های جهان امروز با استواری بایستیم، قادر نخواهیم بود تا طلوع سرزمین پدری را ببینیم.

آزادی و رهائی که امروز آن را دارا هستیم، نخستین رهائی است. ما اکنون، در نهضت هماهنگ، به دومین رهائی نیاز داریم. جمهوری کره نیز به دومین رهائی نیازمند است. اگر دولت کره در مسیر دومین رهائی قرار گیرد، آنگاه مردم و کشور بطور کامل به امپال خود دست خواهند یافت. سپس، نهضت هماهنگ به سومین رهائی نیاز خواهد داشت. در واقع همه چیز اینگونه ست و جهت خواهد داشت. دولت جمهوری کره قالب ملی کنونی خود را بدنبال اولین رهائی حفظ کرده است، اما اکنون زمان دومین رهائی فرارسیده است، شمال و جنوب باید با یکدیگر متحد شوند.

آن کشور چگونه ملتی است؟ ملتی است که شهروندان آن از دوره های رنج و عذاب در طول تاریخ آن طی طریق کرده و اینکه خصوصیت ملی آن صلاحیت یکی شدن با اصول بازسازی از طریق غرامت را داشته، و سنتی تاریخی را به ارث برده باشد. آن کشور چگونه کشوری باید بشود؟ ضروری است که بطور کامل متحد شود. با این توصیف، اگر جمهوری کره میخواهد که به چنین مقامی نائل شود، عملکرد امروزش چگونه باید باشد؟

برای شکل گیری و رشد استاندارد چنان ملتی، ضروری است که شمال و جنوب متحد بشوند. کره شمالی و کره جنوبی درست مثل پادشاهی تقسیم شده "پادشاهی اسرائیل (شمالی)" و "پادشاهی جودا (جنوبی)" باید یکپارچه و متحد شوند. بسان ملت های قابیل و هاییل، شمال و جنوب از یکدیگر جدا گشته اند، و اکنون اگر متحد نشوند، اسرائیل واحد پیروزمند پدیدار نخواهد شد.

بنابراین، حال در این کشور، متمرکز بر دولت کره جنوبی، اتحاد بین دو قسمت شمال و جنوب چگونه باید صورت پذیرد؟ آنها بدون یک ایدئولوژی نوین جهانی، نمیتوانند بسوی یکدیگر آمده و متحد شوند. ایدئولوژی هماهنگ که نهضت هماهنگ از آن صحبت میکند، دقیقاً برای همین منظور آماده شده است. آیا متوجه میشوید؟ اکنون ما در موقعیتی هستیم که میبایست به دو کار و تلاش دست بزنیم. ما باید ملتی را بارور کنیم که هیچ ملتی در دنیا یارای برابری با آن را نداشته باشد، و سپس ملت متحد همراه با مذهبی واحد و سرسخت را بوجود آوریم که نظیر آن در دنیا وجود نداشته باشد. متمرکز بر چنین ایدئولوژی، شمال و جنوب باید با یکدیگر متحد و یکی شوند. بدون چنین اقدامی، ملت خدا، بعبارتی دیگر حکومت ملی بهشتی که ما بتوانیم در برابر جهانیان با افتخار بسیار حضورش را اعلام کنیم، پا به عرصه وجود نخواهد گذاشت. شما باید خوبی از این نکته آگاه باشید که هدف اولیه ما بر روی زمین همین مسئله است.

ما اگر نتوانیم سرزمین پدری را بنا نهمیم، فاقد کشوری خواهیم بود که بتواند متمرکز بر خدا از تمامی کشورهای دنیای شیطان پیشی گرفته، آنها را به کنار زده و یا آنها را پاکسازی کنیم. ما فقط با داشتن یک ایدئولوژی، نهضت هماهنگ، نمیتوانیم به چنین کاری دست بزنیم. ملی باید جهت حرکت خود را متمرکز بر ایدئولوژی "یونیفیکیشنیزم" (هماهنگ گرائی) قرار داده و به پیش برود. شما باید بدانید که این موضوع چیزی است که هنوز انجام نشده باقی مانده است.

اگر ما، با توجه به این نقطه نظر، نهضت هماهنگ را بسان یهودیت در کره امروز بدانیم، اندیشه نهضت هماهنگ اندیشه و ایدئولوژی اصلی و مرکزی کره خواهد شد، درست مثل یهودیت که ستون روحی ملت اسرائیل بود. در آینده، زمانی خواهد بود که مذهب و ایدئولوژی ملی خواهد شد، این چیزی است که بسیاری از مردم میگویند، حتی اعضای مجلس شورای ملی نیز چنین چیزی را مطرح کرده اند. اگر ایدئولوژی نهضت هماهنگ، مذهب ملی کشور بشود، دیگر حزب کمونیست مشکل بزرگی نخواهد بود. خانم ها و آقایان، مردمی که امروز برای خواست خدا زندگی میکنند، "میلسای<sup>8</sup> بهشتی" هستند که دنیای شیطانی فرستاده میشوند. افراد ممکن است که تفاوت داشته باشند، ممکن است که یک میلسای کوچک یا بزرگ، چاق یا لاغر، بلند یا

<sup>8</sup> گماشته، میلسا مأموران مخفی بودند که در دوران پادشاهی کره، از جانب پادشاه برای تحقیق و جستجوی شرایط کشور به گوشه کنار حوزه پادشاهی فرستاده میشد، در ضمن آنها حق تصحیح و جمع و جور کردن خرابی ها را داشته و یا در بعضی مواقع پیام های محرمانه را حمل میکردند.

کوتاه ... باشد، اما شیوة زندگی او نباید با شیوة زندگی يك مأمور فرق داشته باشد چرا که او همواره با خطر مرگ و زندگی روبرو است. او در موقعیتی قرار میگیرد که حتی کوچکترین اشتباه به قیمت زندگی او تمام خواهد شد.

بنابراین اگر روحیة مأموری که برای موطن حامی زندگی ابدی در تلاش است، صدها برابر قویتر از محیط پیرامونش نباشد، او نمیتواند بسان يك مأمور مخفی زندگی کند. ضروری است که او با این اندیشه که اگر تمامی رنجها پاک شده و از بین برود مردمان جهان چگونه غرق در لذت و شادی خواهند شد، موقعیت کنونی خود را فراموش کند. او باید به شکوه و عظمت سرزمین پدری نظر دوخته و در حین آفرینش تاریخی نوین، بیاندیشد که در روز تولد این سرزمین تمامی تلاشها و از خود گذشتگیهایش بر همگان آشکار خواهد شد. او بدون چنین طرز تلقی، نمیتواند انجام مأموریت سری يك مأمور مخفی را بعهده گیرد. بعبارت دیگر او برای غلبه بر تمامی رنجها و انجام مأموریت سری اش، باید قلبی سرشار امید برای طلوع موطن اصیل داشته باشد، امیدی که هزاران یا دهها هزار بار قویتر و با شکوهتر از واقعیت کنونی باشد.

حتی اگر او در حین انجام مسئولیتش در تصادفی غیرمترقبانه جا خود را از دست بدهد، خدا میتواند کسی را به جای او در تکمیل مسئولیتش بفرستد. اگر چه او جان خود را از دست داده است، ولی مردمی پدیدار خواهند شد که دوستان هم پیمان او خواهند شد. چون او در موقعیتی جان خود را از دست داده است که میتواند بعنوان الگو قلمداد شود، در عین فداکاری و نایبویی او، دوستان هم پیمان او باقی خواهند ماند و تا زمانیکه این مردم باقی بمانند، خدا میتواند بر اساس آن پایه فرد دیگری را در جایگاه او بفرستد. اما اگر او در آن موقعیت جان نسپارد، تمامی تلاشهایش متوقف شده و به همان صورت باقی خواهد ماند.

با این توصیف، برای قرار گرفتن در این عهد نوین چه وضعیتی را باید بعهده بگیرید؟ میزان گرمی و حرارت ایمان و اعتماد به طلوع موطن اصیل در قلب شما باید بیشتر از هر چیز دیگری باشد. بعبارت دیگر، شما باید بعنوان يك پرچمدار و معمار سرزمین پدری و موطن اصیل که خدا برای شش هزار سال در انتظار آن بوده است، احساس افتخار کنید. شما باید برای بدوش کشیدن مسئولیت و این مأموریت باور نکردنی بعنوان عضوی از گروه ضربت در خط اول جبهه به خود افتخار نائید. مردم بسیاری در گذشته امید بعهده گرفتن چنین مأموریتی را در دل داشتند، اما با این همه چنین موقعیتی برای آنها فراهم نبود. شما برای خاطر قرار گرفتن در این مأموریت ویژه که تنها یکبار در زندگی روی خواهد داد، باید احساس وقار سنگینی داشته باشید.

بنابراین، هر جنبه از زندگی شما، خوردن، خوابیدن، رفتن، آمدن، ... باید برای تأسیس موطن اصیل باشد. فکرمیکنید که چقدر خدا در انتظار شما بود تا پای پیش گذاشته و با خوشروئی و ملائمت اعلام کنید که بعنوان يك مأمور مخفی اعزامی از جانب او این مأموریت را بعهده میگیرید؟ تا به این زمان، خدا را از روی بی عاطفگی و بیرحمانه بکنار گذاشته شده بودند. ولی او میخواهد خواست خود را بواقعیت درآورد چیزی که تا بحال هرگز قادر به فاش کردن آن نبود، چیزی که تمامی موجودیت خود را براساس يك پایه ملی کامل قرار میدهد، چیزی که میتواند موطن اصیل را تأسیس کند. او هرگز حتی یکبار هم قادر به انجام خواستش نبوده است.

اکنون بهرحال امکان تأسیس موطن اصیل بوجود آمده است. این سرزمین دارای حکومت ملی، خاک ملی، و مردم میباشد. بعلاوه، بازماندگان گروههای اخلاقی وجود دارند که به آن سرزمین مرتبط هستند، همینطور تاریخی وجود دارد که هیچ گروه دیگری از مردم نمیتوانند آن را دارا شوند. ما برای چنین سرزمینی، میبایست که مأموریت خود را در مقام يك "میلسا" به انجام برسانیم. اگر شما آن مأموریت خود را هر چه زودتر بر اساس اراده و خواست خود به انجام برسانید، بهمان میزان، زمان طلوع موطن اصیل زودتر خواهد بود. پرداخت بهای اشک و عرق امروز پایه ای تأسیس میکند که براساس آن میتوان بسیار زودتر با طلوع موطن اصیل روبرو شد، و شما مردم با فکر به این حقیقت، باید با اعتماد بنفس برای زندگی و انجام مأموریت مخفی يك میلسا به جهان بروید. در غیر اینصورت، ما قادر نخواهیم بود تا بخت و اقبال و برکات بی سابقه ای را که خدا برای ما آماده نموده است، دریافت کنیم.

ما میبایست تا بهشت را بر روی زمین پایه ریزی و بنا کنیم. منظورم این است که برای اینکه ما بتوانیم در برابر خدا، پدر ما، سربلند باشیم، بایستی آن ملت را بر روی زمین بیابیم، با نقطه مرکزی آن ملت یکی شده، در درون آن ملت بهشتی با استاندارد مورد نظر خدا زیسته و بمریم.

اما اکنون، آیا شما دارای کشور هستید؟ وقتی که به این حقیقت میانیشید که فاقد کشور هستید، آنگاه حتی اگر بخواهید نمیتوانید چشم از این جهان فروبندید. اگر بمرید به کجا خواهید رفت؟ اگر همینطوری بروید، چطور میتوانید از احساس خجالت، خودآگاهی و درد حاصل از آن اجتناب و دوری کنید؟ دوره زندگی من بسیار کوتاه است، و برای انجام همه چیز در این دوره کوتاه، فکر میکنید که چقدر باید مشغول باشم؟ در وای تمامی اینها، محیط شیطنی پلید با ما مخالفت میکند، فکر نمیکند که دشمنان ما سعی در ایجاد مانع در مسیر راه ما داشته باشند؟ ما برای نفوذ و پیشروی در این مسیر، نمیتوانیم از زندگی بسان يك مأمور مخصوص خودداری کنیم.

تمامی آمد و رفت من برای تأسیس آن کشور، آن موطن اصیل، است. من برای اینکه اولین شهروند راستین برای طلوع موطن اصیل بشوم، این مأموریت را پذیرفته ام.

شما بدون انجام اینکار، نمیتوانید بعنوان شهروندان آن موطن اصیل که در مسیر شکل گیری است، اقتدار و اختیار خود را بنا نهید. آیا شما مردم، میخواهید که بطور فردی در انجام این امر تأثیر داشته باشید؟ بطور خانوادگی چطور؟ بطور ملی؟ جهانی؟ چطور میخواهید تأثیر بخش باشید؟ شما میخواهید که در سطح جهانی مؤثر باشید، اینطور نیست؟ اگر میخواهید که به سطح جهانی صعود کنید، نمیتوانید متمرکز بر خودتان به این هدف نائل شوید. شما به یک کشور نیاز دارید، و سؤال من از شما این است که کشور شما کجا است؟

درست که ما شبانه روز برای خاطر آن کشور غذا میخوریم، میخواهیم. آیا میدانید که شما باید زندگی خود را با این عهد و پیمان در برابر بهشت و زمین که این دلیل تولد شما است، زندگی خود را سر کنید؟ وقتی که به خواب میروید، باید تصور کنید که تمامی بسترهای خواب میلیونها مردم دنیا را گرد هم آورده و شما در قله آنها به خواب رفته اید. حتی اگر به میز غذا نگاه میکنید باید چنین بیاندیشید. به هر جا که پای میگذارید، باید این اندیشه را در سر داشته باشید که تنها نیستید، بلکه تمامی نژادهای مختلف دنیا گرد هم جمع آمده و شما در میان آنها نشستهاید. فرزندان بهشتی باید تمامی فعالیتها را با چنین افکار و اندیشههایی به انجام برسانید.

هر کدام از شما باید بدانید که شیوة زندگی پسران و دختران بهشتی ضرورت میداند که فرد در موقعیتی قرار بگیرد که بر اختیارات دنیای شیطانی پیشی گرفته و در طی دورة زندگی به عزت و شکوه نائل شده آن را حفظ نماید. آیا فکر نمیکنید که اگر خدا میخواهد پسران و دخترانش را دوست بدارد، او باید آن نوع پسر و دختر را دوست بدارد؟ اگر او پسران و دخترانی را دوست بدارد که حتی نمیتوانند خود را حتی با شیطان هم سطح کنند، برآستی قادر خواهد بود تا مقام پدرانۀ خود را حفظ نماید، اینطور نیست؟ من از تمامی شما میخواهم که با حفظ ایمان قلبی خود، عزمی نوین جزم کرده که هر روز زندگی خود را دست در دست تمامی جهانیان به پیش خواهید رفت. آنجا نقطه ای است که پایه برای خط اول جبهه جهانی اتحاد تعیین میشود.

"حتی اگر من در اعماق دنیای شیطانی باشم، یک مأمور مخفی بهشتی هستم، من سفیر بهشت هستم." این چیزی است که شما میبایست آن را همواره در سر داشته باشید. راه ایجاد ارتباط از جانب میلسا، به او این اجازه را میدهد که بطور مستقیم با پادشاه مملکت رابطه برقرار کند. دیگر مردم از وضعیت او آگاهی ندارند، اما او باید به پیش برود، با این ایمان که او با اختیارات و مأموریت یک مأمور مخفی زندگی میکند. هر کدام از شما باید این موضوع را بوضوح بدانید. حتی پادشاه مملکت منتظر گزارش از جانب مأمور مخفی است. همین صورت، وقتی که ما مأموریت خود را بر روی زمین به اتمام رساندیم، خدا منتظر درخواست و ارائه گزارش از جانب ما است.

بنابراین، اگر من بعنوان میلسا، درخواستی فوری فرستاده به این مضمون که من به این چیز و آن چیز نیاز دارم، آیا فکر نمیکنید که او شجاعانه و با جرات انداختن خود در تمامی جبههها موضوع درخواستی مرا اجابت نماید؟ به همین شکل، اگر ایمان و باور داشته باشید که پسران و دختران شکوه مخصوص خدا بوده و از او بخواهید: "... این چیزی است که میخواهم، خواهشمندم که اجازه و امکان انجام آن را اعطاء فرمائید." بعد شما خواسته خود را بتحقیق درآمده خواهید دید. شما در این مسیر خدا را آنگونه که هست کشف خواهید کرد، و آنگونه که تلاش دارد خواهید دید.

شما برای دستیابی به مقام رهبری، باید قادر به انجام این امر باشید. اگر مردم بیماری وجود داشته باشند، آنگاه شما نمیتوانید آنها را شفا دهید. اگر خودتان با سختی روبرو شدید، خدا خودش مستقیم به شما کمک خواهد کرد. شما میبایست از طریق این نوع زندگی چیزهایی زیادی آموخته، آنچنانکه بتوانید با ایمان و اعتماد بنفس بر تمامی موانع سر راه غلبه کنید.

میهمانان عزیز، آنجا چه جور جایی است؟ هدف ما جستجوی فرد و خانواده نیست، بلکه راهی که در آن گام برداشته ایم، برای یافتن کشور است. آیا متوجه میشوید؟ اگر شما پدر یا مادر یا فرزند کسی هستید، ما راهی جز انجام آن نداریم. اما سپس پیروان امروزین نهضت هماهنگ و خانوادهائیکه برکت گرفته اند مردم این حوزه قبیله ای، همه بتامی خواهند گفت: "آه، کشور؟ نهضت؟ از من نپرس!" اگر چنین شود، آنگاه هر فردی وامانده و شکست خورده خواهد بود. این دیدگاه و نقطه نظر اصل است.

شما تا زمان مرگ خود تمامی تلاش خالصانه خود را در جستجوی کشور بکار خواهید گرفت. تنها آنوقت است که روز موعود فرا خواهد رسید، روزی که شما میتوانید در آن برای طلوع کشور بهشتی جشن و پایکوبی کرده و سرود پیروزی سر دهید. در میان تمامی تعالیم عیسی این چیزی است که شما باید بیاموزید. جبهی که در این تعالیم نشان داده شده است دوتا نه که یکی است. اگر او از شما بخواهد که "برویم" آنگاه شما باید بروید. اینطور باید باشد، درست نیست؟ بنابراین اگر او بگوید که "شوهر خودت را فدا کن، خانواده خود را فدا کن، و برویم"، آیا به این راه پای میگذارید یا نه؟ شما این کار را نه برای نهضت هماهنگ بلکه برای خاطر کشور انجام میدهید. آنگاه همه چیز بخوبی به پیش خواهد رفت.

در حال حاضر، در کرة شمالي، دولت آن کشور تمامی پرونده‌هاي ثبت احوال خانوادگي را از بين برده و ميخواهند ثبت احوال خانواده‌ها را از نو آغاز کنند. ميدانيد چرا؟ چون دنياي شيطاني در انجام همه چيز پيشقدم است. شما بايد قادر باشيد که پا به پيش گذاشته، شوهر، زن، والدين، فرزندان و يا هر چيز ديگر خود را براي خاطر کشور به کنار بگذاريد. در غير اينصورت نميتوانيم کشوري تأسيس کنيم که تجسم اميد ماست. اگر آن کشور بنا نهاده شود، شما والدين خود را همزمان با آن خواهيد يافت. اگر شما قادر به تأسيس آن کشور نباشيد، آنگاه بايد نشسته و شاهد خونريزي والدين، همسر، و فرزندان خود باشيد. آيا بدتر از اين هم چيز ديگري وجود دارد؟ در نتيجه قبل يافتن آن کشور ما نميتوانيم به همسر، والدين و فرزندان خود عشق بورزيم. اين راه و مسيري است که مسيحيت بايد در آن طي طريق کند، راهي که نهضت هماهنگ بايد در آن گام بردارد.

شما بايد مردمی بشويد که بتوانند خود را انکار کرده و براي خاطر کشور و آن هدف زندگي کنند. فارغ از تمامی اوضاع و احوال سخت و دشواري که ممکن است دچار آن بشويد، شما بايد با فکر به اميدي که پدرتان به شما بسته است، مردمی شويد که جنگيده و بر تمامی آن دشواريها غلبه نمايد. شما قبل از دستيابي به مقام پسر و دختر راستين خدا، بايد چنين انساني بشويد. چه نوع انساني ميتواند کشور خدا را تأسيس کند؟ کسي که با قلبي دردمند خود را انکار کرده و به خدا ارج نهد، کسي که خود را انکار کرده و زندگي خود را براي خاطر جامعه، مردم، کشور، دنيا فدا نمايد، تنها او ميتواند کشور خدا را تأسيس نمايد. در سطح بالاتر، کسي براي خاطر خدا زندگي ميکند، حتی اگر معنائش اين باشد که او بايد کشور و دنيا را انکار کند، او کسي است که ميتواند پادشاهي بهشتي را تأسيس کند. همچنين کسي که در عين رو در روئي با اوضاع دردناک و غم انگيز، نه براي خود که براي جامعه، ملت، دنيا و حتي براي خدا غصه ميخورد، او کسي است که ميتواند کشور خدا را تأسيس کند.

نه تنها اين، بلکه شما در طی دوره تأسيس کشور و تحقق اهداف خدا، نبايستي به هيچ وجه در رو در روئي با شيطان شکست خورده بلکه بايد پيروي را در همه احوال کسب نموده و سپس از سطح فردي گرفته تا سطوح خانوادگي، جامعه، ملت و دنيا همه را يکي و متحد سازيد. بعبارت ديگر شما نبايستي که بتوانيد در هر شرايط و اوضاع و احوالي که قرار ميگيريد، در نبرد و رو در روئي با شيطان پيروز شويد. شما اگر به درون جامعه پاي ميگذاريد، بايد با شيطان، در هر شرايطي که آن جامعه براي شما بوجود ميآورد، با توانائي محض با توانائي محض جنگيده و پيروي را بدست آوريد. اگر شما به درون ملتي ميرويد بايد با استواري پا پيش گذاشته و براي بدترين مشکلات آن ملت مسئوليت بعهده گرفته و با نيروهاي شيطاني جنگيده و پيروز از آن خود نمائيد.

آيا فکر ميکنيد که شيطاني که به مدت شش هزار سال براي خدا مشکلات و سختيهاي بسياري بوجود آورده است، در برابر شما به آرامي بگويد: "اوه پسر، کافي است، فکر ميکنم که بهتر است که تسليم بشوم." سپس سر خود را بزير انداخته و برود؟ شما خودتان آيا حتي به لباسي که براي شستن کنار گذاشته ايد ارزش نميدهيد؟ آيا همچنوني آن را به دور مياندازيد؟ اگر هم بخواهد دست به اينکار بزنيد، آن را تفتيش کرده که مبادا چيزي در آن جا مانده باشد، بعد آن را پاره کرده و يک مدتي هم آن را بصورتي ديگر مورد استفاده قرار ميدهيد و سرانجام آن را به دور مياندازيد، يا در پائينترين وضعيت لافل آن را ميپوشيد، منظورم اين است که شيطان از هيچ چيزي براحتي دست برندارد، به همين دليل او سرسخي خود را در همه احوال حفظ ميکند. در نتيجه ما با خودمان را با نقطه مرکزي سازگار و هماهنگ بسازيم. حتي ورنه مون نهضت هماهنگ هم روزي که از نقطه مرکزي دوري کند، بيرون رانده خواهد شد. اگر سمت و جهت صحيح نباشد آنگاه شما نميتوانيد که در کار و تلاش خود پيشرفتي داشته باشيد. دليل اينکه ما در پي کشور خدا هستيم، يافتن دنيا است و ما براي خاطر دنياي روح در جستجوي (بازسازي) دنياي (مادي) هستيم. سپس بعد از نيل به اين هدف، مرحله بعدي چه خواهد بود؟ آنگاه، به خدا ملازمت کرده، به زمين بازگشته، و با حفظ جاگاه و مقام خود بهمراهي تمامی ديگر ملتهاي دنيا به خدا ملازمت نموده و براي پيشکش و بازگرداندن شکوه پيروي کسب شده به خدا به پيش ميرويم. شما براي انجام درست و صحيح هر چيزي بايد بدانيد که مأموريت نهضت هماهنگ چنين روحية جنگاورانه اي را ميطلبد.

ما ميبايست براي ساخت موطن اصيل ابدي با پاهاي برهنه به پيش برويم. آيا ميتوان اين کشور را با چيزهاي باقي مانده بعد از پر سازي خودمان، حفظ و نگهداري کرد؟ با اين توصيف آيا شما ميتوانيد انرژی خود را براي نگراني در مورد خودتان صرف کنيد: چه ميپوشم، کي غذا خواهم خورد، چي دارم و ...؟ ما ميبايست راه را بطور واضح مشخص نموده و با دستها و پاهائي برهنه پيشگام بشويم. اين چيزي است که ما در نهضت هماهنگ انجام ميدهيم.

آيا شما قهرماناني هستيد که براي تأسيس سرزمين پدري و موطن اصيل با استواري خواهند ايستاد، يا شکست خوردگاني هستيد که به خاک خواهند افتاد؟ وقتي ميگويم "قهرمان"، منظور کسي است که نماينده کشور بوده و وظايفي را بدوش بکشد که ديگران از انجام آن عاجز هستند. ما کلمه قهرمان را براي کسانی که درست مثل ديگران زندگي ميکنند، بکار نميبريم. چنين افراي، سرباز خواند ميشوند. اگر وقتيکه فرمانده او در انجام مأموريتش عاجز بوده و آنها مجبور به عقب نشيني باشند، او برخاسته و آن مأموريت را به انجام برساند، آنگاه ما آن سرباز را "قهرمان" ميخوانيم. کلمه چيني قهرمان، "ينگ سا" است، و

ینگ بمعنای تندرو و چابک میباشد. یعنی اینکه او باید در دوییدن چنان چابک باشد که حتی از مقابل گلوله‌های شلیک شده بسویش بگریزد. براسی نمی‌توان عبارت قهرمان را برای کسی که اعمال و رفتار او درست مثل دیگران است، مورد استفاده قرار دهیم.

چه کسی است که باید قهرمان بوده و برای ساخت آن کشور پیشگام بشود؟ مکان تأسیس آن کشور کجاست؟ اگر شما میخواهید تا کشوری بنا کنید، به حکومت ملی، شهروند و سرزمین و خاک ملی نیاز دارید، حال با توجه به این نکته متمرکز بر پادشاهی بهشتی، چه جا و مکانی میتواند سرزمینی برای تشکیل کشور خدا بشود؟ آن مکان باید از دارائی نهضت هماهنگ باشد، اینطور نیست؟

چه کسانی شهروندان پادشاهی بهشتی خواهند شد؟ پیروان و اعضای نهضت شهروندان پادشاهی بهشت خواهند بود. چه کسانی حاکم خواهند بود؟ شما! شما نماینده سران روستا، قبیله، شهر، کشور و منطقه هستید. آیا شما به مقام فاعلی و نقطه مرکزی نائل شده‌اید؟ اگر کسی از جانب دنیای شیطانی، با در دست داشتن بچ بسوی شما بیاید، شما باید اولین فردی باشید که برای مقابله به پیش می‌رود. آیا متوجه میشوید؟ آیا فکر میکنید که توان انجام آن را دارید؟ حتی اگر یک ریال در دست داشته باشید باید آن را برای توسعه حوزه کشور همینطور برای گرد هم جمع آوردن استفاده قرار دهید. شما آن را برای توسعه حوزه کشور همینطور برای گرد هم جمع آوردن مردم مورد استفاده قرار میدهید. مدیر نهضت نماینده حاکم بوده، در مقام کدخدای برای روستا، در مقام والدین خواهد بود. شما باید چنین سنی را از خود بجای بگذارید، ما براسی چیزی از خودمان نداریم.

از کره چه نوع کشوری میخواهیم بسازیم؟ وقتیکه همراه با ایجاد ارتباط دارائی‌های موجود را پخش و توزیع کنیم، آیا یک کشور کمونیست را بنا خواهیم کرد، یا همین وضعیت امروزی کره ادامه خواهد داشت، یا اینکه در پی تأسیس کشوری نوین هستیم، که به هیچ کدام یک از دو تایی دیگر شباهتی ندارد؟ با توجه به این توصیفات، احساس میکنیم که زمان ما کوتاه و کوتاه‌تر میشود، شما اعضای نهضت که با عزمی راسخ پابرجای مانده و مسئولیت آن را بعهده می‌گیرید، میزان احساس مسئولیتتان برای چنین وضعیتی چقدر میباشد و تا چه اندازه عزم جزم کرده‌اید که خود را برای این امر فدا نمائید؟ این چیزی است که از شما میخواهم. آیا اعتماد بنفس دارید؟ ما باید که به شمال، به واری مدار 38 درجه رفته و پایگاه و مراکز خود را در شهرهای پنج ایالت کره شمالی بنا کنیم. باید به این بیندیشید که در این زمان که ما با کمبود نیروی انسانی روبرو هستیم، چه کسی مسئولیت "چانگ جو" را در شمال بعهده می‌گیرد. آیا شما کسانی هستید که تمامی تلاش قلبی خود را گذاشته و خود را برای تقبل مسئولیت به مدت 10 یا 20 سال متمرکز بر حوزه چانگ جو آماده کنید؟ و اگر این امر به تمامی به انجام نرسید، سپس در زمان مرگ خود برای بازماندگانتان این دستورالعمل را از خود بجای بگذارید که: به سختی مطالعه کرده، آموزش دیده، و خود را برای تقبل مسئولیت برای حوزه بهشتی در چانگ جو آماده کنید. این چیزی بوده است که تا به امروز به آن اندیشیده و خود را برای آن آماده کرده بودم.

با این توصیف، آیا اشکالی ندارد که اعضای جوان خوش و خندان دست در دست همسر و فرزندان‌شان به زادگاه خود بازگردند؟ آیا اشکالی دارد یا ندارد؟ اگر چه ممکن است که جان خود را از دست بدهید، باید آن کشور را تأسیس کنید، بعد میتوانید از این دنیا دست بکشید. اگر چه ممکن است که جان فدا کنید ولی قبل از رفتن به دنیای روح باید برای کشور را برای فرزندان‌تان بسازید. چیزی که میخواهم به شما بگویم این است که برای پیشروی درست و صحیح همه چیز باید عزمی نوین جزم کنید. شما باید مصمم بشوید که: "من به بالا به مرزهای روسیه و منچوری رفته و با حزب کمونیست رو در رو و درگیر خواهم شد. من در عمق گلوله باران‌های شبانه روزی مسئولیت بعهده گرفته، و یک نگهبان برای مرزهای ملی خواهم بود. حتی اگر کشور من از این موضوع آگاه نباشد، حتی اگر هیچ کسی نداند، با اینحال، حتی لازم باشد که زندگی خود را در طی این دوره فدا کنم، قلب و وفاداری من نسبت به آن کشور تغییر نخواهد کرد." ما دقیقاً به یک چنین چیزی نیاز داریم.

اگر دنیا شما را ندیده می‌گیرد، مهم نیست. زمانیکه شما پا به دنیای روح گذاشتید، همه چیز برملا و آشکار خواهد شد. هستی به این صورت برنامه‌ریزی شده است. با فکر به این موضوع، شما باید بدانید که ما با کمبود نیروی انسانی روبرو هستیم. آیا متوجه میشوید؟ باید بدانید که ما به نیروی انسانی بیشتری نیاز داریم. حتی اگر کسی که بسان مترسک لاغر باشد، ما میتوانیم به او شیپور داده، یا آدم آهنی بسازیم که بتوانند به حول و حوش کره شمالی رفته و شیپور بنوازند. این چیزی است که آرزوی انجام آن را داشته و حتی خدا خواهان انجام آن است. در عین اینکه شما بسان یک انسان با دهن، با احساس، با داشتن جسم و روحی 20 یا 30 ساله خلاصه با همه چیز تولد (روحی)، یافته‌اید، معنی ندارد که بگوئید قادر به تدریس اصل الهی نیستید. شما باید به سختی اصل الهی را مطالعه کنید، حتی اگر دچار کم خوابی شده و حتی حلقه چشمان شما از کم خوابی مجروح شده یا حتی بترکد. شما باید خود را آماده کنید، حتی اگر به بی غذایی و گرسنگی بیافتید و به یک مشت پوست و استخوان مبدل بشوید. آنگاه آن مترسک، آن کیسه پوستی مملو از استخوان بتمامی ارزش دریافت عشق خدا را خواهد داشت. آیا فکر نمی‌کنید که خدا تمام انتظار خود را بر روی آن مرد متمرکز خواهد کرد، حتی اگر او ضعیف و شکننده باشد؟

عیسی نیز برای تأسیس آن کشور پا بعرصه گیتی نهاد. اگر موطن اصیل وجود نداشته باشد،

آنگاه وضعیت اسفبار و رقت‌انگیز خواهد بود. مردم مذهبی همواره در وضعیتی اسفبار میزیسته‌اند، چرا که فاقد موطن اصیل بوده‌اند. اگر قرار است که قضاوتی باشد، آنگاه افراد، خانواده‌ها، قبیله‌ها و ملتها و دنیا باید خود را با استانداردی تغییر ناپذیر تطبیق کنند، و سپس متمرکز بر آن استاندارد تأسیس شده قضاوت شکل خواهد گرفت. سرزمین پدری یا موطن اصیل، آخرین جایگاه امید است. مردم، قبایل، خانواده، و افراد همه بتمامی جزئی از این سرزمین پدری هستند.

آیا شبه جزیره کره توانسته است که به مقام موطن اصیل نائل شود؟ نه، نتوانسته است، و لازم است که ما این امر را بواقعیت درآوریم. ضروری است که هر کدام از ما برای تأسیس موطن مورد نظر خدا، عیسی و روح القدس بسختی و با ایمانی راسخ کار کنیم.

خوبی چیست؟ خوبی به معنای فدا کردن فرد برای خانواده، خانواده برای قبیله، و فدا کردن قبیله برای طلوع موطن اصیل است. همه برای بازسازی آن کشور فدا میشوند، و وقتی که آن کشور بازسازی شد، همه وطن پرستانی وفادار و دوست داشتی خواهند شد. اگر ایمان و اعتماد وفادارانه در سطح ملی پیشکش شد و استاندارد ملی تأسیس شد، آنگاه شما همچنین بعنوان کسی که پایه خانواده‌گی و قبیله‌ای را تأسیس نموده به رسمیت شناخته خواهید شد. ایمان خالصانه مطلق در برابر خدا، استاندارد این راه میباشد، آنگاه تمامی محتویات آن دوره برسمیت شناخته خواهد شد.

ما برای انجام صحیح و درست همه چیز چگونه باید به پیش برویم؟ عیسی گفت: "پدر نه به خواست من، که براساس خواست تو." در اینجا "خواست من" یعنی خواست دنیا و "خواست تو" خواست خدا است. شما اعضای نهضت هماهنگ تا به حال چه کرده‌اید؟ آیا توانسته‌اید که راه میهن پرستان وفادار را تأسیس کرده و با در دست داشتن نتیجه‌ای واقعی پا پیش بگذارید؟ شما باید راه فرزندان خلف را تکمیل کرده و سپس خود را با نتایج واقعی پیشکش کرده و با آماده‌سازی سطوح فرد، خانواده، قبیله، کشور و دنیا لباس جنگ برتن کنید. شما در حین پیروزی و جنگ در سطح جهانی باید پایه‌ای قومی نژادی تأسیس کنید، شما باید در موقعیتی قرار بگیرید که ارزشی برابر با ارزش نجات دهنده به شما اعطاء شود. در حیثی که رهبر بعنوان پرچمدار راه در سطح جهانی به پیش می‌رود، شما، هدایت‌شدگان، باید راه در سطح قومی نژادی را آماده کنید. مردم بسیاری با امید به راه آزادی جان خود را از دست دادند. آنها جان خود را از دست دادند با این امید که این امر روزی بواقعیت درخواهد آمد، اگر چه نیدانستند که آن روز چه زمانی فرا خواهد رسید.

اعضای نهضت هماهنگ پایه را از سطح فردی تا قومی- نژادی و ملی آماده کرده‌اند. اکنون ما میبایست تمامی بشریت و تمامی ملتهای دنیا را بسیج کنیم. ما میبایست در پی روز تأسیس موطن اصیل، روز آزادی، صلح و شادی باشیم، و برای نیل به این هدف در راه گام برداریم، حتی اگر مسیری مملو از سختی و رنج و درد باشد. این راه و کمانی است که من همه چیز را از طریق آن میبینم، و این استاندارد خدا است. عیسی در جستجوی این استاندارد جان سپرد. ما باید با تحمل رنج و آزار در طی دوره‌های تأسیس موطن اصیل به پیش برویم. ما میبایست برای کشور کره مسئولیت بعهد بگیریم. ما میبایست درد و سوزش دیرینه احاطه شده در اطراف موطن عیسی، روح القدس، تمامی مقدسین، و موطن هرگز تأسیس نشده خدا را تسکین دهیم. اگر قادر به انجام به این امر این وظیفه نباشیم، بهیچوجه در هیچ جا و مکانی نمیتوانیم سربلند باشیم.

مسئولیت کنونی ما، یافتن موطن ما است، و برای یافتن آن باید برای خاطر آن زندگی کنیم. اگر نتوانیم برای خاطر وطن زندگی کنیم قادر به ساخت و بنای آن نیستیم. جهان را موطن اصیل خود بساز و برای آن زندگی کن. فردی با داشتن چنین طرز تلقی صلاحیت بنای موطن اصیل را خواهد داشت. خوردن، خوابیدن، قدم زدن شما در خیابان، تمامی زندگی و تمامی اعمال و رفتار شما باید برای آفرینش و بنای آن سرزمین موعود باشد.

ما به همین دلیل جنگیده و حتی برای دریافت ضربه شمشیر از جانب کمونیست‌ها در روز روشن آماده هستیم. اگر مردم کره قادر به انجام آن نباشند، ما کسانی هستیم که باید که آن را به انجام برسانیم. اگر مردم نمیتوانند بروند، ما بایست برویم، و برای انجام آن ما میبایست موطن اصیل خود را بیشتر از هر کس دیگری دوست بداریم. منظورم این است که اگر میخواهید چیزی بخورید، برای خاطر آن سرزمین بخورید، و یا وقتی که ازدواج کرده و به خانه شوهر میروید، آن را برای خاطر آن سرزمین انجام دهید. این برای خاطر موطن اصیل میباشد. اکنون گروهی هستند که با کلام من برمیخیزند، گروهی که با توجه به دستورالعمل من بسیج خواهند شد، اما من چنان مردی نیستم که به اینجور چیزها دل خوش کنم. من برای تأسیس پایه و توسعه آن طلوع موطن اصیل را تضمین میکنم، حتی اگر لازم باشد، نهضت هماهنگ را برای انجام این امر فدا خواهم کرد. باید دستورالعمل مذهبی، مردم و کشوری وجود داشته باشند که بتوانند خانواده تأسیس شده، بعنوان هدف مرکزی شش هزار سال مشیت الهی، را دریافت کرده و بپذیرند.

پایه برای دریافت خدا تأسیس شد، و آرزوی خدا ارتباط آنی همگان بوده است، اما چنین چیزی بواقعیت درنیامده و همه چیز شکسته شده و از بین رفت، بنابراین وظیفه جمع و جور کردن چیزها باقی مانده است. ما برای ایجاد ارتباط دوباره، میبایست در خط اول ایستاده و بدویم. وقتیکه هوا تاریک شده و زمان بخواب رفتن شما فرا میرسد، شما باید با آن موطن امید بخواب بروید. البته آن سرزمین هنوز وجود خارجی ندارد، اما بعنوان یک شهروند موطن

اصیل، برای خاطر آن سرزمین بخواب رفته، و بعنوان يك شهروندی که برای آفرینش آن سرزمین تلاش دارد، از خواب برخیزید. اگر نمیتوانید به آن سرزمین فکر کنید، حتی از هیچیک از پنج حس خود از جمله، بویائی، شنوائی، چشائی... استفاده نکنید. حتی تا فرارسیدن آن روز، حتی نمرید، زمان تا فرارسی آن روز بسیار کوتاه است. برای انجام این وظیفه، ما باید بر تمامی انواع رنج و عذاب و بدبختی و فلاکت غلبه کنیم.

اگر کاری برای انجام دادن در دست دارید، حتی اگر لازم به شب زنده داری باشد، آن را به انجام برسانید. یعنی اینکه، وقتی که تنها راه برای تأسیس آن سرزمین، با توجه به دوره زمانی، افزودن سنگینی يك برة قربانی شده باشد، و شما در این زمان مسئولیت افزودن آن را داشته باشید، حتی اگر يك فطرة آب، برة قربانی اشک و عرق، باشد، آیا درست است که در راحتی و آرامش غمیازه کشان دراز کشیده و بخواب رفته و از خواب برخیزید؟ در واقع، شما بعضی بیداری بایستی در برابر خدا سجده نموده و بگوئید: "پدر، من به خاطر گام نهادن در این مسیر تنهائی، راه تأسیس پایه برای کشور پروزمند ما، راه آرامش و امنیت که همواره در پی آن بوده اید، و راه تأسیس کشوری که از طریق آن شما میتوانید دنیای مورد نظر خود بنا نهید، جز احساس غم و افسردگی، احساس دیگری نمیتوانم داشته باشم، و اگر من چنین احساسی دارم، حال و احوال شما چگونه باید باشد؟"

شما نمیتوانید بر روی زمین دراز بکشید، به دلیل اینکه خسته هستید، حتی اگر جان میسپارید باید برای خاطر موطن اصیل باشد. به همین خاطر، وقتی که پیر شده و احساس خستگی کنم، میخواهم قادر باشم تا آخرین وصیت نامه، آخرین خواست را از خود به جای بگذارم: "من همه آنچه را که از دستم برمی آمد برای خاطر خدا انجام دادم، من هر آنچه را که در توانم بود برای خاطر آن کشور انجام رساندم."

عیسی گفت: "نگران خوراک و پوشاک خود نباشید، چرا که کافران در پی آنها هستند. نخست در پی عدالت و پادشاهی خدا باشید." و همانطور که نشان داده شد، جریان مرکزی و اصلی اندیشه در کتاب مقدس پادشاهی (یا موطن اصیل) است. این فلسفه نمیگوید که در پی شادی و خوشحالی خود باش بلکه میگوید که در پی آن کشور باش. بنابراین اگر شما بعنوان یکی از شهروندان آن کشور بدنیا آمده اید، و اکنون ازدواج کرده و شوهر دارید، شوهر شما نماینده آن کشور میباشد، در نتیجه شما باید قبل از شوهر خود به آن کشور عشق بورزید. برای مردان هم همینطور است، همسر شما نماینده آن کشور بوده و شما قبل از همسر خود باید به آن کشور عشق بورزید. شما باید بتوانید از همسر خود بخواهید که تا به آخرین حد پیش رفته و با گفتن: "هر چه که در توانم بود انجام دادم، و دیگر بیش از این کاری از دستم برنمی آید." حتی جان فدا نماید. جان سپردن همراه با این بیان که: "من میبایست چنین و چنان میکردم...!" اصلاً و ابداً خوب و ایده آل نیست. به همین سبب، ما کار و تلاش بسیاری برای انجام داریم، حتی اگر تا به این زمان مراحل را تکمیل کرده باشیم. شما باید همواره يك گام جلوتر از دیگران باشید، حتی وقتی که دیگران در خواب هستند، ما میبایست يك گام بیشتر برداشته و به پیش برویم. چیزی را که شما باید بتواند مطرح کنید این است: "هی دنیای شیطان! خوش باش! شماها اگر میخواهید، تمامی روز و شب را استراحت کنید. ما در جستجوی آن کشور به پیش خواهیم رفت."

هم میهنان گرامی، عزیزانی که در پی اتحاد شمال و جنوب کره هستید! خصوصاً میخواهم بگویم که مأموریت شما زنان بازسازی مردان و زنان جوان است، و مأموریت دانش آموزان نیل به مقام فرزندان راستین از طریق آموزش راستین میباشد. این مأموریت شما است.

در وراي آن، مادران و فرزندان برای تأسیس استاندارد لازم باید متحد و یگانه شوند تا شوهران برای دستیابی به مقام پسران راستین بهشتی آموزش دیده و رشد نموده، سپس از والدین راستین پیروی نموده، به خدا ملازمت کرده و ایده آل پادشاهی بهشتی بر روی زمین و در دنیای روح را بازسازی کنند.

در پایان، اجازه میخواهم تا مطرح کنم که امیدوارم سخنان امروز در شکلگیری حرکتی ملی برای نیل هر چه سریعتر به اتحاد شمال و جنوب متمرکز بر عشق راستین، یاری بخش شما باشد.

خدا به شما و خانواده های شما برکت دهد.

متشکرم.